

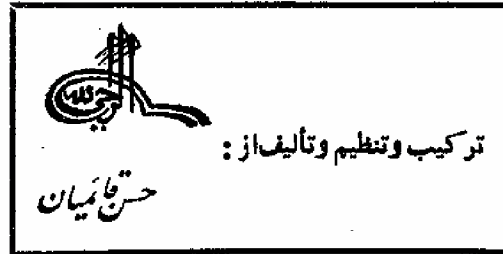
در سایه ظهور و علاء کم ظهور

صادق هدایت



صاوق ہدایت

دربارہ طہور و علامہ طہور



فهرست تفصیلی مندرجات این کتاب

فصولی از قسمت اول برنامه با اصول عقاید گروه راجیه ۱۱۶-۱۳۴	
در باره کوه زمین ۱۳۵-۶	
در باره آفرینش ۱۲۷-۸	

ضمائم :

ضمیمه ۱ - پاسخی به یک نقاش یاوه گو و نمونه هائی از نقاشیهای صادق از حسن قائمیان

ضمیمه ۲ - چند نامه از صادق هدایت که تاکنون منتشر نشده

ضمیمه ۳ - چند شعر از حسن قائمیان

فهرست کتابهای درباره ظهور به اهتمام قائمیان

تصاویر و تابلوها و گراوردها :

۱۰ تصویر اهورامزدا نقاشی صادق هدایت	
۱۱ کارت خدا حافظی صادق هدایت	
۱۴ چند سطر از متن بوی کور به خط صادق هدایت	
۱۶ تابلوی هبوط آدمی	
۱۷ تابلوی سقوط آدمی	
۳۹ تابلوی ارشده عدالت و علمیت جهنمی	
۴۲ تابلوی مبارزه با نفس	
۴۳ تابلوی ژرژ مقدس و ازدها	
طرحهای تزیینی حاشیه پیشگوئیهای زرتشت :	
۶۳ طرح آتشدان	
۶۴ فرشته اعلام خطر	
۶۵ نشانه چند دین بزرگ	
۶۶ مسجد	
۶۷ کلیسا	
۶۸ معبد بردائی	
۶۹ تخت چشید	
۷۰ آتشکده	
۷۱ تابلوی مرگ	
۷۳ تصویرهای صفحه نقاشی صادق سرلوحه داستان «سایه مغول»	
۷۴ تابلوی مرگ نکوکار	
۷۵ تابلوی مرگ بدکار	
۸۳ تصویرهای صفحه (بودا)	
۸۴ تصویر مربوط به یدالله فوق ایدیهیم	
۸۸ تصویرهای صفحه (مسجد شاه اصفهان)	
۱۱۰ تابلوی قربانی اسمعیل یا اسحق	
۱۱۱ تصویر صادق هدایت - کاردرویش	
۱۳۹ نیروهای مربوط حاسی ما	
۱۴۳-۴ نمونه نقاشیهای صادق	
۱۴۶-۸ همین متن نامه های صادق هدایت	

۲ دو باره آئین صادق هدایت از حسن قائمیان	
۵-۴ تذکر ضروری از حسن قائمیان	
۶ راز نهان (شعر) از حسن قائمیان	
۸-۷ نام خدا در آثار صادق از حسن قائمیان	
۱۰ توضیح درباره تصویر اهورامزدا از حسن قائمیان	
۱۱ کارت خدا حافظی صادق هدایت	
۱۱ درباره قیامت از صادق هدایت	
۱۲ یک صفحه سیاه از تاریخ تعصبات به انتخاب قائمیان	
۱۴-۱۳ انسان کنونی از نظر صادق هدایت از حسن قائمیان	
۱۸ آدمیت شعر از سعدی	
توضیح در باره تابلوهای هبوط	
۲۰-۱۹ آدمی و سقوط آدمی از حسن قائمیان	
۲۲ ای نام تو بهترین سرآغاز شعر از سعدی	
۲۸-۲۳ اثبات وجود خدا به انتخاب حسن قائمیان	
توضیح در باره تابلوی فرشته عدالت	
۳۹ از حسن قائمیان	
۴۰ یک شعر از سعدی	
۴۱ درباره نفس و کشتن نفس با انتخاب صادق هدایت	
توضیح در باره تابلوی مبارزه با نفس	
۴۲ از حسن قائمیان	
توضیح در باره تابلوی مبارزه نیکی و بدی	
۴۳ از صادق هدایت	
توضیح و تفسیر در باره ژرژ مقدس و ازدها	
۴۴ از حسن قائمیان	
پیش گفتار و معرفی متون پهلوی صادق	
۵۴-۴۵ از حسن قائمیان	
۶۰-۵۵ درباره ظهور و علائم ظهور از صادق هدایت	
پیشگوئیهای زرتشت در باره ظهور و علائم ظهور	
۷۰-۶۱ ترجمه صادق هدایت	
۶۱ از حسن قائمیان	
۷۱ شعر از سعدی	
۷۳-۷۲ تفسیر و توضیح درباره تابلوی مرگ از حسن قائمیان	
تفسیر و توضیح در باره تابلوی مرگ نکوکار	
۷۴ از حسن قائمیان	
تفسیر و توضیح در باره مرگ بدکار از حسن قائمیان	
۷۵	
۷۶ درباره داروزراه	
گفتگوی زرتشت با اورمزد درباره ظهور و علائم ظهور	
۸۳-۷۷ ترجمه صادق هدایت	
توضیح و تفسیر در باره تابلوی « یدالله فوق ایدیهیم »	
۸۴ از حسن قائمیان	
۸۸-۸۵ زرتشت نامه - بهرام بن بزدو با انتخاب صادق هدایت	
پیشگوئیهای پیامبران و اسماان در باره ظهور	
گرد آورده صادق هدایت	
۱۰۹-۸۹ و حسن قائمیان	
توضیح در باره تابلوی قربانی اسمعیل یا اسحق	
۱۱۰ از حسن قائمیان	
۱۱۵-۱۱۱ از حسن قائمیان	



بیاد صادق هدایت

به مناسبت پایان دوازدهمین سال درگذشت او

«صادق هدایت فردی بود آزاد اندیش ، فکر خود را در چارچوب معینی محصور نکرده بود . او از هر مذهب ، از هر کیش ، از هر اندیشه ، آنچه را زیبا میدید می‌پسندید ، انتخاب میکرد و بکار میبرد و هرچه را نسبت به دنیای زیبایی پرستی و بشر دوستی خود بیگانه مییافت به شدت از خود میراند . بهمین جهت دست رد به سینه بسیاری از عقیده‌ها ، شعارها و اندیشه‌ها زد . اینکه پنداشته‌اند وی به آئین مزدیسنی توجه داشت برای این بود که او در زندگی خویش « پندار نیک ، گفتار نیک ، کردار نیک » . را شعار خود قرار داده بود .

« از توضیحات اینجانب درمورد عبارت : « دلستگی هدایت به آئین باستانی ایران ، یعنی آئین مزدیسنی محسوس است . » از کتاب « صادق هدایت » تألیف « و نسان مونتی » فرانسوی صفحه ۴۸ - چاپ سال یکهزار و سیصد و سی و یک »

تذکر ضروری

این کتاب نه تنها جنبه مذهبی ندارد بلکه هیچیک از جنبه های خاص مذهبی را نیز واجد نیست و در تهیه و تنظیم آن نیز مذهب معین و خاصی مطرح نظر نبوده است. بنابراین از هرگونه بحثی که برای آن بتوان بنحوی از انحاء کوچکترین جنبه خاص مذهبی قائل شد اعم از تحقیقی، تبعی، تاریخی، تبلیغی، انتقادی، تحلیلی، تفسیری، تطبیقی و غیره خودداری شده است، امید می رود خوانندگان در قضاوت شتاب روا ندارند و قبل از مطالعه همه قسمت های این کتاب درباره آن اظهار نظری نکنند. البته اتخاذ روش فوق از طرف اینجانب که ممکن است باعث خشکی و حتی نقص کتاب شده باشد به پیروی از اندرز صادقانه صادق هدایت است:

روزی ضمن بحث درباره طرحی بشر دوستانه، که جنبه خاص مذهبی و سیاسی هم نداشت، صادق تقریباً چنین فرموده بود: «... همیشه فعالیت های بشر دوستانه و مورد پسند خداوند با منافع پست و مقاصد پلید عده ای اصطکاک پیدا میکند و یا با عقاید مردم خرافاتی و متعصب که طبعاً نادان و کینه جو نیز هستند جور در نمی آید لذا آنها در مقابل این فعالیت ها عکس العمل شدید و بیرحمانه ای از خود نشان میدهند. بعلاوه این گونه فعالیتها و طرحها همیشه آمادگی کامل دارد که به آسانی رنگ مذهبی یا سیاسی بخورد بپذیرد بنابراین ممکن است اشخاص مغرض ویداندیش یا افراد متعصب و خرافاتی پس و پیش شدن یک کلامه یا یک جمله را در گفته ها و نوشته های ما مستمسک قرار دهند و ما را در کشمکشهای مذهبی پردردسر و بیحاصلی وارد کنند یا وصله ای سیاسی که همه نوع آن در انبان گنبدینه شان موجود است به ما بچسبانند و مزاحمت هایی برای ما فراهم سازند. بنابراین آیات مشهور خداوند یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر برای راهنمایی بشر فرستاد و هر کس میدانند که رفتار مردم با آنها چگونه بوده و تعلیمات آنها تا چه حد مؤثر واقع شده است:

بر سیه دل چه سود خواندن وعظ نرود میخ آهنین بر سنگ

شکی نیست که غالب مردم روزگار ما از مردم فاسد و تبهکار آن دوره ها دست کمی ندارند و حتی از حدی که درباره صفات ناپسند و خصائص زشت آنها پیشگوئی شده است بسی جلوتر تاخته اند. من نه حوصله این را دارم که مردم مرا به دین سازی یا بیدینی متهم کنند و نه شوق آن را دارم که بر مزار من اشکک تمساح بریزند و مرا به درجه شهادت مفتخر سازند! این آدمیزاد را باید بهال خود وا گذاشت و دنیای او را نیز بخود او بخشید، زیرا وی از جان و دل، با قرنها کوشش و فداکاری، آنرا مطابق سلیقه خود ساخته و پرداخته است و اگر کسی بخواهد به آن دستی ببرد با تمام قوا آن دست را قطع خواهد کرد. این جامعه بشری را به راهی که شایسته مقام انسانیت است رهنمون شدن و او را به خداپرستی و برادری و برابری خواندن با جان خود بازی کردن است. من چندی گمان میکردم که دیگر بر اثر ترقیات فکری و علمی قرن ما بشر آن آمادگی را پیدا کرده است که راه درست یک زندگی شایسته را تشخیص دهد ولی سالهاست که هر لحظه از لحظه پیش نوسیدتر میشوم. از این فکرها صرف نظر کن و بیهوده خود را برای این آدمیزاد که شایستگی ندارد به زحمت نینداز:

چندین چراغ دارد و بیراهه می رود بگذار تا بیفتندو بیند سزای خویش

بعلاوه: آهنی را که موریا نه بخورد توان برد از او به صیقل زنگ

البته با این اظهارات دیگر تکلیف معلوم بود فقط گفتم که اگر محیط ما برای این امر مساعد نیست من حاضرم از شغل خود کناره گیری کنم و با هم به هندوستان برویم ولی او باز بدلائلی نپذیرفت و طرحی که ممکن بود اعلام و اجرای آن تأثیر عمیقی در زندگی مادی و معنوی بشر بجای گذارد اجرا نشده باقی ماند. آری:

با مدعی مگوئید اسرار عشق و مستی بگذار تا بمیرد در عین خودپرستی

نظر به محدودیت صفحه‌های این کتاب، که ترکیبی (Composition) است از قسمتهائی از آثار هدایت که تا کنون درست معرفی و شناخته نشده، لازم دیدم برای ایجاد تنوع و تأمین زیبایی بیشتر که برای بهتر شناساندن موضوع سودمند است، مطالب و تابلوهائی دیدنی را، (البته با تفسیر)، به آن بیفزایم. این یک سلیقه کاملاً شخصی است که شباهتی با هنر ترکیب در فن نقاشی دارد که در مورد آثار نویسندگان در ادبیات ما یا عیناً میتوان سابقه‌ای از آن یافت و یا فرض کنیم سابقه‌ای ندارد (البته با این تفاوت که در نقاشی معمولاً ترکیب از موارد مختلف زندگی یا آثار است ولی در این کتاب از موارد مشابه).

بدیهی است کتابی را که موضوع اصلی آن، بطوریکه از عنوان آن نیز فهمیده میشود، یکی از اساسی‌ترین مسائل مذهبی و دینی جهان است، موضوعی که در همه مذاهب بزرگ مشترک میباشد، نمیتوان بدون مقدمه ارزشمندی در باره خداوند بزرگ و یکتا آغاز نمود، بهمین جهت صلاح دیدم از نظریات بزرگترین دانشمندان جهان که در نوشته‌های خود صمیمانه سرتعظیم بدرگاه خداوند بخاک سوده‌اند ترکیبی فراهم آورم و آنرا به صورت مقدمه‌ای تقدیم نمایم و باید بگویم که ترکیب نسبتاً جالب و مستندی فراهم آمده است که میتواند برای مطالعات بعدی خواننده در این زمینه راهنمای مناسبی نیز باشد، یعنی میتوان آنرا مبداء توجه و ایمان خود بخداوند قرارداد.

یقین دارم خوانندگان که از ذوق سلیم بی بهره نیستند، متناسب ایمانی که نسبت به خداوند بزرگ دارند از این ترکیب حسن استقبال خواهند کرد و به مناسبت دور یا نزدیک آن اضافات دیگری که ما به ذوق خود فراهم آورده‌ایم (اعم از شعر یا تابلوهای نقاشی و رویه‌مرفته طرز تنظیم کتاب) با موضوع اساسی این نشریه پی خواهند برد. شاید عده‌ای که متأسفانه هنوز سابقه ذهنی نادرست آنها درباره صادق هدایت همچنان باقی است از طرز ترکیب مطالب این کتاب دچار شگفتی شوند ولی لازم است به آنها و به همه کسانی که مانند آنها می‌اندیشند بگویم که متأسفانه شما صادق هدایت را درست نمی‌شناسید و اگر این همه موجبات آزرده‌گی خاطر او را در زمان حیاتش فراهم نمیکردید و او را تا این حد به بدبینی نسبت به همه کس و همه چیز در جهان نمی‌کشاندید و بالاخره او را بسوی مرگ نیستی سوق نمیدادید، امروز ما بی‌شک مطالب جالبی درباره خداوند بزرگ، و زندگی و مرگ، نیکی و بدی، کيفر و پاداش و حتی مسائلی درباره دنیای پس از مرگ و روز داوری و غیره، مطالبی که از اسرار مهم آفرینش است و کسی را یارای پرده برداشتن از آنها نیست، از او می‌داشتیم که میتوانستیم آنها را به گنجینه گرانبهای فکری و هنری او بیفزائیم.

برخلاف تصور بسیاری از ظاهر بینان کوتاه نظر و بی‌ایمان، صادق هدایت ایمانی قلبی و صمیمانه نسبت به خداوند بزرگ داشت. شکوه‌های او که بالاخره روزی همه جهانیان متفقاً پی خواهند برد که کاملاً بجا بود، تنها از موجودات ناباب و محیط زشت و ناسازگار دنیای ما بود و بس. چنانکه خود من که شاید بتوان گفت که از برخی جهات در زندگی وضع مشابهی با او دارم کوچکترین گله‌ای از خداوند بزرگ و مهربان خود ندارم بلکه بعکس تا ابد از این همه لطف و محبت او سپاسگزار و شرمسارم.

اما اینکه من این یاد بود نامه دوازدهمین سال درگذشت صادق هدایت را به مسائل مربوط به ظهور تخصیص داده‌ام یکی برای این است که عدد «۱۲» مرا به متن‌های پهلوی صادق که غالباً درباره ظهور است متوجه کرده، متن‌هایی که صادق در اطراف آن ذوق مطالعه و استعداد تحقیق جالب توجهی داشته است و برای اشاره به ذوق زیبا و استعداد شایسته اوست که این موضوع برای یادبود نامه دوازدهمین سال درگذشت وی انتخاب شده است و ضمناً اشعار و تصاویر و تفاسیری نیز در این زمینه بدان افزوده شده تا شمه‌ای از نظریات باطنی و معتقدات معنوی او نیز نمایانده شده باشد. دیگر اینکه بنظر من متن‌های پهلوی صادق نیاز به معرفی جداگانه داشت چه تا کنون آن طور که باید بدانها توجه مبذول نشده است.

فروردین ماه یک هزار و سیصد و چهل و دو.



سید حسن قائمیان

راز نهان

رازی نهفته کنج نهانخانه دلیم
پیوسته با وجود من اندر کشاکش است
رازی که از ازل شده آغشته با غلم
رازی که تا ابد دلیم از آن مشوش است

*

رازی که همچو گوهر یکدانه حیات
جز مرگ نیست کس را دست ربودنش
رازی که همچو غنچه آفت رسیده ای
خواهد گشود و نیست توان گشودنش

*

رازی که همچو وعده دلدار دلکش است
ناگفته، مانده است طینش بگوش جان
رازی که چون شراره سوزان سرکش است
بر لب نرفته، سوخت مرا مغز استخوان

*

رازی که همچو نغمه امید و آرزو
موزون و آشناست نوایش بگوش دل
رازی که ناگشوده فرو بست کار عقل
رازی که ناشنوده تبه کرد هوش دل

*

رازی که سائهاست نهان در درون من
آگه نشد خرد ز معمای بودنش
شد قرها که کرده به صندوق سینه جای
اندیشه ره نجات به رمز گشودنش

*

رازی که شدز بستگی اش دل چو غنچه خون
میخواهمش گشودن و نتوانم از ملال
رازی که می تگنجد در قالب کلام
رازی که در نیاید در حیطة خیال

*

رازی که آن به پا شده در اندرون من
غوغای مبهمی که ندانم ز سوی کیست
این کیست آن، که جوید در ژرفنای دل
پیوسته راز بوده و نابوده، هست و نیست؟

حسن قائمیان

(این شعر در شهریور ۱۳۳۳ در مجله ای ادبی

چاپ رسیده است.)

نام خدا در آثار صادق هدایت

در نوشته‌های برخی از نویسندگان بزرگ جهان سکوت کاملی در مورد نام «خدا» دیده میشود من جمله در آثار «فرانتس کافکا» که نام «خدا» را صریحاً در سراسر آن نمیتوان یافت ولی در آثار صادق هدایت چنین نیست و آن تهی بی پایانی که در آثار بعضیها هست در نوشته‌های صادق وجود ندارد زیرا سوارد بیشماری را میتوان نشان داد که صادق چه از جانب خود و چه از جانب شخصیت‌ها و قهرمانهای مختلف آثار خویش نام بزرگ و زیبای «خدا» را بکار برده است مثلاً تنهادر داستان «سردخورها» از مجموعه «زننه بگور» ، نام «خدا» بیست و پنج بار ضمن عباراتی که بعنوان نمونه در زیر نقل میشود آمده است :

آن خدا بیامرزد.
 تو دانی و خدا روزگار مرا تماشا بکنید.
 خدا نصیب هیچ تنابنده‌ای نکند.
 خدا غرق رحمتش بکند.
 خدا پاک میکند و خاک میکند.
 خدا همه بنده‌های خودش را بیامرزد.
 خدا شما را زننه بگذارد.
 خدا آن مرحوم را بیامرزد.
 بی‌اراده خدا برگ از درخت نمی‌افتد.
 پناه بر خدا.
 خدا سایه‌تان را از سرما کم نکند.
 خدا را خوش نماید.
 و غیره.

در کمتر نوشته‌ای از صادق است که نام «خدا»؛ این نام بزرگ و گرمی ، به مناسبت برده نشده باشد. مثلاً در پیام «کانکا» «خدا» ، «مطلق» ، «الوهِیت» ، «واجب‌الوجود» بارها ذکر گردیده و در «وغ و غ ساهاب» ، « نیرنگستان » ، « زننه بگور » ، « سه قطره خون » ، « سایه روشن » و غیره نام «خدا» بارها برده شده است ،
 من باب نمونه :

خدای نکرده یک وقت بستران بزند و . . .
 اگر خدا میخواست به آنها بچه میداد.

من در مدت زندگانی خودم تنها یکبار «خدا» را بدون ریا در نهایت راستی و درستی پرستیدم آنهم در ایران نزدیک همان پرستشگاه آتش بود

(مجموعه « زننه بگور »)

و شکر خدایش را میکرد تا بمیرد
 خداوند هیچ خانه‌ای را بی صاحب نکند
 ماشاءالله خرابش هم سنگین است
 خدا نگهداری کرد

(مجموعه « سایه روشن »)

او باید بمیرد و این هفتفوی نود ساله باید زنده باشد ، این مصلحت خداست .
نه زبانه لال ، در خوبی خدا که شکی نیست .
خدایا ، پروردگارا تو خودت بهتر میدانی ، هر چه باشد انسان محل نسیان است .
(از مجموعه « سه قطره خون »)

یک روزی نمیدونم چطور شد
که اخم توی پیشانی حق تعالی پر شد . . .
تا اینکه بعون خالق متعال جل جلاله

(از مجموعه « و غ و غ ساهاب »)

و بسیاری دیگر .

نکته ای که ذکر آن لازم بنظر می رسد این است که چون صادق از نظر رعایت قواعد فن نویسنده گی ناگزیر بود که وضع روحی قهرمانان خود را در نظر بگیرد گاه در شیوه بکار بردن این نام بزرگ محدودیتهائی داشت چه هیچ نویسنده ای مجاز نیست که وضع روحی قهرمانان خود را نادیده گرفته عقیده و نزاکت خود را به آنها تحمیل کند ، مثلاً لعن گفتار قهرمانان « بوف کور » یا « زنده بگور » و « آفرینگان » در یکی دو مورد تند بوده است . متأسفانه اخیراً مد شده که بعضیها به غلط تصور کنند که هر چه نویسنده از زبان قهرمانان خود میگوید عقیده شخصی اوست و این تخم لق را برخی از منقدین خارجی توی دهان کشیده برخی از منقدین وطنی ما شکسته اند بی آنکه منقدین مامطور نویسندگان خارجی را درست فهمیده باشند . قهرمان داستان « زنده بگور » دیوانه ای است که دوچار اختلالات شدید روحی است و یا قهرمانان داستان « آفرینگان » که ارواح سرگردان هستند با طرز تفکر پست بشری خود و با تصور نادرست و بیجائی که از تفکرات این دنیا متأثر است نام بزرگ « اهورا مزدا » را به تندی برده اند و این امر کمترین ارتباطی با نظر خود صادق ندارد .

شبی از شبها من مخصوصاً صحبت برخی از همین سوار را به میان کشیدم زیرا میل داشتیم نظر واقعی صادق را در این زمینه ها بهتر بدانم . صادق مجموعه « سایه روشن » را که در دست داشتم از دستم گرفت و قلم را از روی میز برداشت و روی آسمتی از یکی دو جمله ای که در مورد متن داستان « آفرینگان » به سادگی اعتراض کرده بودم قلم کشید و بجای آن چند نقطه گذاشت و با لبخندی پرمعنی که فراموش نمیکنم ، گفت : « حالا خوب شد ! »

گفتم تصور میکنم باز هم یکی دو تا از این گونه سوار در نوشته های تو باشد ، گفت : « خوب ، خودت درستش کن . » این جمله ای است که یکی دو تن از دوستان نزدیک صادق به آن آشنا هستند .

صادق هدایت در صفحه اول کتاب « فواید گیاهخواری » که در برلین بچاپ رسیده و نخستین کتاب اوست عنوانی را که برای مقدمه انتخاب کرده بود عبارتست از :

« بنام یزدان جهان آفرین »

و در صفحه ۱۲ همان کتاب درباره خدا یا طبیعت چنین مینویسد :

« این کیمیاگر زبردست ، خوراک همه مخلوق روی زمین را با دانش موشکاف و تناسب علمی مطابق ساختمان بدن هر کدام آماده کرده و به آنان پیشکش میکند بطوریکه ما را وادار میسازد در جلو اسراروی سر تمکین فرود بیاوریم . »

از عنوان دیباچه کتاب « فواید گیاهخواری » عبارتی که در بالا از کتاب مزبور نقل شده به کتبه عقیده و عمق ایمان صادق که در آن زمان جوانی به سن بیست و دوسه سال بود به آسانی میتوان پی برد :

اولاً صادق هدایت در همان سنین جوانی به خدائی که آفریننده جهان بزرگ ماست صمیمانه اعتقاد داشت زیرا نام گرامی او را صادقانه سرلوحه دیباچه اولین اثر خود قرار داده بود .

ثانیاً صادق این « یزدان جهان آفرین » را دانا و توانائی میدانست که همه چیز جهان را از روی کمال درایت و عقل و دانائی و زبردستی و یا بنا به گفته خودش « با دانش موشکاف و تناسب علمی » آفریده است .

البته خدائی که نابه ای چون صادق او را میشناخت با خدائی که فلان بقال و چغال میشناسد تفاوتی داشت زیرا هر کس به فراخور فهم و دانش و در حدود نیروی تفکر و عقل خود میتواند خدائی را به خدائی خود برگزیند . صادق طبعاً کسی نبود که برای شناختن خدای خود به گفته یا عقیده دیگران اعتناء کند مثلاً او هرگز نمیتوانست باور کند که خداوند او ، مانند آنچه عمر و زید معتقدند ، خدائی انتقامجو یا کینه جو باشد . او خداوند را وجودی مهربان و بخشایشگر میدانست و حاضر نبود که برای سودجویی و منفعت طلبی خود را در برابر او عاجز و زیون بنمایاند تا مزورانه بخیال خود از قدرت بی پایان او بهره برداری کند و از راه اطاعت و بندگی ریا آمیز اجر و مزدی بخواهد . صادق خداوند خود را از صمیم قلب سیرستید بی آنکه کمترین توقعی از او داشته باشد . او خدا را فقط بخاطر زیبائی و دانائی و توانائی بی پایانش دوست میداشت نه برای تظاهر و بهره برداری از او . آری بقول حافظ :

تویندگی چو گدایان به شرط مزد مکن
که خواجه خود صفت بنده پروری داند

« پس از آن از نزدیکی ساحل دریای مازندران سر راه مهر ایزد
را به بیند و مهر ایزد بسی راز نهان بدان مرد گوید... »
بد ۴۷ از پیشگویی های زرتشت

در باره ظهور و علامت ظهور

اهورا مزدا	تلفظی ساده تر هدایت
نام خدا در آثار صادق هدایت	از حسن قائمیان
اثبات وجود خدا	تشنائی به انتخاب مهر قائمیان
پیش گفتار	از حسن قائمیان
در باره ظهور و علامت ظهور	از صادق هدایت
پیشگویی های زرتشت در باره علامت ظهور	ترجمه صادق هدایت
گفتگوی زرتشت با اورمزد در باره علامت ظهور	ترجمه صادق هدایت
زرتشت نامه در باره علامت ظهور	به انتخاب صادق هدایت
پیشگویی های پیامبران و امامان در باره ظهور و گد آورده صادق هدایت - حسن قائمیان	
همراه با مطالب گوناگون و نابلو های متعدد	از حسن قائمیان



اهورامزدا

سرداس . مسروس

با بالهای پژمرده . از نقاشیهای صادق هدایت

پاریس ۱۹۲۸/۶/۲۹

در این تصویر زیبا و محو، صادق هدایت اهورامزدا را با بالهای پژمرده و فروغ راستی را تیره نشان داده است. البته هرچند دقیق به آسانی میتواند به منظور نقاش خدا پرست و حساس ما پی ببرد و تصور نمیکنم نیاز به توضیح مفصلی از طرف ما باشد؛ هدایت خواسته است نشان بدهد که اهورامزدا، خدای بزرگ، از ما بسی آزوده خاطر است چه بالهایش پژمرده و فروغ راستی یعنی شعار: «گفتار نیک و کردار نیک و پندار نیک» به تیرگی گرائیده....

در طرف چپ تصویر، کلمه «اهورامزدا» بخط صادق هدایت

دیده میشود.



کارت خدا حافظی صادق هدایت

و نمونه ای از خط زیبای او:

دیدار به قیامت

ما رفتیم و دل شما را شکستیم - همین

در باره قیامت

« . . . در تعقیب این پیش‌آمدها داد گاهی تشکیل خواهد یافت که به حساب هر کسی رسیدگی میشود ، رویهمرفته یک نوع درام اخلاقی است که در آن انسان فقط تماشاچی نیست بلکه بازیگری میباشد که فوق‌العاده علاقه‌مند است و شدیداً حسن میکنند نه وطیعه‌ای را عهده دار میباشد . . . کسی که وظائف دینی خود را به‌طور رضایت‌بخشی انجام داده میتواند بدون بیم و هراس آزادانه در درامی که فاقد مزایای زیبایی پرستی نیست شرکت بکند . »

صفحه ۱۲ - ۱۳ مقدمه کتاب « زند و هوسن یسن » نوشته صادق هدایت .

يك صفحه سیاه و غم انگیز از تاریخ تعصبات و جمود فکری

همه میدانیم که نظریه بطلمیوس بر این تصور بنا شده بود که زمین مرکز ثابت و بی حرکت جهان است و همه اجرام فلکی و از جمله خورشید و ستارگان برگرد آن دوران میکنند...

اما نظریه‌ای که کوپرنیک بدان رسید این بود که زمین ساکن نیست، بلکه بر گرده محوری هر روز یک بار می چرخد و هر سال برگرد مداری یک بار بدور خورشید دوران میکند. این تصور در قرن شانزدهم به اندازه‌ای عجیب می نمود که کوپرنیک جرأت اظهار آن را نداشت و بعلاوه این نظریه مخالف متن کتاب مقدس نیز بود.

اصلاح مذهبی پروتستانها و خمیر مایه افکار علوم و ادبیات دوره رنسانس محافل مذهبی را نسبت بهر نظریه انقلابی تازه و هر چه ممکن بوده مردم را از تعلیمات خشک و جامد مذهبی منحرف سازد بدگمان ساخته بود. کوپرنیک که مرد روحانی مؤمنی بود هرگز میل نداشت که نقشی زندقه یا شهیدی را بازی کند.

بالاخره انجام چاپ کتاب کوپرنیک توسط رتیکوس دوست کوپرنیک به عهده شخصی بنام اوسیاندر Andreas Osiander محول گردید.

ظاهراً « اوسیاندر » درباره افکار اساسی که کوپرنیک بیان کرده بود نگرانی داشت و بهین جهت بدون اجازه مقدمه‌ای را که کوپرنیک نوشته بود حذف کرد و بجای آن مقدمه‌ای را که خود نوشته بود قرار داد. در آن مقدمه نوشت که آنچه در این کتاب آمده تنها فرضیه‌ای است که برای آسانی کار منجمان وضع شده و ناگزیر نیستیم که حرکت زمین را درست و حتی محتمل بدانیم، عبارت دیگر نباید این کتاب و مندرجات آنرا جدی تلقی کرد! بدون شک قصد « اوسیاندر » آن بود که کوپرنیک را از شر دشمنی نقادان و بدگویان برکنار دارد. شاید « اوسیاندر » نا دانسته بیشتر از آنچه فکر میکرد، به بقای این اثر بزرگ کمک کرده باشد. همان مقدمه جعلی و خلع سلاح کننده‌ای که وی زیر کانه بنام مؤلف نوشت سبب شد که کلیسا متوجه اهمیت انقلابی این کتاب نشود و تا سال ۱۶۱۶ نام آنرا در فهرست کتب ضاله نیاورد.

کوپرنیک در مقدمه یکی از آثار خود می نویسد: « من شک ندارم که مردم درس خوانده و با هوش چون بخواهند دلائلی را که من در این کتاب آورده‌ام بخوانند و در آنها تأمل کنند گفته مرا تصدیق خواهند کرد... این امر نیز ممکن است اتفاق بیفتد که بعضی قضاوت بیکار که از ریاضیات اطلاعی ندارند بخود حق بدهند که از روی پستی آیه‌ای از تورات را به میل خود تفسیر کنند و از آنرو درباره کتاب من حکمی صادر نمایند. اگر چنین کسانی جرأت خرده گیری به کتاب من پیدا کنند و از طرح من عیبجویی نمایند یا ناان اعتنائی ندارم و قضاوتی را که خواهند کرد نسنجیده و غیر قابل توجه میدانم. » پذیرفتن نظریه کوپرنیک چه بوسیله دانشمندان و چه بوسیله مردم بسیار به کندی صورت گرفت.

عکس العمل کلیسا نیرومندتر و شدیدتر بود. نظریه‌های تازه سبب آن بود که معتقدات فلسفی و دینی قرون وسطی متزلزل شود.

ولی چون کلیسای کاتولیک بکارهای دیگری اشتغال داشت و از طرف دیگر مقدمه گمراه کننده « اوسیاندر » ذهن کشیشان را منحرف ساخته بود، باین جهت کلیسای کاتولیک بفوریت عکس العمل در برابر کتاب کوپرنیک نشان نداد. اما پیشوایان اصلاحات مذهبی باندازه کاتولیکها خاموش نشستند.

تا سال ۱۶۱۵ کلیسای کاتولیک تصمیم شدیدی درباره این کتاب اتخاذ نکرد ولی در آن سال انتقام « کوپرنیک » را از حامیان نظریه وی، یعنی از « گالیله » و « برونو » گرفت.

وحشت از سرنوشت « گالیله » و « برونو » سبب شده بود که کسی اندیشه پذیرفتن نظریه « کوپرنیک » را در سر نبرد. « جیوردانو برونو » که یکی از پیروان پرشور کوپرنیک بود از وی هم بیشتر رفت و اظهار داشت که قضا بی پایان است و خورشید و سیاراتش تنها یکی از منظومه‌های فراوان مشابه با آن می باشند و امکان دارد جهانهای قابل سکونت دیگری باشند که در آنها موجوداتی عالیتیر یا مساوی با ما زندگی کنند. برای این جملات کفرآمیز « برونو » را در برابر محکمه تفتیش عقاید محاکمه کردند و او را بچهار میخ کشیدند و در ماه فوریه ۱۶۰۰ میلادی زنده زنده سوزانیدند. معامله‌ای که در ۱۶۴۲ با منجم بزرگ ایتالیائی گالیله شد ملایم تر بود چه وی در اثر زجر و شکنجه‌ای که از محکمه تفتیش دید مجبور شد که زانو بزند و معتقدات « کوپرنیک » و خود را انکار کند و پس از آن بود که برای باقی عمر او را به زندان محکوم کردند.

(نقل از صفحه ۲۰۲ کتابهایی که دنیا را تغییر داده اند « تألیف : روبرت ب . دونز .)

انسان کنونی از نظر صادق هدایت

یافتن تعریف جامعی برای انسان قرن‌هاست که افکار بزرگان و فلاسفه را بخود مشغول داشته است.

برای انسان تعریفهای بسیاری داریم من جمله تعریف معروف و تاریخی افلاطون که :

« انسان حیوانی است دوپا و بدون پر »

و پاسخی که « دیوژن » بدان داده است نیز معروف و تاریخی است و اهل کتاب و فلسفه از آن آگاهند.

تعریفهای دیگری که تاکنون درباره انسان شده است عبارتست از :

انسان حیوانی است ناطق.

انسان حیوانی است متفکر.

و بالاخره : انسان حیوانی است سازنده و بکار برنده ابزار .

البته تعریفهای کم اهمیت دیگری نیز وجود دارد مانند :

انسان حیوانی است دوپا .

انسان حیوانی است که گریه و شوخی و خنده او را از سایر حیوانات متمایز میکند و قس علیهذا ..

ولی هیچیک از تعریفهای فوق آنطور که باید خصائص واقعی و خصائل معنوی انسان را نمیرساند.

بهمین جهت حس کنجکاوی مرا وادار کرده است که در جستجوی تعریف مناسبی برای انسان برآیم . البته من نه دانشمند و نه فیلسوف هستم و کوشش من طبعاً جنبه تفننی دارد . ضمن مطالعه برخی از کتابها من جمله کتاب « تاریخ و عقاید » به عقیده ساده و بدوی ولی جالب توجهی برخورددم و آن عقیده بومیان جزیره موتاست . این بومیان درباره خلقت چنین عقیده دارند که : یکی از بزرگترین پهلوانان بنام کات مقداری گل از کنار رودخانه پرلای و لجن برداشته و آدم را ساخت و آنگاه مشت دیگری برداشت و شکل خوکی از آن ساخت . در ابتدا خوک را هم مثل آدم درست کرد ولی برادرش به او پرخاش نمود که چرا خوک و آدم را یکسان و بشکل هم آورده است ! کات هم بر اثر پرخاش برادرش خوک را بلند کرد و روی چهار دست و پا قرار داد و آدم را بروی دوپا به حرکت درآورد . . .

از عقیده ساده و بدوی فوق تعریف تازه و جالب توجهی درباره انسان میتوان بدست آورد :

« انسان دراصل خوکی است دوپا » .

(البته طبق عقیده فوق تعریف خوک هم عبارت خواهد بود از : « خوک دراصل انسانی است چهارپا » ولی فعلاً

ما به تعریف خوک کار نداریم .)

البته تعریف فوق شباهت زیاد با تعریف کسانی که سعی کرده اند وجه اشتراك و افتراق انسان و حیوان را بیابند دارد .

اما من به تعریف فوق قناعت نکردم و اخیراً ضمن مطالعه کتاب « افکار مترلینگک - چاپ تهران » به نکته تازه ای درباره انسان پی بردم که اگر براساس آن تعریفی برای انسان فراهم آورده شود اگرچه جامع و مانع نیست ولی از ترکیب آن با عقیده فوق تقص آن رفع خواهد شد . بدوآ به مطالب مستخرج از کتاب سزبور توجه کنیم :

صفحه ۶۵ :

« ... این زندگی زمینی و این شب و روز کردن و بمستراح رفتن و خود مستراح متحرك بودن ... الخ »

و صفحه ۹۲ :

« ... این معده و این ماشین زیاله سازی و این مستراح متحرك وجود ماست که ... الخ »

صفحه ۹۹ :

« ... وجود کثیف ما که یک ماشین کثافت سازی و یک مستراح متحرك است ... »

صفحه ۱۰۰ :

« ... موجودات ناتوان و بدبخت و علیل مثل ما که پیوسته گرفتار معده کثیف و مستراح متحرك خود هستیم ... الخ »

صفحه ۹۶ :

« ... و بهمین جهت من که موجود درمانده و بدبخت و یک انبار زیاله هستم ... الخ »

صفحه ۱۰۴ :

« بزرگترین نواغ و زیباترین و لطیفترین دوشیزگان طناز و بانغ ما جز یک ماشین کثافت سازی و یک مستراح متحرك

چیز دیگر نیستند که از صبح تا شام و از شام تا صبح باید در اندرون بدن خود زیاله تولید نمایند ... الخ »

از نوشته های فوق تعریف مناسبی برای آدمی میتوان بدست آورد :

« آدمی مستراحی است متحرك . »

که البته همانطور که گفته شد تعریف جامع و مانعی نیست زیرا مثلاً حیوانات بسیاری نیز همین وضع را دارا هستند بنابراین اگر دوبا بودن انسان نیز به این تعریف اضافه شود یعنی اگر تعریف قبلی را بدان اضافه کنیم تعریف کاملتری بدست میآید:

« آدمی خوکی است دوبا و مستراحی متحرک. »

با همه اینها باید گفت تعریفی که صادق هدایت با دید عمیق و ذوق ظریف خود درباره انسان کنونی کرده است بر همه تعریفهای فوق برتری دارد زیرا تقریباً همه خصائص اصلی و فعالیتها و انگیزه های انسان کنونی را شامل است منتها بطور معمولیکه یا بطور سور رئالیستی.

اکنون به چند سطر از کتاب « بوف کور » او توجه کنیم :

« بی تکلیف ، از میان رجاله هائی که همه آنها قیافه طماع داشتند و دنبال پول و شهوت میدویدند گذشتم من احتیاجی به دیدن آنها نداشتم چون یکی از آنها نماینده باقی دیگرشان بود - همه آنها یک دهن بودند که یکمشت روده بدناله آن آویخته شده منتهی به آلت تناسلیشان میشد... »

از عبارات پر معنی فوق دو تعریف برای انسان کنونی بدست میآید :

۱ - « آدمی حیوانی است با قیافه طماع که دنبال پول و شهوت میدود. »

که تعریف جامع و مانعی است زیرا هیچ حیوان دیگری را نمیتوان یافت که باقیافه طماع بدناله پول و شهوت بدود ، و اصولاً هیچ حیوانی را نمیتوان یافت که حتی معنی و مفهوم پول را بداند.

۲ - « انسان دهانی است که یک مشت روده بدناله آن آویخته شده و منتهی به آلت تناسلیش میشود. »

اینها تعریفهایی درباره انسان کنونی است ولی شاید روزی بیاید که انسان از اینکه زمانی برای او چنین تعریفهایی میکردند دچار شگفتی شود و احساس خجلت و شرمساری کند زیرا بالاخره آدمی از راه تهذیب اخلاق و تزکیه نفس و تقویت احساسات خدا پرستی و خدا شناسی همراه با ترقیات شگرف فکری و فنی مقامی را که در آفرینش شایسته اوست احراز خواهد کرد، بقول سعدی :

رسد آدمی بچائی که بجز خدا نبیند

بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت

در صفحه ۹۱ کتاب « افکار مترلینگک » نیز جمله زیر چشم میخورد :

« باید پیوسته این نکته را در نظر داشته باشیم که خداوند ما را طوری آفریده که ترقی بکنیم تا به پایه خداوند برسیم . » البته در آن زمان که متأسفانه چندان نزدیک نیست تعریفهای مناسب دیگری برای انسان خواهند اندیشید . آنوقت دیگر صحبت از یافتن وجوه افتراق ظاهری انسان و حیوان در میان نخواهد بود زیرا انسان خود تمام آفرینش است . اگر بخواهیم بصورت پیشگویی برخی از تعریفهای آینده را درباره انسان آینده ذکر کنیم تعریفهای زیر را میتوان اندیشید :

۱ - انسان فرشته ای است مرئی و مجسم .

۲ - انسان آفریده ای است که در اداره امور جهان و آفرینش با خدا همکاری دارد .

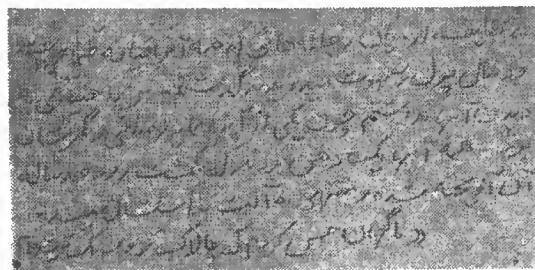
۳ - انسان موجودی است که از نزدیک و از راه اندیشه با خدای خویش ارتباط دارد .

۴ - انسان آفریده ای است مرکب از گفتار نیک و کردار نیک و پندار نیک .

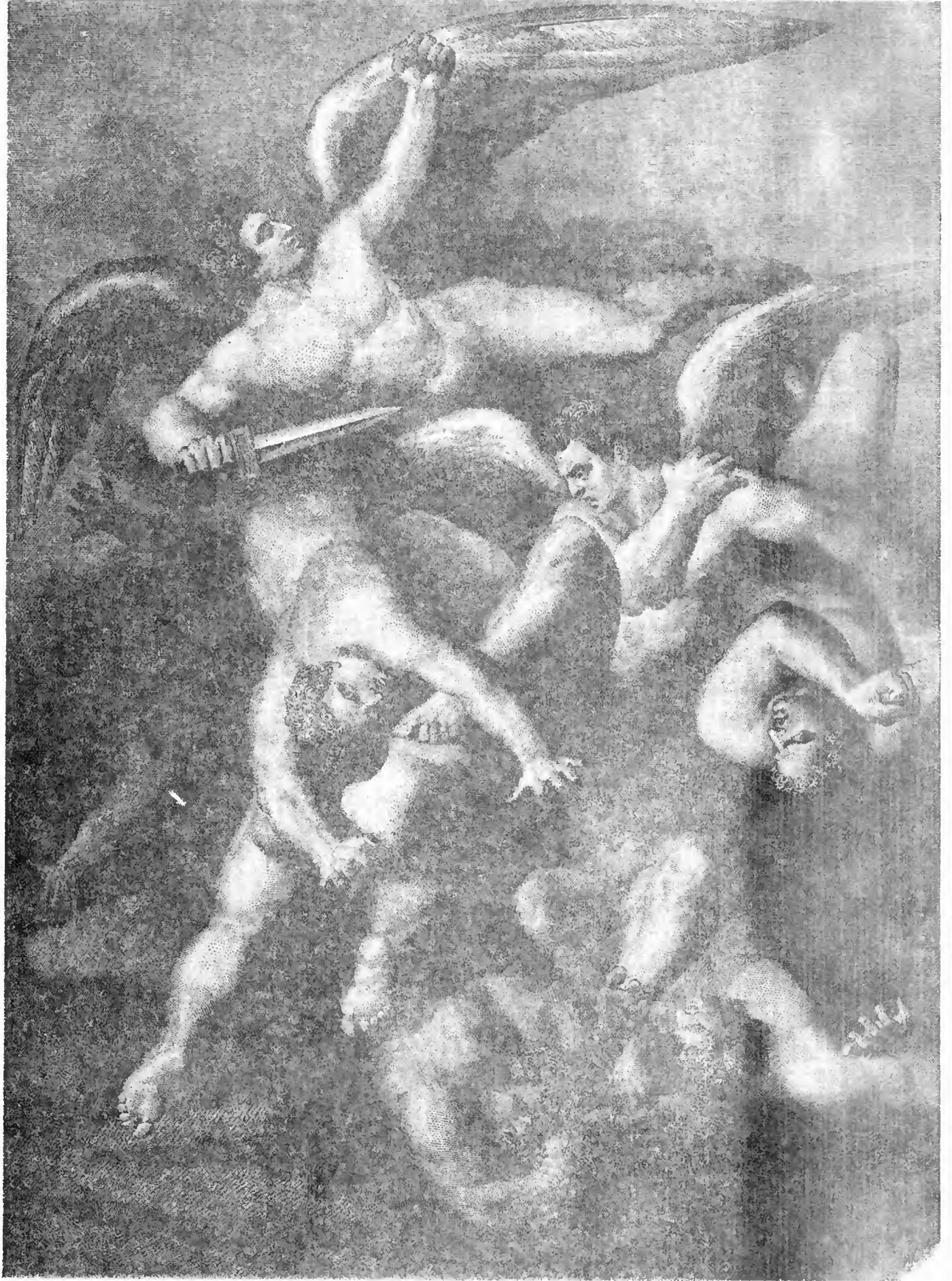
و بالاخره :

۵ - انسان خداست . (البته در معنی خاص و تعبیر معین که در اینجا مجال بحث آن نیست .)

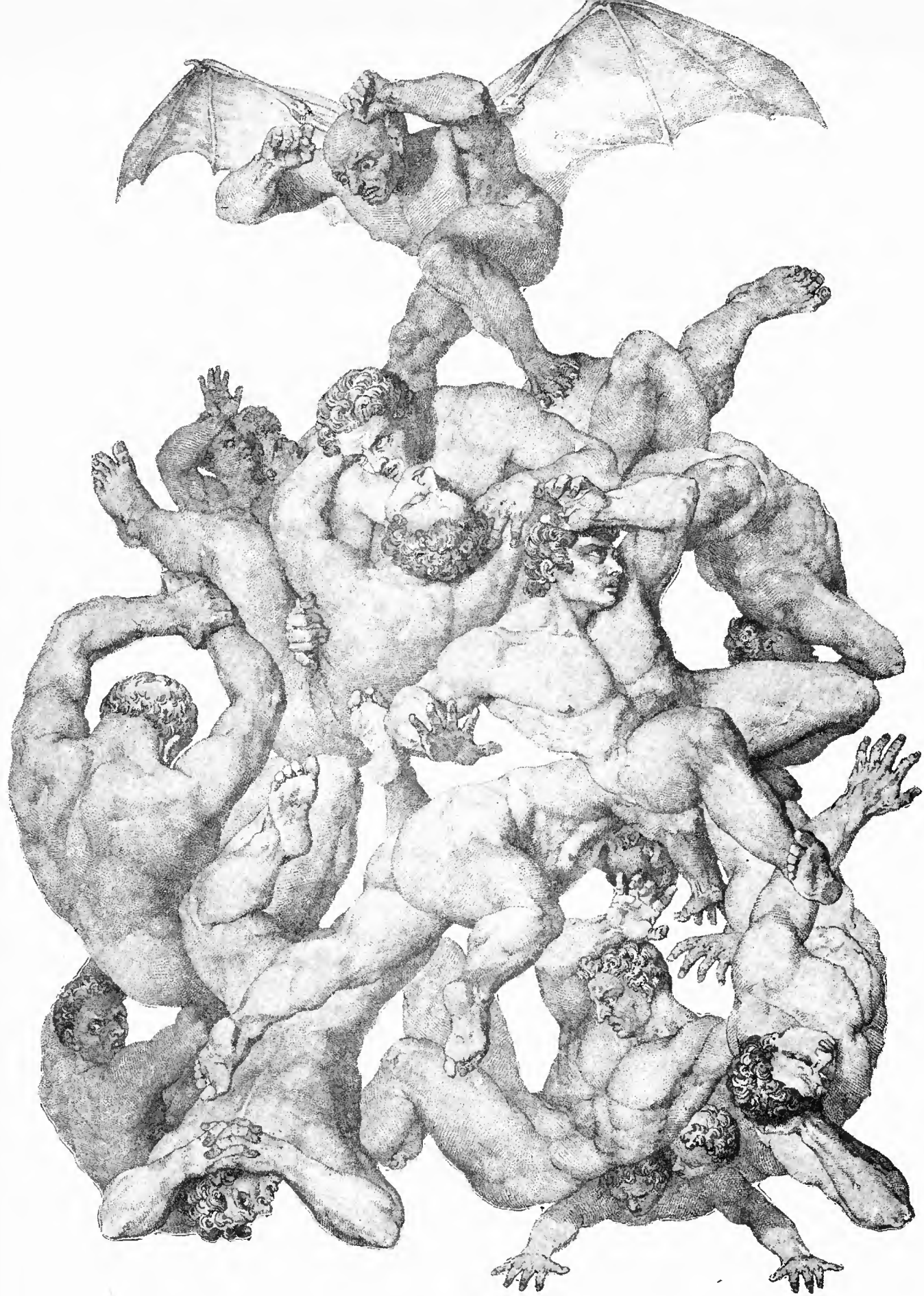
متأسفانه گمان نمیرود که هیچ یک از تعریفهای اخیر را تا قریبهای متمادی دیگر بتوان با آدمی تطبیق داد مگر آدمی کوششی عظیم همانند کوششی که صادق هدایت برای تزکیه نفس و تقرب بخداوند بکار برده است و بتدریج خود را تا حدی شایسته تعریفهایی از نوع فوق یکنند ، همانطور که بنظر من صادق کرده بوده است .



من ملك بودم و فردوس برین جایم بود
آدم آورد در این دیر خراب آبادم
< ۱۶ >



ہبوط آدمی



آدمیت

تن آدمی شریف است به جان آدمیت
نه همین لباس زیباست نشان آدمیت

اگر آدمی به چشم است و زبان و گوش و بینی
چه میان نقش دیوار و میان آدمیت

خور و خواب و خشم و شهوت شغف است و جهل و ظلمت
حیوان خبر ندارد ز جهان آدمیت

به حقیقت آدمی باش و سمرنه مرغ باشد
که همی سخن بگوید به زبان آدمیت

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند
بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت

سرت این درنده خوئی ز طبیعت بمیرد
همه عمر زنده باشی به روان آدمیت

طیران مرغ دیدی تو ز پای بند شهوت
به در آی تا به بینی طیران آدمیت

«سنی»



سقوط آدمی و هبوط آدمی

این دو تابلوی زیبا و پرمعنی که برای آسانتر کردن مقایسه و بهتر نشان دادن ارتباطی که بین آنها میتوان یافت روبروی هم گراور شده است (و حتی بخاطر اینکه مبادا بیشتر کوچک کردن آنها در گراور، لطمه‌ای به حالات گوناگون چهره‌ها که مورد نظر ماست وارد آورد قطع کتاب را بزرگتر از معمول در نظر گرفتیم) بدون اغراق از آثار شایان توجه نقاشان بزرگ قرن اخیر میباشد. البته تفسیری که من درباره این دو تابلو خواهم نوشت صرفاً بر اثر نظریات شخصی خود من است و بهیچوجه مدعی نیستم که نامهای این تابلو یا تفسیرهای من درباره آنها سابقه یا قطعیتی دارد چه هرکس میتواند برحسب ذوق و دید خود آنها را طور دیگری نیز تفسیر کند.

این دو تابلو که از آثار نقاشان قرن نوزدهم فرانسه است ظاهراً مدت‌ها برای تزیین تالارهای پذیرایی این و آن بکار میرفته است و من آنها را بر حسب تصادف از یک دکان سمساری در تهران خریدم و هرکس بخواهد میتواند باز آنها را بهمین منظور بکاربرد. ولی اکنون چیزی که ما را وادار به انتشار آنها کرده است مناسبت بسیار نزدیکی است که بین موضوع آنها و موضوع اصلی کتاب ما وجود دارد.

تابلوی اول که من آن را «هبوط آدمی» نام نهاده‌ام (و بی‌شک نام اصلی آن چیزی دیگری است و من بدان کاری ندارم) از نقاش معروفی است بنام Geleé که از نقاشان قرن نوزدهم فرانسه است و تابلوی دوم از نقاش فرانسوی دیگری است بنام Delaistre که او نیز از نقاشان بزرگ قرن نوزدهم فرانسه میباشد.

در تابلوی اول یعنی «هبوط آدمی»، وقتی از بالای تابلو به پائین آن توجه کنیم بما این احساس دست‌میدهد که گویی فرشته‌ای با شمشیر عدالت بسوی زمین سرازیر شده است ولی بتدریج که این موجود زیبا به زمین نزدیک میشود محسوساً تغییر شکل میدهد و از صورت ملکوتی خود دور میگردد و رفته رفته بصورت موجودات پست خاکی درمیآید (چنانکه بالهای خود را که نشانه فرشتگی است نیز از دست میدهد و بتدریج بصورت آدمی درمیآید. ما توصیف این چهره‌ها را بعداً ذکر خواهیم کرد). بالاخره موجوداتی که از فرشتگی شروع کرده‌اند وقتی به سطح زمین میرسند قیافه‌ها و چهره‌های فاسطوبی بخود میگیرند تا آنکه در تابلوی دوم عفریتی از خود بوجود میآورند که بر همه آنان تسلط دارد، عفریتی که نه تنها دیگر هیچکس از مشخصات فرشته بودن را دارا نیست بلکه حتی بالهای فرشتگی او به بالهای خفاش زشتی تبدیل شده و بر دیگران سایه شوم و سرگباری افکنده است و گویی همه موجودات تحت تسلط خود را به نیستی تهدید میکند.

موجوداتی که همه بر روی هم انباشته شده‌اند وجود هریک بطرز رقت آوری مزاحم وجود دیگری است، هریک در زیر فشار جسم دیگری در هم فشرده شده است. یکی دارد با فرق به زمین کوبیده میشود و دیگری در حال خردشدن است، یکی با ناتوانی محسوس سنگینی بدنهای دیگران را تحمل میکند، یکی سرش به زمین و پاهایش بهواست و دیگری به عکس. بالاخره همه این موجودات زشت و وحشتناک رویهمرفته در زیر بار تنه این عفریت مخوف قرار گرفته‌اند و بطرز رقت آوری از آن رنج میبرند، عفریتی که آشکارا از خود آنها و بصورت خود آنها و نماینده خود آنهاست.

در این تابلوها عده‌ای از ترس و وحشت و ناتوانی دستهای خود را سپر خویش قرار داده میکوشند که از وحشت سنگینی بار خود بکاهند، ولی راه نجاتی برای هیچکس نیست گویی همگی در تنگنای مخوفی گیر کرده‌اند. یکی نومیدانه خود را در پناه دیگری قرار میدهد و دیگری در وحشت این است که مبادا سنگینی جسم دیگری ویرا در هم فشرده له کند.

نه ثباتی، نه اطمینانی، نه پناهگاهی، نه محل اتکالی، نه دستگیری نه پایایی، نه امید رستگاری و نجاتی، گوئی عفریتی که بر آنها تسلط دارد آماده است که هرآن شست خود را برفرق همگان فرود آورد و همه را به مستی خاک تبدیل کند.

این وضع نامساعد و وحشت آور در هر دو تابلو محسوس است ولی باین تفاوت که در تابلوی اول ظاهراً فقط حالت نامساعد سقوط و وحشت ناشی از آن، همه قیافه‌ها را تغییر داده است و بطوریکه دیده میشود دو تن از موجودات تابلوی اول چهره فرشته را دارند ولی بتدریج این چهره‌ها تغییر میکنند و از آن پس دیگر فرشته‌ای وجود ندارد و چهره‌هایی که دیده میشوند چهره‌های معمولی انسانی است، چهره‌هایی نامطلوب و زشت، تاحدی که موجودات قسمت پائین تابلوی اول شبیه همان موجودات تابلوی دوم هستند و در نتیجه تابلوی دوم دنباله تابلوی اول را تشکیل میدهد. و هیچ بیننده دقیق نیست که بین این دو تابلو رابطه نزدیک حس نکند.

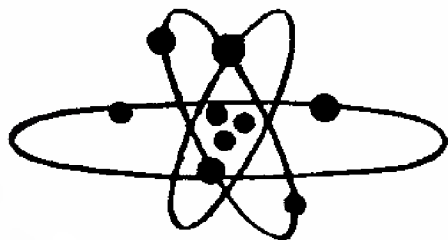
البته من در نقاشی مانند رشته‌های دیگر هنری اطلاعی ندارم ولی ذوق من در تشخیص یا تفسیر آثار هنری آنقدرها هم نتوان نیست. و گمان نمیکنم که هیچ چهره‌پردازی را بتوان یافت که قادر باشد چهره‌ها و حالت‌ها و احساسات ظاهری و باطنی آدمی را بدین دقت و ظرافت و معنی نمایش دهد.

اما آنچه این دو نقاش بزرگ در این دو تابلوی زیبا و دیدنی با مهارت خاصی نشان داده‌اند ترکیب بدنی این موجودات آدمی است که همه آنها از حیث تناسب اندام و زیبایی جسمانی کاملاً بی‌تقص بنظر میرسند تا جائیکه بیننده را کم و بیش به یاد بعضی از اندام خدایان یونان باستان میاندازد. ولی متأسفانه چهره هیچ یک از آنها با زیبایی بدن آنها متناسب نیست. این چهره‌ها همه چهره‌هایی هستند: از شکل بر نشسته و مسخ شده، وحشت زده و وحشت آور، نگران و اضطراب‌انگیز، متنفر و نفرت آور، بهت زده و بهت‌انگیز، ایله و کوردل، سیه اندرون و سنگدل، فاسد و مفسده جوی، تهکار و جنایت پیشه، بدمنش و بداندیش، شیطان صفت و دیوسرشت، دروغگو و دروغ‌پرداز، لجوج و سرکش، بدخواه و بددل، ستیزه جو و عداوت پیشه، غافل و بیخبر، پند نا پذیر و عاقبت نیندیش، خود بین و خود پسند، مستبد و بیرحم، فرومایه و پست، پیمان شکن و عهد گسل، نوکیسه و غارتگر، شہوت پرست و هوسباز، متقلب و ناپاک، نامحرم و بیگانه، درنده خوی و ددمنش، مکار و حیله گر، متملق و چاپلوس، متکبر و مغرور، سالوس و ریاکار، متظاهر و دورو، جفا پیشه و مردم آزار، کج اندیش و کج رفتار، زیون و بیمناک، پریشان و درمانده، دلبرده و کسل، گیج و منگ، طفیلی و ریزه خوار، نفع پرست و سود جوی، خود پرست و خود خواه، دون همت و سست عنصر، بی اراده و بی هدف، فرومانده و ناتوان، متحیر و سرگردان، چشم تنگ و بخیل، پرمدعا و لافزن، دیوانه پول و دلپاخته ثروت، اسیر شکم و زیر شکم، شرمسار و شرم آور، شکنجه‌آلود و دردناک، بشیمان و اسفانگیز، کینه توز و انتقامجو، متألم و تألم‌انگیز، متأثر و متأثر آور، دیوانه و جنون آمیز، حریص و طماع، پول پرست و دنیا طلب، جاه پرست و مقام جوی، وقیح و دریده، گدائش و چشم و دل گرسنه، نمک نشناس و قدر ناشناس، حیوانی و غیر انسانی، چرکین و آلوده، عفریت نما و دیو خوی، رذل و زذالت آمیز، مطرود و سردود، عاجزانه و تضرع آمیز، خبیث و خیانت آلود، خشن و بی رحم، جانی و جنایت انگیز، گناه آلوده، رجاله - رجاله با تشدید و بالاخره چهره‌هایی خدانشناس یا چهره‌هایی که خداوند از آنها بیزار است، چهره‌هایی که درست چهره حقیقی و احساسات باطنی و درونی مردم دوره‌ای را بنظر میآورد، که بسیاری آنرا دوره آخر الزمان مینامند.

بطور خلاصه نتیجه‌ای که از مشاهده دقیق این دو تابلو گرفته میشود صرف نظر از نکات فوق، این است که آدمی در احوال فرشته‌ای بود که از آسمان فرود آمده است ولی بتدریج بسوی زشتی و پستی گرائید و از مقام بلند فرشتگی سقوط کرده به دنیای پست خاکی فرو افتاده است و سپس به مکافات زشتی‌هایی که ساخته و پرداخته خود اوست رنج میبرد و زیر بار گران آن دارد بطرز رقت آوری خرد میشود.

« رجاله ، رجاله با تشدید » و چند صفات دیگر از قبیل : پرور ، گدائش ، چشم و دل گرسنه ، بی سواد ، معلومات فروش ، وقیح ، دریده و غیره از صفاتی است که صادق هدایت در کتاب « بوف کور » نیز آورده است .

تنبیه بر سران دولت ایران که در راه تعمیر و احیای کشور تلاش نکردند



خرامیدن لاجوردی سپهر
همان گرد بر گشتن ماه و مهر
مبنیاد کز بهر بازیگری است
سرا پرده‌ای این چنین سر سری است
در این پرده یک رشته بیگار نیست
سر رشته بر کس پدیدار نیست
نه زمین رشته سر میتوان تاقتن
نه سر رشته را میتوان یافتن
« نظامی گنجوی »

ای نام تو بهترین کسرنا

بنام خداوند جان آفرین
حکیم سخن در زبان آفرین
خداوند بخشنده و دستگیر
رحیم خطا سنج و پوزش پذیر
عزیزی که هرگز درش رویتافت
به هر در که رو کرد عزت نیافت
سر پادشاهان گردن فراز
به درگاه او بر زمین نیاز
نه گردنکشان را بگیرد به فور
نه عذر آوران را براند بجور
اگر خشم گیرد ز کردار زشت
چو باز آمدی ماجرا در نوشت

*

اگر با پدر جنگ جوید کسی
پدر بی گمان خشم گیرد بسی
وگر خویش راضی نباشد ز خویش
چو بیگانه‌اش براند ز پیش
وگر بنده چایک نباشد بکار
عزیزش ندارد خداوندگار
وگر بر رفیقان نباشی شفیق
به فرسنگ بگریزد از تو رفیق
وگر ترک خدمت کند لشگری
شود گرد لشکرکش از وی بری
ولیکن خداوند بالا و پست
به عصیان در رزق برکس نبست
ادیم زمین سفره عام اوست
براین خوان یغما چه دشمن چه دوست

*

اگر بر جفا پیشه بشتافتی
کی از دست قهرش امان یافتی

بری ذاتش از تهمت ضد و جنس
غنی ملکش از طاعت جن و انس
پرستار امرش همه چیز و کس
بنی آدم و مرغ و مور و مگس
لطیف کرم گستر و کار ساز
که دانای خلقت و دانای راز
سر او را رسد کبریا و منی
که ملکش قدیمست و ذاتش غنی
بر احوال نا بوده علمش بصیر
به اسرار نا گفته لطفش خبیر
بقدرت نگهدار بالا و شب
خداوند دیوان روز حمیب
نه مستغنی از طاعتش پست کس
نه بر حکم او جای انگشت کس
بر او علم یک ذره پوشیده نیست
که پیدا و پنهان بنزدش یکیت
به امرش وجود از عدم نقش بست
که داند جز او کردن از نیست هست؟
دگر ره به کتم عدم در برد
وز آنجا به صحراى محشر برد
جهان متفق بر الهیتش
فرو مانده در کنه ماهیتش
بشر ماورای جلالش نیافت
بصر منتهای جمالش نیافت
نه بر اوج ذاتش پرد مرغ وهم
نه در ذیل وصفش رسد دست فهم
در این ورطه کشتی فرو شد هزار
که پیدا نشد تخته‌ای بر کنار
نه ادراک در کنه ذاتش رسید
نه فکرت به غور صفاتش رسید

« سدی »

اثبات وجود خدا

باز سر رشته این رشته ز دانش مطلب
کار دانش بجز از حیرت نادانی نیست
« مدهوش »

نظریاتی مستخرج از مقاله های چهل تن از بزرگترین دانشمندان جهان
ترکیبی برای سر آغاز این کتاب

نظریات زیر مستخرج از قسمت پایان یا نتیجه گیری مقاله هائی است که عده ای در حدود چهل تن از دانشمندان بزرگ (اهل علم نه اهل فلسفه و جدال) نوشته اند و بصورت کتابی بچاپ رسیده است که ترجمه فارسی آن نیز چندی پیش فقط در هزار نسخه در تبریز منتشر شده است. « جون کلورومونسا » که این مقالات مهم و پرارزش را جمع آوری کرده در مقدمه آن چنین مینویسد:

« این مقالات خیلی ساده نوشته شده و بخوبی طرز فکر و محیط علمی را راجع بوجود خدا و رابطه خالق با عالم هستی نشان میدهد و با مطالعه آنها ممکن است ایمان عده زیادی از اشخاص فهمیده متحیر، نسبت بخدا راسخ تر گردیده و به راه راست هدایت شوند. »

گردآورنده در جای دیگر مقدمه خود مینویسد:

« فکر اساسی و غرض از این کتاب بیان آن است که علوم با مطالعه پدیده های طبیعی و استدالات عقلی میتوانند وجود یک قدرت مافوق بشری را ثابت کنند. اگرچه علوم نمی توانند آن قدرت را مشخص کنند و یا تعریف منطقی از آن بدهند اما میتوانند با تعبیرات عمومی معنی آن قدرت را بیان کنند و برای اطلاع بیشتر از صفات و خصوصیات آن قدرت باید به کتب مقدسه رجوع کرد. بنظر من دانشمندان ما با ثابت کردن اصل موضوع ضربت کشته ای بردل بیدینی وارد آورده اند. »

و در پایان مقدمه خود مینویسد:

« همچنانکه در ضمن کتاب ملاحظه خواهید فرمود اغلب دانشمندان ما بسیار متواضع و بسی ادعایتند و همیشه فروتنی را وجهه همت خود ساخته اند و هر قدر بر سیزان مطالعه و معلومات آنان افزوده شود بیشتر سر تعظیم و بندگی در پیشگاه عظمت الهی فرود می آورند.

تابش نور ایمان در دل آنان مسرت افتخار آمیز زاید الوصفی ایجاد کرده و آنان از میان پدیده های طبیعت و مسائل مبهم آن، دستارگان، نور حقیقت را مشاهده کرده و به نیکی دریافته اند که در ورای عالم طبیعت حکمت عالی الهی وجود دارد که تمام کائنات آفریده اوست و به اراده او اداره میشود. »

بهر صورت نکته قابل ذکر این است که باید در موقع مطالعه نظریات مختصر این دانشمندان به درجات مهم علمی و سوابق فنی آنها توجه نمائید. این دانشمندان از افراد عادی نیستند که بتوان گفته های آنها را سرسری گرفت.

متأسفانه متن کامل این مقالات را نمیتوان در اینجا نقل کرد ولی ذکر قطعاتی از آنها بی مناسبت نیست، قطعاتی که مجموعاً

سرآغاز مناسبی است برای این کتاب:

و اینک قطعاتی از مقالات مورد بحث :

اگر اتمهای آب و غیره بصورت غلطی بیکدیگر پیوسته شوند ، بجای آنکه مایه حیات باشند زهر کشنده خواهند شد . پروفیسور ج. ب. لیتز ، انگلیسی حساب کرده است که زنجیر یک پروتئین ساده ممکن است به ^{۸۸} . اشکل مختلف تشکیل شود . غیر ممکن است که با احتمالی باین تا چیزی تنها تصادف سبب آن باشد که مولکولی از پروتئین ساخته شود ، تازه پروتئین ماده شیمیائی بیجان است و چون گوهر اسرار آمیز زندگی بآن در آمیزد زنده میشود . فقط عقل بی پایان یعنی ذات خداوند است که می تواندسته است بداند چنین مولکولی قابل پذیرفتن حیات است و توانسته است آن را بسازد و بآن زندگی ببخشد .

از مقاله : « آغاز جهان ، نقشه و هدف یا تصادف ؟ » بقلم : فرانک آلن *FRANK ALLEN* استاد فیزیک زیستی

دکتر از دانشگاه کورنل ، استاد فیزیک زیستی دانشگاه مانتیویا ، کانادا ، ۱۹۴۴ - ۱۹۰۴ مشخص در رؤیت الوان مبحث فیزیولوژیکی نور ، تهیه هوای مایع و تغییراتی که در انسان یا غدهها پیدا میشود ، دارنده نشان طلایی از انجمن پادشاهی کانادا .

* * *

چون قدرت مشاهده ما محدود بقسمت کوچکی از حقیقت و واقعیت است ، باید خود را حاضر کنیم که شهادت دیگران را بپذیریم . فرضیه اینکه خدا وجود دارد ، مشتمل بر اوضاع و احوال خاص وابسته بوجود خداست که آزمون آنها خارج از کارهای علم است . گواهی الهامی بعضی از مردم اینست که خدا روح است ، و باین ترتیب از زمره آن دسته از واقعیتهاست که کاملاً در حیطه جهان مادی قرار نمیگیرند ، و همان گونه که میدانیم این قبیل امور از حوزه مکان سه بعدی و تبعیت قوانین زمان بیرون است . باید خود را حاضر بقبول این مطلب کنیم که جهان مادی ما که همه در ابعاد زمان و مکان محصور است ، ممکن است تنها جزء کوچکی از حقیقت و واقعیت باشد ، همانگونه که سطح دریا تنها جزء کوچکی از همه فضائی است که آنرا میشناسیم . دیگر اینکه ، با فرض وجود خدا ، باید خود را آماده پذیرفتن این مطلب کنیم که خدا میتواند بما معرفتی در باره واقعیت الهام کننده که ماورای جهان مادی ما باشد .

چون کسی ارتباطی را که ممکن است و باید میان آدمی و خداوند موجود باشد مورد مطالعه قرار دهد ، و نیز در شرایطی تحقیق کند که آدمی باید انجام دهد تا این ارتباط برقرار شود و بجد و از تمام قلب بانجام این شرایط برخیزد ، ارتباط با خدا چنان تأثیر عظیمی در زندگی او بیکبارد که دیگر جای هیچگونه شک در ذهن او باقی نماند . در آزمون خدا بصورت واقعیت چنان نزدیک بجان آدمی و عظیم است که ایمان بخدا را بصورت علم و معرفت مثبت در میآورد .

از مقاله : « یک آزمون نتیجه بخش » بقلم : رابرت موریس پیج *ROBERT MORRIS PAGE* فیزیکدان

لیسانس در علوم از دانشگاه هملین ، فوق لیسانس از دانشگاه واشینگتن ، دکتر علوم افتخاری از دانشگاه هملین ؛ از ۱۹۲۷ در آزمایشگاه پژوهشهای دریائی واشینگتن مشغول کار است . در ۱۹۳۴ نخستین رادار نوسانی را در جهان برای اکتشافات هواپیماها تکمیل کرد ، بدریافت جائزه ممتاز اداره دریا نوردی کشورهای امریکا و شهادت نامه شایستگی جمهوری و جائزه هری دایاموند و نشان بنگاه فرانکلین موفق شد . ۳۷ اختراع ثبت شده دارد که بیشتر آنها در رادار است . مقالات و سخنرانیهای فنی متعدد دارد . اکنون معاون قسمت الکترونیک پژوهش اداره دریانوردی ایالات متحده است . متخصص در اسبابهای دقیق الکترونی و گرداندن دستگاههای تحقیق و پژوهش علمی است .

* * *

دلایلی در دست است که جریانات طبیعی و علم ، با آنکه نمیتوانند وجود یا تأثیر موجودات غیر مادی را کاملاً قبول یابد کنند ، احتمال وجود واقعت هائی را در ماورای جهان مادی خالص نمیتوانند سلب کنند . از راه تپاس با عامل ذی شعور موجود در خود ما که در جهانی آکنده از ارزشهای عقلی کار میکنند ، باید این را بپذیریم که فعالیت عقلی و عامل منظم کننده ذی شعوری در منحنی بشکل زنگ توزیع (در مدارهای الکترونها) ، و « دوره گردش آب » و « دوره گردش گاز کربن » در طبیعت و کیفیت شگفت انگیز تولید مثل در زیست شناسی ، و عمل حیاتی نور در ذخیره کردن انرژی خورشید در گیاهان برای ادامه حیات موجودات زنده بر سطح زمین ، و نظایر آنها وجود دارد . چگونه میتوانیم تصور کنیم که چنین اعمالی خود بخود و از راه

تصادف ابتدائی و بدون وجود عامل ذی شعوری صورت گرفته باشد؟ چگونه ممکن است این وحدت و کلیت، علیت و تمامیت هدفداری و ارتباط امور بیکدیگر، بقای حیات و تعادل، و دوره‌هایی پس از یکدیگر برای جواب گفتن بنیازسندیهای جهان پراز فعالیت پیدا شده باشد، بی آنکه عاملی در آن تأثیر داشته باشد؟ چگونه ممکن است بدون وجود حالت ذی شعوری که در آفرینش خود را نشان میدهد این حقایق کلی پیدا شده و بصورت معقولی در طبیعت مؤثر شده باشند؟

هیچ واقعیتی در این جهان عجیب و پرتلاطم نیست که بتواند بصورتی وجود و فعالیت خدای بدون شرطی را نفی کند و عدم آنرا اثبات نماید. برخلاف، هرگاه برسان دانشمندان دقیق معلومات جهان طبیعی را، حتی از راه قیاس، مورد تجزیه و ترکیب قرار دهیم، این نمود جلب توجه ما را میکند که کارهای آن وجود نادیده را تنها از راه جستجوی علمی نمیتوان یافت و بآنها رسید، بلکه اثر او بصورت وجود آدمی خودنمایی میکند. چه علم در واقع «ناظر کارهای خداست».

از مقاله: «درسی از یوقه گل سرخ» بقلم: مریت ستانلی کونگدون *MERRITT STANLEY CONGDON* فیلسوف و عالم طبیعی

دکتر فلسفه و دکتر علوم از دانشگاه وستر، استاد دانشگاه برتن، استاد سابق علوم اساسی در کالج ترینیتی، فلوریدا، عضو انجمن فیزیکی آمریکا و فرهنگستان قرون وسطای آمریکا و بسیاری از مجامع علمی متعدد دیگر. کارشناس در روانشناسی، فیزیک، فلسفه علم، و پژوهشهای در کتاب مقدس.

چون ماده نمیتواند خود و قوانین حاکم بر خویش را بیافریند، عمل آفرینش ناچار باید بوسیله عاملی غیر مادی صورت گرفته باشد. عجایب حیرت‌انگیزی که در آن عمل آفرینش بنظر میرسد نشان میدهد که آن عامل غیر مادی باید صاحب شعوری خارج از حد تصور ما بوده باشد، و این شعور چنانکه میدانیم از مختصات عقل است، ولی برای آنکه عقل در جهان مادی کار کند، بکار افتادن اراده ضرورت دارد، و این کار تنها بوسیله یک شخص ممکن است صورت پذیرد. باین ترتیب نتیجه منطقی و اجتناب ناپذیری که بآن رسیدیم که نه تنها آفرینش صورت گرفته، بلکه این آفرینش بنا بخواست و نقشه شخصی بسیار دانا و توانا انجام شده که توانسته است آنچه را خواسته مرحله عمل در آورد و همه وقت و در همه جای این جهان حضور دارد. معنی این بیان آن میشود که ما بدون شک و تردید وجود «ذات اعلای روحانی یعنی خدای آفریننده و مدبر جهان» را می‌پذیریم و بآن ایمان می‌آوریم.

علم از زمان لرد کلوین باندازه‌ای پیش رفته که با اطمینان و یقین بیشتری میتوان جمله او را تکرار کرد و گفت: «اگر نیکو بیندیشید، علم شمارا ناچار خواهد کرد که بخدا ایمان داشته باشید».

از مقاله: «نتیجه اجتناب ناپذیر» بقلم: جان کلونند کوثرن *JOHN CLEVELAND COTHRAN* ریاضی دان و شیمی دان

دکتر فلسفه از دانشگاه کورنل، عضو سابق دانشگاه کورنل و نیز رئیس سابق شعبه فیزیک دارالمعلمین دولتی دولوت، پس از آن استاد شیمی و صاحب کرسی رشته فیزیک و ریاضی در شعبه دولوت از دانشگاه مینسوتا، سخنران شیمی در دارالمعلمین دولتی کانساس. متخصص در تهیه تری‌نیتروآمونیم و تترازول و تصفیه نگتنس.

خلقت بهر نحوی که انجام شده بدست خالق بوده وجود خدای تعالی پایه اساسی هر فرضیه است و جواب سؤالاتی که تا حال پاسخی بآنها داده نشده یک کلمه است و آن کلمه خداست.

از مقاله: «جواب سؤالاتیکه تاکنون پاسخی بآنها داده نشده» بقلم: دونالد هانری پورتر *DONALD HENRY PORTER* عالم فیزیک و ریاضی

فارغ التحصیل از کالج ماریون، دکتر در فلسفه از دانشگاه ایندیانا، سابقاً در دانشگاه ایندیانا تدریس کرده استاد فیزیک و ریاضیات در کالج ماریون، متخصص تغییرات اشکال در بدن با تئوری رالی نرانه‌های مطلق.

در این مختصر نمیتوان تمام دلایلی را که در طبیعت مشاهده میشود ذکر کرد ولی من در مطالعات محدود خودم در چنین شناسی و تطور حشرات شواهد و دلایل بی شماری دیده‌ام و هر قدر طبیعت را بیشتر مطالعه می‌کنم بیشتر شاهد و دلیل بدست می‌آورم.

پدیده تکامل و طرز انجام یافتن آن بطوریکه ما مشاهده میکنیم مظهر یک حکمت عالیه است. تکامل چیزی جز یکی از مراحل خلقت نیست، علی رغم نظریات مؤمنین و ما دیون افراطی که تعصب حتی با وجدان ترین آنها را نیز باشتباه می‌اندازد عقیده به تکامل مخالف با ضروریات دین نیست بلکه عکس آنست، چگونه میتوان تکامل را مطالعه کرد و بخدا ایمان نیاورد؟ از زمان اوگوستین کبیر که در قرن چهارم میزیسته تا امروز عده زیادی از دانشمندان که قائل بخلقت بودند خلقت مستقیم را مثل صنعت صنعتگران قبول نداشتند، بلکه ایشان معتقد بودند که خلقت با تکامل انجام میشود (من خودم نیز این عقیده را دارم) از نظر مذهبی تکامل فوق‌العاده مهم است و هر فرد یا وجدان بی تعصب را مستقیماً بخدا راهنمایی میکند. باز هم تکرار میکنم اگر کسی با فکری روشن علوم را مطالعه و تحصیل کند به لزوم وجود آفریدگار قائل خواهد شد.

از مقاله: «تعصب را کنار گذاشته بيطرفانه قضاوت کنیم» بقلم: ادوارد لوتروکسل *EDWARD LUTHER KESSEL* جانورشناس و هشره‌شناس:

استاد علوم و دکتر در حقوق از دانشگاه کالیفرنیا، استاد و رئیس اداره زیست‌شناسی در دانشگاه سانفرانسیسکو، عضو جمعیت دانشمندان حشره‌شناس در دانشگاه کالیفرنیا، سردبیر چند نشریه فنی از جمله مجله زیست‌شناسی و اسبن، متخصص در جنین‌شناسی حشرات مختلف.

چون درک معنی الوهیت از راه مشاهده پدیده‌های طبیعت محدود است لذا باید در تکمیل اعتقاد از نیروی ایمان کمک گرفت. ایمان بخدا مایه مسرت و روشنی قلب هر فرد بشر است. اما دانشمندان که علاوه بر دلایل روحانی، در نتیجه مطالعه پدیده‌های طبیعی دلایل علمی نیز برای درک مفهوم آفریدگار بدست می‌آورند مسرت و حظ بیشتری نصیبشان می‌گردد.

از مقاله: «بکار بردن روشهای علمی» بقلم: والتر اوسکار لندبرگ *WALTER OSCAR LUNDBERG* عالم فیزیولوژی و بیوشیمی:

دکتر در فلسفه از دانشگاه جان هاپکینز و برتیب دارای مشاغل ذیل بوده: متخصص شیمی فیزیکی در اتحادیه فولاد ممالک متحده آمریکا، استاد شیمی فیزیولوژی در دانشگاه مینسوتا، استاد بیوشیمی کشاورزی در دانشگاه مینسوتا، مدیر انستیتوی هرمل در دانشگاه مینسوتا، و از سال ۱۹۴۹ تا حال مدیر عامل انستیتوی هرمل، و در اتحادیه‌های مختلف مواد غذایی و فرآورده‌های شیمیایی عضو، مدیر یا رئیس بوده؛ مؤلف جلدهای اول، دوم و سوم کتاب «ترقیات شیمیایی در مورد مواد چربی و روغنی» است و مقالات زیادی در موضوعات علمی نوشته است.

از نظر علم نمیتوان درباره خدا تصور مادی کرد چه وی خارج از قدرت تعریف و توصیف مادی بشر است. ولی خیلی از پدیده‌های مادی وجود او را ثابت میکند. و آثار صنع وی را روشن میسازد که او دارای عقل و علم و قدرت نامحدودی است. و چون برای بشر درک‌کنه پروردگار دشوار و غیرمقدور است لذا وی نخواهد توانست هرگز علت آفرینش این جهان بزرگ با علت خلقت خویشتن را که جزء ناچیزی از عالم است به نیکی دریابد. آنچه مسلم است اینست که بشر و سایر کائنات دفعتاً وجود بخود بخود نیامده‌اند بلکه خلقت بدایتی داشته و هر بدایت از وجود مبدئی ناگزیر است. همچنین معلوم است که بدون دخالت کارواندیشه بشر نظم و ترتیب خاصی در عالم حکمفرماست، و خود معجزه حیات مبدأ و هدایتی خارج از نیروی بشری دارد. پس خداوند مبدء خلقت انسان و سایر کائنات میباشد و نظم و ترتیب جهان را رهبری میکند.

از مقاله: «دلایل طبیعی وجود خدا» بقلم: پول کلارنس ابرسولد *PAUL CLARENCE AEBERSOLD* عالم فیزیک زیستی:

دارای رتبه A. B. با امتیاز از دانشگاه ستانفورد، دارای رتبه M. A. و دکتر در فلسفه از دانشگاه کالیفرنیا، متخصص سابق تشعشعات و رادیولوژی در مؤسسه تفحصات فنی هوول و مؤسسه کمک و همکاری علمی در برنامه‌های هاتان اداره استاندارد‌های ممالک متحده، رئیس شعبه ایزوتوپ در کمیسیون نیروی اتمی اولک ریلج؛ فعلاً رئیس شعبه ایزوتوپ و تشعشعات در کمیسیون نیروی اتم در واشینگتن؛ عضو جمعیت علوم هسته‌ای و شورای ملی تفحصات علمی و چند جمعیت ملی رادیولوژی و زیست‌شناسی، متخصص فیزیک هسته‌ای، فیزیک حیاتی و خواص تشعشعات نوترون و ایزوتوپ.

آلبرت اینشتین که وجود یک قدرت خالق را قبول داشت آنرا چنین تعریف میکند: «در عالم مجهول، نیروی عاقل و قادری وجود دارد که جهان گواه وجود اوست». چنانکه در اول مقاله متذکر شدم من اسم این نیرو را خدا گذاشته‌ام.

من در این دنیا ماده و نیروی ازلی نمی بینم و آفرینش جهان را نتیجه تصادف نمی دانم و بنظر من در آفرینش جهان هیچ عاملی مجهول حتی مرموز وجود ندارد.

من در این آفرینش جهان مشیت پروردگار قادر متعال را می بینم و بس و عقیده من شاید غیر منطقی نباشد.
آیا بشری که هوش و استعدادش محدود است میتواند بگوید که فلان موضوع با عقل و حق وفق میدهد و فلان موضوع دیگر نمیدهد؟

در هر صورت من عقیده خود را ابراز نمودم و همیشه در این عقیده ثابت خواهم بود.

از مقاله: «تعریف نیروی آفرینش اینشتین» بقلم: سارلین بوکس کریدر *MARLIN BOOKS KREIDER* عالم فیزیولوژی:

دارای رتبه M. Sc. و دکتر در فلسفه از دانشگاه مریلند، عالم فیزیولوژی در بخش حمایت حومه ای ممالک متحده و توسعه مرکز تخصصات در نایک، ماساچوست. استاد علم الحیات در کالج فزارن شرقی، عضو جمعیت علم الحیات آمریکا، متخصص در متابولیسم و جریان خون.

ادوارد فیتزجرالد با کسب الهام از رباعیات منجم بزرگ ایرانی اعجاز آفرینش را، با تعبیری بسیار زیبا بیان میکند: «از اولین گل زمین خمیره آخرین آدمی را سرشتند و از آخرین حصاد بذرش را پاشیدند. آنچه را که ما در آخرین فجر حساب باید بخوانیم در اولین صبح خلقت نوشته شد.»
بعقیده من تجلی یک حکمت عالی در دنبال تکامل و توسعه تدریجی جهان دلیل کافی برای اثبات وجود خداست حتی بدون استدلال باینکه: هیچ ماده ای نمی تواند خود را بیافریند.

از مقاله: «اکتشافات علمی وجود خدا را ثابت میکند» بقلم: جرج ابرل داویس *GEORGE EARL DAVIS* فیزیک دان

دارای درجه M. S. از کالج دولتی ایوی، دکتر در فلسفه از دانشگاه مینسوتا؛ سابقاً به عنوان فیزیک دان آزمایشگاه نیروی دریائی و از ۱۹۴۸ رئیس قسمت اتمی کارخانه کشتی سازی نیویورک؛ متخصص در طیف شناسی، تشمع آفتاب و مسائل هنرمی و فیزیکی نور.

خیلی از دانشمندان خواص شگفت انگیز آب را مطالعه کرده و خواسته اند علت آنرا کشف کنند ولی از قبول این ناگزیم که اگر ما کیفیت حصول تمام پدیده ها را نیز بدانیم باز در مقابل سؤال «چرا» یعنی موضوع علیت، باید سکوت اختیار کنیم، غیر از آب اجسام دیگری نیز هستند که خواص شگرفی دارند و بشر با فکر محدود و سخته خویش از کشف و درک آنها عاجز است و باید در مقابل آنها سرحیرت و تعظیم فرود بیاورد.
من برای خود وسیله درک و فهم این عجایب را کشف و جواب مقننی به لفظ «چرا» پیدا کرده ام و آن اینست که نظم و ترتیب روی یک حکمت عالی و مشیت بالغه بوجود آمده و این لطفی است که خالق متعال به مخلوقات خود ارزانی فرموده است.

از مقاله: «آب قصه میگوید» بقلم توماس داوید پارکس *THOMAS DAVID PARKS* متخصص تحقیقات شیمیائی:

دکتر در فلسفه از دانشگاه ایلینویز، رئیس سابق قسمت شیمیائی در انستیتیوی تحقیقات ستانفورد، فعلاً رئیس تحقیقات شرکت شیمیائی کلارکس و متخصص شیمی میکروبی، پدیده های الکترولیت، انعکاسات اشعه ایکس و رزین صنعتی.

در بدو مقاله شواهد چندی که دلالت بوجود خدا دارد ذکر کردیم، موضوع اخیر دلیل تدبیر و حکمت عالی پروردگار است که در میان موجودات موازنه دقیق برقرار نموده و هر وقت بشر بخواهد این موازنه را از بین ببرد خود را در معرض خطر قرار میدهد. لذا بشر باید در این قبیل کارها احتیاط کامل را مرعی دارد. چه عقل و ذکاوت بشر خیلی کمتر از آنست که بتواند بر حکمت خالق احاطه پیدا کند.

از مقاله: «خدا و پیچیدگی طبیعت» بقلم: جان ویلیام کلاتس *JOHN WILLIAM CLOTS* عالم وراثت

دکتر در فلسفه از دانشگاه پیتسبورگ، دارای درجه B. C. از سینار کونکور دیا، استاد علم الحیات، فیزیولوژی و علوم طبیعی در دانشسرای عالی کونکور دیا از ۱۹۴۵؛ عضو جمعیت مطالعات وراثت، متخصص در وراثت چند نوع حشره.

حال برمیگردیم به تعداد شگرف اجرام سماوی و عظمت حیرت‌آور جهان ستارگان و تنوع عظیم اجسام جاندار و بی‌جان و عده ی شمار قوانین مرتب و منظم طبیعت .

آیا دستگامی باین عظمت و ترتیب وجود صانع و خالق را ایجاب نمیکند ؟ آیا این همه نظم و ترتیب برای بی‌بودن بوجود یک حکمت عالیه کافی نیست ؟

ایمان به آفریدگار و اقرار بسیطره و سلطنت وی در جهان هستی ، انسان را بشک ظلم و صفات حیوانی ، و گرویدن بتزکیه نفس و انصاف به بشر دوستی و صداقت و انصاف مجبور میکند . من بنام یک عالم انکار وجود صانع را غیر منطقی میدانم و آن دسته از عقاید علمی را که روی فرضیه عدم خالق بنا شده برای بشر مضر بشمارم .

از مقاله : « حیاتی ترین مسأله که با آن مواجهیم » بقلم : اوسکار لئو براوئر OSCAR LEO BRAUER عالم فیزیک و شیمی

دارای درجه M. Sc. و دکتر در فلسفه از دانشگاه کالیفرنیا ، از سال ۱۹۲۶ استاد فیزیک و شیمی در کالج دولتی سان جوز کالیفرنیا ، متخصص در شیمی آلی و اندازه‌گیری کتین در گنه‌گنه و تجزیه خاک برای تعیین مقدار فسفر و غیره .

اما من خودم به عنوان یک دانشمند نمی‌توانم منکر نقش تصادفات در این جهان بشوم چون من می‌بینم که در زندگی روزانه ما تصادفات نقش بزرگی بازی می‌کنند ، همچنین فلسفه مادی را دور نمی‌اندازم چون علما وقتیکه قوانین مادی را بکار می‌بندند موفق میشوند و اشکالات پدیده‌ها را روشن می‌کنند ؛ ولی در عین حال بخدا ایمان دارم چون معتقدم که اولیو : الکترون و پروتون اولین اتم یا اولین اسید آمینه و پروتوپلاسم و یا اولین مغز بشری ممکن نیست تصادفاً بوجود آمده باشند .

از مقاله : « ما دیگری به تنهایی کافی نیست » بقلم : ابرونگ و یلیام نیلوج IRVING WILL. AM KNOBLOCH عالم طبیعی :

دارای درجه N. A. از دانشگاه بوفالو ، دکتر در فلسفه از کالج دولتی ایوی ، عضو سابق بنگاه نگهداری وحوش و ماهیها ، از سال ۱۹۴۵ استاد علوم طبیعی در دانشگاه دولتی میشیگان ، متخصص در چند رشته گیاهشناسی .

اما اگر باور کنیم که ادیان مقدسه و کتب آسمانی حقیقت دارند و پیامبران با مرکزی مربوط و از میدانی ملهم بوده و بخواست و اراده پروردگار و حصول اطمینان و تقویت ایمان بشر معجزاتی از آنها بظهور رسیده چنانکه حضرت عیسی (ع) از مادری با کره متولد شده و اموات و نابینایان بدعا و مسح وی جانی تازه و بصیرت و بینائی باز یافته‌اند آن وقت متوجه خواهیم شد که کلمات « خدا و نیک و بد » معانی متعددی ندارند و تعدد و تنوع محیط و امیال در حقیقت مسلم آنها تغییری نمیدهد بلکه « خدا » یک و آن صانع و باره بی‌همتای جهان است و « نیک » کارها و صفاتیست که وی با حکمت عالی خود بشر را بانجام دادن و گرویدن بدانها امر نموده و « بد » کارها و صفاتی است که انسان را از ارتکاب و انصاف آنها باز داشته و برای هر نیکی پاداشی و برای هر بدی جزائی معین و مقرر فرموده است .

بلی اگر قبول کنیم که خدا در طور سینا با حضرت موسی سخن گفته و سایر پیغمبران برحق بوده‌اند ، حسن و قبح معنی حقیقی و پایداری پیدا خواهند کرد و بشر همیشه مراقب کارهای خود بوده جزای آنها را با اهمیت تلقی خواهد کرد . علوم برای تکمیل خود باید اعتقاد بخدا را جزء اصول مسلم خود بشمارند . در این باره بیانات پل (Paul) یکی از حواریون حضرت عیسی (ع) شایان توجه است . وی به پسر روحانی خود تیموثی (Timothy) نوشت : « ای تیموثی ایمان خود را نگهدار ، از الفاظ کفرآمیز و اهانت بمقدسات و از مخالفت‌های غلط علمی با خدا ، اجتناب کن » . بظن قوی مقصود پل از علم ، فلسفه رواقی بوده که مرکز تدویس آن شهر تاروسوس بود و پل تحصیلات ابتدائی خود را در آنجا انجام داده بود . فلسفه رواقی کاملاً مادی بود ، بعقیده آنها ماده و نیرو اساس جهان بود ؛ رواقیون میگفتند بشر باید خود را بالاتر از احساسات غیر واقعی از قبیل عشق و محبت و همدردی بگیرد و بدانها هرگز توجهی نکند .

متأسفانه در روزگار ما نیز از چنین اندیشه‌ها فراوان بچشم میخورد .

از مقاله : « خدا از نظر علمی » بقلم : جان لئو آبرنتای JOHN LEO ABERNETHY محقق شیمی :

دارای درجه M. Sc. و دکتر در فلسفه از دانشگاه نورث وسترن ؛ منظم کالج دولتی همبولت و کالج فنی کالیفرنیا ، اکنون استاد شیمی کالج دولتی فرسنو در کالیفرنیا ؛ عضو هیئت تحریریه روزنامه « تعلیم شیبتالی » ، متخصص ترکیبات اشباع شده هیدروکربونها و تأثیرات تعیین نسبت و موقعیت اجزاء در هالوژن‌های بنی فیل‌های جانشین شده .

ما هنگامیکه در کتب آسمانی میخوانیم خدا انسان و جانوران و گیاهان را آفرید و با میل و رضا آنها را پدید میآورد و عیش اینست که ما آنها را طبیعت هم آهنگ می‌یابیم. این کتابها متون علمی نیستند ولی مبانی حقیقی علمی را بدست ما میدهند و من عقیده محکم و ثابتی دارم که کشفیات طبیعی و تحولات علمی هرگز نمیتوانند تزلزل و رخنه بر اساس آن وارد سازند و آن اینکه آفریدگار طبیعت همان خدائی است که در کتب مقدسه ذکر شده و این خداست که با من از خلال کوهها، دریاها و آسمانها صحبت میدارد و این صدای اوست که از مناظر زیبای طبیعت و مرغزارهای سرسبز و خرم پر از وحوش و طیور برخاسته و گوش جانم را می‌نوازد.

از مقاله: «سیر هارنی جوان بسوی روشن بینی» بقلم: راسل لاول میکستر *RUSSELL LOWELL MIXTER* حیوان شناس:

دارای درجه M. Sc. از دانشگاه دولتی میشیگان، دکتر در فلسفه از دانشگاه ایلینویز، استاد حیوان شناسی و رئیس دایرة علوم در کالج وتن، عضو آکادمی علوم ایلینویز، ۱۹۰۱ تا ۱۹۰۴ رئیس انجمن دانشمندان امریکا، متخصص در ماکروفاژنسیج انصالی، عنکبوت‌های تپه سیاه، و تکامل.

هاردی فورمول خود را چنین بیان میکند: «مابین عوامل مختلف ژنتیک موازنه مخصوصی برقرار است». نحوه عمل توارث باعث میشود که انواع ثابت بمانند و افراد یک نوع شبیه تیب نوع خود باشند. نگارنده معتقد است که خدائی وجود دارد که دائماً از خلال قوانین ثابت و بر موزی که جهان گیاهان را اداره می‌کند ظاهر می‌شود.

ظهور و تجلی وی از این راههاست:

۱ - نظم و ترتیب - که نمو، تولید مثل، تقسیمات سلولی، و تشکیل اجزای مختلف گیاه همیشه بطور منظم و ثابت انجام می‌یابد.

۲ - پیچیدگی - هیچ ماشین مصنوع بشری قابل مقایسه با ماشین پیچیده و شگرف یک نبات ساده نیست.

۳ - زیبایی - زیبایی ساقه، برگ و گل نباتات چیزی خدائی است چه هیچ مجسمه ساز ما هر و هیچ نقاش چیره دست نمیتواند مجسمه یا تابلویی بدان زیبایی تهیه کند.

۴ - توارث - هر گیاهی نظیر خود را تولید میکند، و این تولید مثل کاملاً روی مشیت و برنامه ای انجام میگیرد، چنانکه هر جا آنها را بکارند و هر طور پرورش آنها را دهند گندم از گندم بروید جو جو.

به عقیده من اینهمه مظاهر، دلیل وجود آفریدگاری است که حکمت بالغه و قدرت نامتناهی دارد.

از مقاله: «نشان خدا در گیاهان» بقلم: جرال د. دن هرتاگ *GERALD T. DEN HARTOG* متخصص تفحصات کشاورزی:

دارای درجه M. Sc. و دکتر در فلسفه از دانشگاه مینسوتا، متخصص کشت پنبه و سایر الیاف نباتی در اداره کشاورزی ممالک متحده، عضو انجمن کشاورزی امریکا، متخصص آفات مزارع کشت پنبه و توارث نباتی و آمار حیاتی آن.

بین خدا و علوم مبارزه وجود ندارد. خدا خود را، از راه علم به بشر می‌نمایاند و بشر با علم و مطالعه کارهای عظیم خلقت بخدا مؤمن تر میشود. چنانکه پل فیلسوف بزرگ گفته: «خدا در هر چیز تجلی میکند و همه چیز بقدرت وی قائم و پابرجاست.» و همچنانکه فیلیپس Phillips این معانی را با تعبیری تازه بیان کرده است: «دنیا همه آفریده اوست، و آثار قدرت لایزال وی، از بدو آفرینش، در همه مخلوقات ظاهر و متجلی است.»

از مقاله: «حقایق از دفتر یک جنگلیان» بقلم: لورنس کولتن ووکر *LAURENCE COLTON WALKER*:

متخصص فیزیولوژی گیاهی و تفحصات جنگلیانی

دارای درجه B. Sc. از دانشگاه دولتی پنسیلوانیا، و درجه M. For. از دانشگاه ییل، دکتر در فلسفه از دانشگاه دولتی نیویورک، آموزشگاه جنگلیانی سیراکیوز، سابقاً در اداره جنگلیانی امریکا مأمور تفحصات جنگلیانی بود، فعلاً دانشیار قسمت تربیت درختان جنگلی و سرپرست آزمایشگاه فیزیولوژی جنگلی در آموزشگاه جنگلیانی دانشگاه جورجیا، متخصص خاکهای جنگلی، فیزیولوژی نباتی، آفات چوبهای سخت و رادیو ایزوتوپولوژی است.

* * *

مطالعه طبیعت قدرت لایتناهی و حکمت عالیّه خالق را بما نشان میدهد ، در این خصوص پل میگوید : « ما اکنون حقایق را از پشت پرده می بینیم ولی فردا که این پرده از میان برداشته خواهد شد ، معرفت ما درباره خدا بحد کمال خواهد رسید . »

از مقاله : « آنچه یک پسر باغبان میاندیشد » بقلم : والتر ادوارد لامرتس *WALTER EDWARD LAMMERTS* عالم وراثت

دارای درجه B. Sc. و دکتر در فلسفه از دانشگاه کالیفرنیا ، رئیس سابق تحقیقات در قلمستانهای آرسترانگ واقع در شهر آنتاریوی کالیفرنیا ، استاد گلکاری تزیینی در دانشگاه کالیفرنیا در لوس آنجلس ، رئیس تحقیقات در باغهای دستکاسو ، در لاکانادا ، کالیفرنیا ، از سال ۱۹۵۴ تصدی بررسی گل سرخ در توابع دستکاسو و قلمستانهای جرمن و آلبینگ دور شهر لیورمور ، کالیفرنیا . متخصص پرورش گلهای تزیینی مخصوصاً گل سرخ .

* * *

کسی که منکر وجود خداست نمیتواند ثابت کند که سلولهای زنده خودبخود و تصادفاً بوجود آمده اند . البته این عقیده شخصی آنهاست و تمام تفاسیرشان نیز جنبه خصوصی دارد و نمی توانند ثابت کنند که تمام اجسام زنده بطور تصادفی بوجود آمده اند . قائل شدن باینکه اجسام زنده تصادفاً در نتیجه پیدا شدن و احوال غیرممکنی بوجود آمده اند ، مشکل تر از قائل شدن بوجود خالق مدبر است .

من ادعا می کنم که هر کدام از این سلولها که بی بردن بهاهیت آنها برای ما مقدور نیست و همچنین تریلیونها سلول دیگر وجود عقل و حکمت عالیهای است که ما آنها را نمی بینیم . علوم قبول این حقیقت را مجاز میدانند و می پذیرد . من بوجود خدا ایمان راسخ دارم .

از مقاله : « پیام سلولها » بقلم : راسل چارلز آرتیست *RUSSELL CHARLES ARTIST* زیست شناس و گیاه شناس :

دارای درجه B. Sc. از دانشگاه باتلر و M. Sc. از دانشگاه نورث وسترن ، دکتر در فلسفه از دانشگاه مینسوتا ، فارغ التحصیل از دانشگاه زوریخ سوئیس ، چند سال استاد کالج فرانکفورت آلمان بوده ، از سال ۱۹۵۳ استاد و رئیس قسمت زیست شناسی در کالج دارید لپس کلمب شهر ناشویل ایالت تنسی ، عضو آکادمیهای علوم ایالات ایندیانا ، تنسی و تکزاس ، مؤلف چند کتاب در زیست شناسی .

* * *

آنچه میتواند شخص را مؤمن سازد چیست ؟ فکر میکنم درک وجود خدا برای شخص مشکلترا از درک وجود دوست خود نباشد . البته ایمان حقیقی پس از توجه و بازگشت بسوی پروردگار ایجاد می گردد . من معتقدم که همیشه در پیشگاه وی ایستاده ام و ایمانم نسبت بوی مبتنی بر عقل ومنطق است . تقویت و تحکیم مبانی این ایمان در مرحله دوم قرار دارد . من خدا را همواره حاضر ، و ناظر اعمال خود میدانم و این اعتقاد من کاملاً شخصی و خصوصی است و برای توجه و درک پروردگار همه باید خود راه خود را در پیش گیرند .

از مقاله : « منطقی خداشناسی » بقلم : جرج هربرت بلونت *GEORGE HERBERT BLOUNT* استاد فیزیک عملی :

دارای درجه B. A. از دانشگاه کالیفرنیا لوس آنجلس ، M. Sc. از مؤسسه تکنولوژی کالیفرنیا ، عضو سابق انجمن فیزیک لوس آلاموس ، سرمهندس ادوات در بخش آزمایشهای دینامیک هوایی واقع در مرکز مهندسی دانشگاه کالیفرنیا جنوبی ، فعلاً رئیس بخش تجزیه در مرکز تدارکات هوایی مریکوبندیکس .

* * *

بالاخره من به رشته تخصصی خود برمیگردم : مطالعه ژئوشیمی شخص را وامیدارد که جهان را با نظر وسیع تری نگاه کند . زمان را بایلیونها سال از تاریخ پیدایش زمین ، فضا را بوضعیکه تمام عالم کون را احاطه کرده ، جریان مراحل و ادواریکه سرتاسر جهان را شاملند ، می بیند ، و مشاهده این عظمت و جلال خواهی نخواهی او را بدرک حشمت و قدرت آفریدگار بزرگ راهنمایی میکند . با مشاهده این عظمت نه تنها مردم مؤمن بلکه اشخاص بیعقیده نیز غرق در حیرت و اعجاب گردیده قبول خواهند کرد که « آسمانها گواه جلال و عظمت الهی و افلاک آفریده قدرت او هستند . »

از مقاله : « شواهدی از زمین شناسی » بقلم : دونالد رابرت کار *DONALD ROBERT CARR* متخصص ژئوشیمی :

دارای درجه B. Sc. از دانشگاه روچستر ، و درجه M. A. و دکتر در فلسفه از دانشگاه کلمبیا ، دستیار سابق تقصصات ژئوشیمی دانشگاه کلمبیا ، دانشیار زمین شناسی در دانشکده شلتون ، مشاور مؤسسه تقصصاتی ستانفورد ، از سال ۱۹۵۵ مدیر و نایب رئیس مؤسسه ایزوتوپ نیوجرسی ، با همکاری کالپ کتاب « تعیین عمر بوسیله کربون رادیو اکتیو طبیعی » و چند کتاب دیگر تألیف کرده ، متخصص در تعیین عمر طبقات زمین با استفاده از روش رادیو اکتیو و جریانات هسته ای در محیطهای مربوط به جو زمین شناسی .

مندرجات کتب مقدسه آسمانی درباره آفرینش جهان و مخلوقات با کشفیات جدید علمی کاملاً مطابقت دارند ، ترتیب آفرینش زمین ، نباتات ، ماهیها ، پرندگان ، پستانداران و انسان از طرف علوم روشن و مسلم شده است . اگر چند هزار سال پیش فردی بدون الهام خداوندی میخواست اظهار نظری درباره خلقت دنیا بکند ، اظهارات وی امروز مسلماً ناروا و پیر از اشتباه و خطا از آب درمی آمد ولی مندرجات کتب آسمانی که با آخرین کشفیات علمی مطابقت میکند خود گواه اینست که الهام آفریدگار توانای جهان و جهانیان است . من فقط یکی از دلایل علمی وجود ذات باری تعالی و صحت کتب مقدسه آسمانی را بیان کردم . گرچه همواره پاره ای از اشخاص کوتاه نظری اعتقاد ، در رد کتب مقدسه آسمانی و فرو نشاندن این چراغهای هدایت میکوشند ولی هرگز بایراد کوچکترین خلل و کاستن ذره ای از حقایق آنها موفق نخواهند گردید .

از مقاله : «سفریادش و علم نجوم» بقلم : پیتر و. استونر PETER W. STONER عالم نجوم و ریاضی :

دارای درجه M. Sc. و دکتر در فلسفه از دانشگاه کالیفرنیا ، سابقاً جزو کادر تعلیماتی دانشگاه کالیفرنیا ، سپس رئیس قسمت ریاضیات و نجوم کالج شهر پسا و رئیس قسمت علوم کالج و ستمونت ، عضو سازمانهای متعدد علمی و متخصص در تکامل تاریخی نظریه های نجومی و تئوریهای مربوط به خواص فیزیکی اجرام سماوی .

بولتزمن به این موضوع علاقه مند شد و هوش سرشار و اطلاعات ریاضی وسیع خود را بکار انداخت و ثابت نمود که قانون دوم حرارت و حرکت حالت مخصوصی از یک اصل کلی است و نشان میدهد که در تمام نقل و انتقالات قسمتی از نظم و ترتیب از بین میرود و در مورد حرارت با تبدیل نیروی قابل استفاده به نیروی غیرقابل استفاده ، نظم و ترتیب ذرات از میان رفته و قسمتی از طرح خلقت متلاشی میشود .

بطور ساده نتیجه عقیده بولتزمن این میشود که طبیعت نمی تواند طراح خود باشد . چون در هر تغییری که در طرح بوجود می آید قسمتی از طرح متلاشی شده و از بین میرود . در یک محل بخصوصی نظم و طرح ممکن است از نقصان به کمال سیر کند ولی در مقابل آن درجای دیگری نظم بیشتری از بین خواهد رفت .

جهان توده بزرگ منظمی است ، لذا برای ایجاد آن یک علت اولی لازم است که در معرض قانون دوم حرارت و حرکت واقع نباشد ، یعنی مافوق الطبیعه باشد .

از مقاله : «طراح بزرگ» بقلم : کلود م. هزاوی CLAUDE M. HATHAWAY مهندس مشاور :

دارای درجه B. Sc. EE و M. Sc. از دانشگاه کلرادو ، سابقاً مهندس تقسه کشی در آزمایشگاه مهندسین مشاور کمپانی جنرال الکتریک ، نیویورک . طراح « مفز الکترونی » در کمیته مشورتی هواپیمائی ملی واقع در لنگلی فیلد ، فعلاً رئیس قسمت تحقیق و تکمیل آلات هزاوی در کمپانی هاملتون واچ ، عضو انجمن های متعدد علمی و متخصص در اندازه گیری فیزیکی و الکتریکی و ابزار اندازه گیری .

در موازات قانون علت و معلول ما قوانین دیگری را مشاهده میکنیم و می بینیم که تمام وظایف طبیعت از روی قوانینی ثابت اجرا میشوند و بتازگی هم قوانین جدیدی کشف شده مثل قوانین اتمی و قوانینی که کهکشانها و حرکت ستارگان تابع آنها هستند . البته کشف این قوانین نتیجه زحمات طاقت فرسای جمعی از دانشمندان بزرگند ولی باید اذعان کرد که این قوانین تازه ای ندارند و از بدو وجود عالم بوده اند منتهی بشر تازه بوجود آنها پی میبرد . آیا ما میتوانیم قبول کنیم که این قوانین توسط ماده وضع شده اند؟ کثرت و انبوهی آنها ، هماهنگی و نظام آنها ، ذات و طبیعت آنها نشان میدهد که این امر غیرممکن است . پس این قوانین موجدی دارند که مافوق طبیعت مادی است و من آن سبدها و واضح قانون را خدا می نامم .

این موجد و مقنن بزرگ وجودی خیالی و زائیده تخیل و او هام نیست بلکه حقیقت مطلق است که در طی اعصار و قرون انبیاء و اولیاء ، بشر را بسوی او خوانده و او را بمردم شناسانده اند . کتب مقدسه آسمانی از جانب او برای هدایت توده گمراه بشر نازل شده و نزول وحی به انبیاء ، مبین وجود و حقیقت اوست . اولین درسی که به بشر آموخته اینست که جهان و تمام موجودات و کائنات آفریده ید قدرت اویند . و او آن اولی است که آنرا آغازی نیست .

از مقاله : شهادت چند دانشمند بقلم : مرلین گرانت اسمیت MERLIN GRANT SMITH عالم نجوم و ریاضی :

دارای درجه A. M. و دکتر در فلسفه از دانشگاه ایلینویز ، سابقاً جزو کادر تعلیماتی دانشگاه نورث وسترن و استاد ریاضیات و نجوم در کالج گرینویل و رئیس کالج اسپرینگ آربر ، از سال ۱۹۳۳ رئیس و استاد ریاضیات و فیزیک و نجوم در کالج روبرتس و سلین ، دارای درجه دکترای افتخاری حقوق و علوم از کالج گرینویل و کالج سیلسیفیک ، متخصص در معادلات تفاضلی و مسائل یک بعدی محدود .

سه عنصر اصلی یعنی هیدروژن ، اکسیژن و کربون و مواد اولیه اجسام زنده را تشکیل میدهند و مقداری آرت و کمی از عناصر دیگر نیز با سه عنصر فوق ترکیب یافته اند . در جسم ساده ترین و کوچکترین حیوانات میلیون ها اتمهای عناصر مزبور وجود دارد که بنسبتها و اشکال خاصی با هم ترکیب یافته و اگر با حساب احتمالات امکان تصادف و ترکیب این عناصر را حساب کنیم ، خواهیم دید که نتیجه بقدری کوچک است که میتوان گفت صفر است .

حال عالی ترین حیوانات را در نظر بگیریم یعنی حیوانیکه میخواهد قوانین طبیعی را عوض کند و یا در آنها مداخله نماید . آیا ممکن است که این موجود تصادفاً از ترکیب خود بخود عناصر بوجود آمده باشد ؟ چرا نگوئیم صانع این موجود عجیب چنین اراده کرده است ؟ چرا ما در مبحث پیدایش از یک کلمه ساده یعنی خدا اجتناب کنیم ؟ این کلمه گرچه ساده است ، ولی شکوه و عظمت آسمانی دارد .

از مقاله : « نظری به ماوراء قوانین طبیعی » بقلم : ادوین فست EDWIN FAST فیزیکدان :

دارای درجه A. B. در علوم از دانشگاه فریندس ، M. Sc. و دکتر در فلسفه از دانشگاه اکلاهما ، سابقاً استاد قسمت فیزیک در دانشگاه اکلاهما ، از سال ۱۹۴۵ عضو کمیته نفت فیلیس ، فعلاً راکتور آزمایشهای نیروی خفیف در امور انرژی اتمی ، متخصص در طیف شناسی ، رسم علائم رادیو آکتیو و کلیات انرژی اتمی .

* * *

با وجود اینکه هنوز هم در طبیعت اسرار مرموزی هستند که برای ما معلوم نشده اند و حقیقت آنها از پرده ابهام بیرون نیفتاده است ولی ما نباید هر چیزی را که نمی فهمیم به خدایان و ارباب انواع نسبت دهیم و اشتباه پیشینیان را تکرار کنیم ، آنها وظیفه و شغل هر خدا را نیز معین نمیکردند ، اما هر چه علم بیشتر ترقی و پیشرفت نمود و علت حوادث بیشتر کشف شد ، نیاز آنان بخدایان متعدد کمتر گردید ، حتی آن افراط و تفریطی نیز با آورد وعده های وجود مسلم آفریدگار را هم زاید شمردند . اما ما بجای در نظر گرفتن کیفیت آفریدگار و عوض زاید شمردن وجود خدا ، باید او را در میان انتظام جهان به بینیم ، و او را ستایش کنیم . بشر می تواند مجهولات طبیعت را کشف و درک کند ، ولی نمیتواند قوانین طبیعی را خلق و ایجاد نماید . خدا قوانین طبیعت را وضع می کند و بشر فقط این قوانین را کشف و تفسیر می نماید . هر قانونی که بشر کشف میکند او را یک قدم به خدا نزدیکتر می سازد ، و خدا را بهتر با او میشناساند . خدای مهربان بدینوسیله خود را به بشر می نمایاند . اما این تنها وسیله تجلی اونیست ، زیرا وی خود را بوسیله پیامبران و کتب مقدسه نیز به بشر معرفی کرده ، و این خیلی مهتر است .

از مقاله : « قوانین شیمیائی و خدا » بقلم : جان ادلف بوهر JOHN ADOLPH BUEHLER شیمیدان مشهور :

دارای درجه A. B. از دانشگاه پنسیلوانیا و A. M. و دکتر در فلسفه از دانشگاه ایندیانا ، استاد شیمی در کالج اندرسون ، شیمی دان مشاور شهرداری اندرسون و شرکتهای آزاد صنعتی ، دارای کنفرانسهای متعدد در موضوعات فنی در آکادمی علوم ایندیانا ، متخصص در ترکیب آمیندهای آمینه و استعمال مولکولهای آلی در تعیین کمیت فلزات مخصوص و تشخیص اجزای قلیل کوبالت بوسیله سکنیمید و ایزوپروپیل آمین .

* * *

سابق بر این اگر کسی میگفت که بعضی از انواع در شکل نخستین آفرینش نیستند ، مورد تکفیر قرار می گرفت ، ولی امروز متفکرین و روشنفکران جهان می دانند که ایجاد قدرت تولید مثل در موجودات زنده و خلق استعداد تغییر در آنها خود نشانه ای از حکمت و مشیت الهی است که نشان دهد تمام موجودات زنده پسوی کمال می روند . امروز دانشمندان در آستانه یک کشف تازه ای قرار گرفته اند و آن بوجود آوردن یک موجود زنده در لوله آزمایش است . البته هنوز این کشف در مرحله کاملاً ابتدائی است ، ولی موضوع از این قرار است که دانشمندان چند ماده شیمیائی را به ترتیب خاصی بهم آمیخته اند تا موجودی زنده بدست آورند .

نام این جسم آسید « دزوکسیریبونوکلیک » است که بطور اختصار « دنا » گفته میشود . این ماده شیمیائی قبلاً جسمی بود که متحصراً در سلولهای زنده بعمل می آمد و همان ماده اصلی حیات یا عامل وراثت است که نسل به نسل منتقل میشود و در تمام موجودات زنده ای که از آن بعمل می آید نقش و اثر خود را باقی می گذارد .

« دنا » باسانی می توانست از یک جسم زنده به پروتوپلاسم جسم زنده دیگری انتقال یابد و تمام خواص توارثی خود را حفظ کند. بدین ترتیب می بینیم با ایجاد « دنا » بشر توانسته است به خلقت اصلی موجودات زنده راه یابد.

ولی در این مورد دانشمندان اختلاف عقیده دارند ، بعضی هنوز در تردیدند و بعضی فکر میکنند که اینکار عملی نیست و از محالات است . اما فرض کنیم که این کار با موفقیت تمام عملی شد ، آیا ممکن است خللی به ایمان فرد نسبت به خدا وارد آورد ؟ فقط ممکن است در عقیده کسانی که ایمان سطحی دارند تزلزلی راه یابد ، چه اشخاصی که ایمان راسخ دارند و عقایدشان روی فهم و ادراک بنا شده ، در مورد « دنا » نیز ناظر یکی از عجایب خلقت شده ، و بستایش صانع بزرگ بهتر خواهند پرداخت صانعی که این جهان پر اسرار را آفریده و بشر را قادر ساخته تا پرده از اسرار آفرینش آن بردارد .

ایمان استوار و راسخ بخدا فقط در نتیجه بصیرت کامل از حقایق جهان بوجود می آید .

از مقاله : « پشتیبانی علم از ایمان » بقلم : آلبرت ماک کومب وینچستر ALBERT McCOMBS WINCHESTER
زیست شناس :

دارای درجه A. M. و دکتر در فلسفه از دانشگاه تکراس و تحصیلات عالی از دانشگاه شیکاگو ، استاد سابق زیست شناسی در دانشگاه بایلور ، از سال ۱۹۶۴ رئیس قسمت زیست شناسی دانشگاه استتسون و دارای تألیفات زیادی در جانورشناسی و زیست شناسی و وراثت و کتاب مشهوری بنام « وراثت و زندگی شما » ، رئیس سابق آکادمی علوم فلوریدا ، متخصص در وراثت و تأثیر اشعه مجهول در مگس در وزوفیلا .

* * *

طبیعیون برای روشن کردن و فهم حقایق باطنی بشر در زحمت هستند . آنها می توانند بگویند چطور قوانین فیزیکی و شیمیایی در بدن و مغز ما عمل می کنند ، ولی نمی توانند بگویند چرا اینطور کار میکنند ؟ چرا ما بین انسان و حیوانات اینقدر اختلاف وجود دارد چرا فقط انسان حس خدانشناسی دارد ؟ مادر تمام مطالعاتمان به حیوانی برنخورده ایم که برای ستایش خدا معبدی بنا کند . آیا ممکن است بگوئیم که مغز و هوش یکی هستند ؟ چطور میتوان حافظه ، ادراک و استدلال را توجیه کرد ؟ طبیعت توجیه صحیحی ازین معانی ندارد .

از لحاظ خدانشناسی جواب این سؤالات منطقی تر است و آن اینست که « یک حکمت غالیه » پشت سر این نظم و ترتیب جهان قرار دارد و این وجود ، در لحظه معینی نیرو و ماده را خلقی و تمام اجرام سماوی را در آن شکل داده و او را و پیمان ایجاد کرده و بحرکت انداخته و بجهان قوه گسترش داده است . و زمین را نیز با شرایط مناسب زندگی خلق نموده است . و چنانکه ادینگتون گفته ، احتمال این پیش آمد در نتیجه تصادف یک در یکصد میلیون است . خالق حکیمی که جهان را آفریده ، به بشر روحی با اراده و شخصیت عطا فرموده و حس خدانشناسی را در وی بودیعه گذاشته است . حس اخلاق را که با فطرت الوهیت خود سازگار بود در نهاد بشر خلق کرده و تمام قوانین و اصول با دستور وی بصورت اجرا درمی آیند . زیبایی ، شجاعت ، صداقت ، نیکی ، عشق و سایر خصصتهای نیکو که در بشر دیده میشوند ، از صفات خدائی هستند . شعور انسانی از حکمت آفریدگار نشأت گرفته و بالاتر از شعوری است که به عقیده طبیعیون ماشین مغز آنرا می سازد .

بدین ترتیب خدانشناسی به سه سؤال اساسی بشر جواب میدهد :

- ۱ - بشر و تمام حقایق را خدا آفریده است .
- ۲ - منظور از آفرینش بشر ، تقرب جستن وی بدرگاه آفریدگار و ستایش بخدا و گرویدن وی بپرهیزکاری و تقوی است .
- ۳ - خدا میخواهد تقوی و پاکدامنی بشر و قرب و منزلت وی در درگاه ایزدی پس از مرگ نیز پایدار بماند .

از مقاله : « تفوق خدانشناسی بر مادیگری » بقلم : اولین کارول کار کالیسی Olin Carroll Karkalits مهندس شیمی :

دارای درجه B. Sc. از انستیتیوی رایس و M. Sc. و دکتر در فلسفه از دانشگاه میشیگان ، محقق سابق مواد شیمیایی در شرکت نفت شل ، سپس جزو کادر تلمیاتی مهندسی شیمی در دانشگاه میشیگان ، فعلاً مدیر قسمت توسعه عمل در شرکت امریکائی سینامید و عضو انستیتیوی مهندسی شیمی آمریکا ، متخصص در کاتالیز مهندسی شیمی .

* * *

من هر قدر بیشتر در آزمایشگاهها بکار تجربه می پردازم ، ایمانم راسختر و محکمتر میشود و نسبت به فکر و حال بعضی از همکاران بی دین خودم ، در هر نقطه جهان که باشند ، بیشتر می اندیشم . وضع آنها در نظر من معانی شده است که چگونه با مشاهده اینهمه دلیل بارز ، باز نمی خواهند بوجود صانع اقرار کنند .

در حالیکه یک ماشین ساده ساخت بشری ، طراح و سازنده ای لازم دارد ، چگونه ممکن است موجوداتی که هزاران مرتبه پیچیده تر و عجیب تر از آنها ، صانعی نداشته باشند .

شاید خیلی از دانشمندان وجود خالق حکیمی را قبول دارند، در این صورت برای رسیدن به ایمان به خدائی که پیامبران گفته‌اند راه زیادی نمی‌ماند، چه این راه از متن نوشته‌های کتب مقدس می‌آید و برای پیمودن این راه، طریقه‌های علمی بی‌فایده‌اند و با ایمان قلبی باید این راه کوتاه را سپری ساخت. اگر ما این ایمان قلبی را داشته باشیم وجود خدا مانند «آلفا و اومگا» نه تنها بوسیله «نقشه رستگاری» که بخاطر بشر طرح شده، بلکه بوسیله هر یک از اجزاء این جهان پهناور، بما ثابت می‌گردد، و همچنانکه رابرت گرانث در سرود مشهور خود گوید: «ای خالق وحامی و منجی و یاور ما» ما بخدائی معتقدیم که هم خالق ما، و هم منجی ماست. این ایمان ما بدون منطقی یادون منطقی نیست، بلکه مافوق منطقی است و حدود و حوزه منطقی موضوع بشری قادر بدرك این مفهوم این ایمان ما نیست. ایمان ما مقدم بر دلیل است زیرا «کسیکه رو بخدا می‌آورد باید به او ایمان داشته باشد و بداند که خدا به کسایتیکه در طلب وی صادقانه قدم می‌زند، جزای خیر خواهد داد و آنها را غریق رحمت خویش خواهد ساخت.»

از مقاله: «خدا - آلفا و اومگا» بقلم: ادموند کارل کورنفلد EDMUND CARL KORNFELD محقق شیمی:

دارای درجه A. B. از دانشگاه تمپل و M. A. و دکتر در فلسفه از دانشگاه هاروارد، از سال ۱۹۴۶ در آزمایشگاه‌های تحقیقی لیلی شرکت الی لیلی واقع در ایندیاناپولیس، فعلاً رئیس دائرة شیمی آلی و متخصص در شیمی لاستیک، داروهای ترکیبی آلی و تکامل شیمی آلی.

* * *

دانشمندان زیست‌شناس در مورد نظم و ترتیب، می‌گویند که در ساختمان بدن حیوانات حداعلای مهارت بکار رفته، گلوبولهای سرخ بدن انسان از حیث شکل و بزرگی کاملاً متناسب باوظیفه‌ای هستند که باید انجام دهند. همچنین سایر اعضای بدن به‌بترین شکلی آفریده شده‌اند. در عالم حشرات کافی است که ما شانه‌های کندوی زنبور عسل را مورد مطالعه قرار دهیم، آنوقت در خواهیم یافت که چقدر نظم و ترتیب و شباهت کامل بین آنها وجود دارد. هزاران کند و درسراسر دنیا به‌شکل هندسی دقیق و یکتواختی ساخته شده‌اند. اگر این کارها و کارهای متعدد دیگر وجود یک عقل آفریننده و راهنمائی و کنترل صانعی توانا را ثابت نکند آنوقت باید دانش سرا بسیار ناچیز و بی‌ارزش شمرد.

بالاخره نتیجه این بحث به آیات الهی و گفتار کتب آسمانی منجر میشود. من به کتب مقدس و به تمام آنچه راجع به خلقت جهان در آنها نوشته شده ایمان دارم. محتویات کتب آسمانی و علم با هم مطابقت دارند. البته کتب آسمانی را باید عاقلانه و با دقت تفسیر کرد. من با اشخاصیکه می‌گویند چون در کتب آسمانی راجع به قضایای تاریخی و ما قبل تاریخ روایات غیرقابل اطمینان وجود دارد، پس آنچه را هم که راجع به مبدا و معاد است قبول نداریم، کاری ندارم. ولی باید ازین‌ها پرسید چه کسی بشما گفته که قضایای تاریخی و ما قبل تاریخ قابل اعتماد نیستند و خیلی اتفاق افتاده که این اشخاص در اشتباه خود غافلگیر شده‌اند، بدین طریق که یک اکتشاف تازه اشتباه بزرگ اشخاص مزبور را ثابت کرده است. من شخصاً بوجود خدای قادر بی‌همتائی که جهان را تحت سیطره و کنترل خود دارد ایمان و اعتقاد کامل دارم.

از مقاله: «جهان تحت کنترل مرکزی» بقلم: ایرل چستر راکس EARL CHESTER REX عالم فیزیک و ریاضی:

دارای درجه B. Sc. از دانشگاه نبردام، و M. Sc. از دانشگاه واشنگتن؛ مدرس سابق ریاضیات در دانشگاه کالیفرنیای جنوبی، دانشیار فنی فیزیک در کالج جرج پیردین، مؤلف کتاب «تجزیه بردارها» و عضو انجمن ریاضیدانان و انجمن معلمین فیزیک آمریکا و متخصص در تجزیه بردارها.

* * *

من با دلایل قیاسی و عقلی بوجود خدای حاضر و ناظر بی‌برده‌ام، پس از اینکه وجود خدا را قبول بکنیم خدا ایمان ما را بالهام راسخ و استوار میکند. شما می‌خواهید این را تعصب بنامید اما من وجود خدا را با قیاس منطقی دریافته‌ام، و ایمانم آنرا ثابت کرده است. ایمان بخدا اساس اعتقاد است. ایمان را چنین تعریف کرده‌اند: «ایمان نیروئی است که استجاب دعا را متعین، و انسان را بعالم غیب مطمئن میکند». سرویلیام اوزلر Sir W. Osler پزشک بزرگ کانادائی می‌گوید: «ایمان نیروی یزگیست که نمیتوان آنرا با تراژوسنجید و در بونه استحاشش کرد.» اعتقاد بوجود خدا بدون ایمان امکان ندارد.

از مقاله: «ارزش علمی دین» بقلم: مالکم دنکن وینتر MALCOLM DUNCAN WINTER, Jr.
پزشک بیماریهای داخلی:

دارای درجه B. A. دوحیوانشناسی از کالج ویتون، دکتر در طب ازدانشکده پزشکی دانشگاه نورث وسترن، سه سال عضو مؤسسات مایو واقع در روچستر، مینسوتا، دارای درجه M. Sc. در طب ازدانشگاه مینسوتا، سروان نیروی هوایی ایالات متحده در پایگاه الس ورث داکوتای جنوبی، رئیس پزشکی بخش بیمارستان شماره ۲۹ TAC الس ورث و متخصص بیماریهای داخلی.

ما چگونه میتوانیم وجود این نظم و ترتیب و سودمندی قوانین طبیعی را توجیه و درک کنیم؟ بنظر میرسد که در این مورد دو شق وجود دارد و شق ثالثی موجود نیست. یکی اینکه این نظم و ترتیب نتیجه توسعه و ادامه عامل طبیعت است که نخست در نتیجه یک تضاد بوجود آمده است اما این شق فوق العاده عجیب و باورناکردنی است و بطریق علمی نیز توسط قانون دوم ترمودینامیک بولتزمن رد شده و این قانون را همه دانشمندان پذیرفته اند. بدین ترتیب همچنانکه نگارنده نیز قبول میکند باید شق دوم را پذیرفت و آن اینست که نظم و ترتیب موجود در طبیعت، نتیجه طرح و مشیتهی است که آنرا ایجاد کرده و آنگاه وجود یک حکمت عالیه مسلم میشود. اعتقاد بوجود حکیم و قادری متعال خیلی منطقی تر از آنست که بگوئیم نظم و ترتیب مولود هرج و مرج قبلی می باشد، پس ثابت میشود که رابطه خاک و گیاه که قبلاً بدان اشاره کردیم نتیجه طرح و مشیتهی است. من میدانم که اظهار لزوم یک مشیت در عالم، فوراً از طرف فلاسفه منکر علت غائی، مورد انتقاد قرار خواهد گرفت، چه اینها بیگویند خلقت جهان در نتیجه اراده بوجود نیامده است. عده ای از علما بقدری در کارهای فنی مستغرق شده اند که نظریه های علمی خود را مرادف حقیقت میدانند. در این مورد کونانت در کتاب خود بنام «علم و عقل سلیم» بطور مفتمنی میگوید: «عقلانه تر آنست که ما نظریه های علمی را کاملاً موقتی بدانیم» و اگر کسی با اتکاء بگفته کونانت عقاید فلاسفه منکر علت غائی را بدور بیندازد گناهی مرتکب نشده است.

در نظریه های فلاسفه منکر علت غائی نیز عملاً لزوم اراده استنباط میشود. در هر جا که باشیم، روی آسمانها یا زیر زمین ما نمی توانیم خود را از قبول لزوم مشیت خلاص کنیم. انکار وجود صانع همان اندازه غیر منطقی است که کسی مزرعه گندمی را با سنبله های مواجش به بیند و وجود زارعی را که در نزدیکی مزرعه، در خانه خود نشسته انکار کند.

از مقاله: «شگفتی های خاک» بقلم: دیل سوارتز درویر DALE SWARTZENDRUBER خاک شناس:

دارای درجه M. Sc. و دکتر در فلسفه از کالج دولتی آیوی، دستیار سابق خاک شناسی در دانشگاه کالیفرنیا لوس آنجلس؛ فعلاً دانشیار خاک شناسی در دانشگاه پردو، عضو جمعیت خاک شناسی و اتحادیه ژئوفیزیک ممالک متحده و جمعیت مهندسين کشاورزی؛ متخصص در ساختمان اجزای خاک و حرکت آبهای روی زمینی.

پس چه کسی واضع این قوانین تکوین و رشد گیاه است؟ این سؤال طبعاً سؤال اساسی دیگری را پیش می آورد که گیاه نخستین از کجا بوجود آمده؟ هیچکس نمیتواند منبع پیدایش نخستین گیاه را انکار کند پس خود بخود وجود یک حکمت عالیه و مبداء باشعور یعنی کسیکه اولین گیاه را بوجود آورده لازم می آید. موجد اولین گیاه کیست؟ برای جواب به این سؤال، اجازه بدهید چند سطر از کتابی که بیش از سه هزار سال پیش نوشته شده و راجع بکارهای اقلا چهار هزار سال پیش است، نقل کنم. این سطور از قدیمی ترین باب کتاب مقدس و مربوط به ایوب است که خداوند متعال به ایوب میفرماید:

«هنگامیکه من زمین را آفریدم تو کجا بودی؟ . . . و قتیکه ستارگان صبح با هم مشغول ترنم بودند تو کجا بودی؟ تو کجا بودی آنگاه که من آب اقیانوسها را بجزیران انداختم و ابر را پوشش دریاها کردم و بادروازه ها و درها از تجاوز امواج خشمگین آن جلوگیری کردم؟ نور از چه راهی جدا گشت و باد شرقی را که در روی زمین بجرکت در آورد؟ چه کسی از میان رعد و برق ره گشود و باران را روی زمین نازل کرد و شوره زارها را آبیاری و غنچه ها را شکوفا ساخت؟ آیا تو میتوانی خوشه ثریا را در بند کنی و خوشه جبار را از قید برهانی و نعش را با بناتش نمایان و تاپان سازی؟ آیا تو نظام و تقدیر آسمانها را میدانی و یا میتوانی از زمین بر آسمانها حکومت کنی؟ کیست که بجویه های کلاغ و قتیکه از خدا غذا می خواهند روزی میدهد؟»

جواب کتاب ایوب بمبداء و اداره عالم که طبعاً نباتات نیز جزو آنست جواب من است : تمام کائنات را خدا آفریده و خداست که همواره آنها را حفظ و نگهداری میکند .

هر قدر بمطالعه خود ادامه میدهم و در طبیعت و خاک و گیاه دقت میکنم ، ایمانم بخدا فزونی می یابد و هر روز بیشتر از روز پیش به حیرت و ستایش در پیشگاه عظمتش زانو میزنم و سر تعظیم فرود می آورم .

از مقاله : « خاک و گیاه و توضیحی . . . مساله » بقلم : لستر جان زیمرمِن *LESTER JOHN ZIMMERMAN* گیاهشناس و خاک شناس

دارای درجه M. Sc. و دکتر در فلسفه از دانشگاه پردو . دوره تخصص خود را در سرویس خاکداری ایالات متحده گذرانده ، استاد ریاضیات و کشاورزی در کالج گوشن ، عضو جمعیت های کشاورزی ، خاک شناسی ، خاکداری و ترویج علوم امریکا ، متخصص در نفعصات شیمیائی و باروری خاک .

من نمی توانم بیشتر از آنچه در کتب آسمانی آمده ، چیزی اظهار کنم . دلایل علمی برای اثبات وجود خدا ققط می توانند مؤید بیانات صریح و اساسی آنها باشند . کودک در سنین اولیه چیزی راجع به روحيات خود و تولدش نمی داند و بتدریج که بزرگ شد و بسن رشد رسید ، معلومات وی در نتیجه الهامات و مشاهدات شخصی او و آنچه راجع به زندگی و فعالیت های آن می شنود تولید میشود و بهمین طریق نیز عقیده به اینکه او مخلوق خداست ، از جانب پروردگار بایان مخصوص الوهیت بدو الهام میگردد . فعالیت های خود انسان تابع مشاهدات اوست و در این قسمت وی صفات و خصوصیات را در انسان می یابد که بیانات کتب آسمانی را راجع به آفرینش انسان تأیید و تصدیق میکنند .

دانشمندان برای تجربه اهمیت زیادی قائلند و ایمان من نیز بخدا از طریق تجربی حاصل شده است ، هرچند که این امر کاملاً شخصی است ، ولی برای من مدرکی است که از تمام براهین ریاضی قوی تر و قانع کننده تر است . من این تجربه را در خوابگاه محصلین دانشگاه کورنل که سی و دو سال پیش در آنجا تحصیل می کردم ، بدست آوردم . در این کشف و شهود ، وجود خدا برایم مسلم شد و وجدی بی پایان ، و عقیده و هیجان و نشاطی تازه بمن بخشید و اکنون ایمان به وجود خدا برای من چنان پر اهمیت و برارزش است که حاضریم تمام مقام و مراتب علمی خود و هرچه در جهان دارم فدا کنم تا بوضع سابق خود برنگردم .
و عامل اصلی این کشف و شهود من همانا ذات پاک پروردگار بود که بفضل خود ، آنرا در دل من انداخت و مرا بوجود خود معتقد و مؤمن ساخت . آری خدا وجود دارد .

از مقاله : « انسان ، یک دلیل زنده » بقلم : روبرت هورتن کامرون *ROBERT HORTON CAMERON* ریاضی دان :

دارای درجه M. A. و دکتر در فلسفه از دانشگاه کورنل ، مأمور سابق تحقیقات در دانشگاه و مؤسسه مطالعات عالی پرینستون ، بعداً عضو مؤسسه تکنولوژی ماساچوست و در بیست سال اخیر استاد ریاضی دانشگاه مینوسوتا ، بازرس مؤسسه آنالیز رقومی و اداره موازین ملی ، از انجمن ریاضیدانان امریکا جایزه چونت دریافت داشته ، متخصص در تحلیل ریاضی ، مخصوصاً در توابع دوری و اخذ توابع اولیه در فاصله تابع و تئوری قیاس .

مشکل می توان گفت که این نظم و ترتیب شگرف زائیده اتفاق و تصادف است . فرض کنیم من قدرت اینرا داشته باشم که در یک کوره بزرگ ، مقدار زیادی پروتون ، نوترون الکترون و چسب اتمی (چیزی که اتم ها را بهم وصل میکند) را بهم مخلوط کرده حرارت بدهم ، آیا تعجب آور نخواهد بود که من بتوانم از میان آن کوره در حدود یکصد عنصر مختلف با خواص و صفات معین و مشخص همچنانکه در جدول دوری آمده بیورم ؟ و یا بتوجهی دیگر اگر من مقداری آرد ، آب ، قند ، سیب ، گیلان و هلو در دیگی ریخته و زیر آتش بزنم و چندی بعد سرپوش دیگ را برداشته و کلوچه های مختلف : سیب ، گیلان و هلو مرتبی را با شکل و طعم مشخص شان بیورم ، آیا مستبعد و شگفت انگیز نیست ؟

اگر من در حالیکه میان جنگلی انبوه گردش می کنم به یک قسمت خالی از درخت برسم که در آنجا خانه ای زیبا ساخته شده باشد و در اطراف آن گلها و بوته های تشنگ دینه شوند قوراً این مطلب بنظم خواهد رسید که درختان آن قسمت از جنگل را کسی بریده و خانه ای ساخته و گلخانه ای در دور و بر آن کاشته است و اگر تصور کنیم که این کارها خود بخود انجام یافته اند ، همه مرا استهزا خواهند کرد . در مورد عناصر و جدول دوری و سایر قوانین طبیعی نیز وضع بهمین طریق است و یک منطقی ساده ایجاد میکند که وجودی آنها را طرح و ایجاد و نگاهداری نماید . و بنظر من ، این طراح و موجد قوانین ذات باری تعالی است . و اعتقاد بوجود آفریدگار جهان یگانه پاسخ منقح بافرینش جهان و نظم پایدار آنست .

از مقاله: «درسهای آزمایشگاهی» بقلم: المرء مورر *ELMER W. MAURER* محقق شیمی:

دارای درجه B. Sc. از کالج دولتی ایوی، M. Sc. از دانشگاه پنسیلوانیا، متخصص تحقیقات شیمیایی در اداره کشاورزی ایالات متحده، متخصص در ترکیب داروهای گندزدا، فعلاً متخصص تحقیق کشف داروهای گندزدا، جدید برای انواع مختلف خاک.

خیلی از دانشمندان مفهوم مافوق الطبیعه را قبول ندارند و عده‌ای از آنها از پدیده‌هایی که طبیعی می‌نامند سخن می‌گویند، ولی نمی‌دانند چگونه این پدیده‌ها بظهور می‌رسند و معنی آنها را نیز نمی‌فهمند. مسلم است که علت طبیعی نابیدن این پدیده‌ها، مکرر شدن آنهاست، ولی این اسم گذاری حقیقت پدیده را روشن نمی‌کند. تشخیص اینکه بک پدیده طبیعی است یا مافوق الطبیعه، در هر زمانی که باشد مربوط به ایمان و عقیده است.

حال برگردیم به موضوع تجربه شخصی و این سؤال ساده را مطرح کنیم که آیا ساختمان رادار که از چندین ماشین خودکار ترکیب یافته نتیجه اراده یکسازنده است و یا تصادف محض؟ آیا تصادف است یا اراده که یک رادار کوچک یعنی خفاش را بوجود آورده که برای جهات یابی نه‌احتیاج به دقت دارد و نه تعیر، و می‌تواند تا ابد رادارهایی شبیه و نظیر خود تولید کند؟ چون تجارب دانشمندان نیز خود یکی از کارهاییست که در آن نقشه و علتی وجود دارد، لذا دانشمندان اولین فردی است که وجود یک حکمت عالی را برای انجام این تجربه‌ها لازم می‌داند که همه جا حاضر و ناظر و قادر و عالم، و همیشه به تمام مخلوقات علاقه‌مند و حتی مواظب حال کوچکترین ذره عالم کون باشد.

غیر از پدیده‌هایی که بدانها اشارت رفت و بدون ایمان به خدا معانی آنها غیر قابل فهم است، پدیده‌ها و موجودات زیادی نظیر آنها وجود دارد از قبیل: فضای لایتناهی، کهکشانیها و ستارگان بی‌شمار، قابل تجزیه بودن ماده به کوچکترین اجزاء، شباهت اعمال حیاتی کلیه اجسام زنده بیکدیگر، بی شباهت بودن اثر انگشت افراد و برگ درخت افرا و دانه‌های برف و خودبشر که در هوش و مهارت از تمام موجودات کره‌ارض بالاتر است، که هیچکدام بدون ایمان به خدا، معنی و مفهومی ندارند.

بطوریکه گفتم اعتقاد به وجود خدا بیشتر مربوط به ایمان قلبی است و همه مردم با این ایمان آشنائی دارند و این ایمان کورکورانه نیست، بلکه زائیده دلیل است و این دلیل از رابطه خدا با بشر بوجود می‌آید و این دلیل را عده معدودی از پدیده‌های طبیعی روشن و تأیید می‌کنند.

کوشش علوم در کشف این موضوع که: «آیا طبیعت چرا و چگونه خلق شده و یا بوجود آمده؟» از کارهای مهم فکری بشری است، و اگر دانشمندی به وجود خالق ایمان دارد، این ایمان در نتیجه تحقیق و مطالعه او روز بروز تقویت خواهد یافت.

از مقاله: «هماهنگی دین و دانش» بقلم: واین یو. اولت *WAYNE U. AULT* متخصص در شیمی زمینی:

دارای درجه B. A. از کالج ویتون، M. Sc. دکتر در فلسفه از دانشگاه کلمبیای نیویورک، سابقاً مأمور تحقیقات شیمی زمینی در آزمایشگاه پالیسیدز وابسته به دانشگاه کلمبیای نیویورک، فعلاً کارمند قسمت مساحی زمین‌شناسی وزارت داخله آمریکا، عضو انجمن ژئوفیزیک و انجمن زمین‌شناسان آمریکا و متخصص طرهای شیمی زمینی.

در اینجا مجال شمردن موارد معینی که در نتیجه توسل به خدا بیماران عصبی بهبود حاصل کرده اند نیست؛ من در کتاب خود بنام «تسریع در بهبود» بسیاری از مواردی را ذکر کرده‌ام که در آنها ایمان و توسل به خدا یکی از عوامل معالجه منظور شده و با بکار بردن آن نتایج دوخشانی بدست آمده است.

اگر انسان با خالق رابطه‌ای پیدا کند در وجود وی هم‌آهنگی ایجاد میشود و اگر این رابطه قطع گردد، بدن مستعد قبول امراض گوناگون میشود. بلی، مسلماً خدا وجود دارد و با تجارب زیادی وجود خدا به من ثابت شده و هم اوست که استخوانها و دلهای شکسته را شفا می‌بخشد.

از مقاله: «خدا در درمانهای پزشکی» بقلم: پول ارنست آدلف *PAUL ERNEST ADOLPH* طبیب و جراح:

دارای درجه M. Sc. و دکتر در طب از دانشگاه پنسیلوانیا؛ سابقاً مبلغ مذهبی پزشکان در هیئت مبلین داخله چین و عضو آناتومی دانشگاه سن‌جان در شانگهای چین، سرهنگ درم بازنشسته در ستون طبی ارتش آمریکا، رئیس اداره پزشکی مبلین شیکاگو، عضو کالج جراحان آمریکا و مؤلف کتب متعدد راجع به هیست‌های طبی؛ متخصص در جراحی عمومی و طب میسونری مخصوصاً امور بهداشتی آنها.

مشاهده قطره‌ای آب که من در زیر میکروسکوپ می‌بینم و دورترین ستاره‌ای که با تلسکوپ تماشایی کنیم، مرا به حیرت و اعجاب وایمبارد؛ بقدری نظم و ترتیب در عالم طبیعت وجود دارد که ممکنست برای آن قوانین محکم و ثابت وضع کرده و حکم هر پدیده را قبل از حدوثش بیان نمود. اینکه بشر عمر خود را برای کشف قوانین طبیعی صرف می‌کند فقط از این جهت است که بوجود وصحت آن قوانین مطمئن است و بدون این اطمینان تفحصات علمی بی‌فایده میشدند. اگر فرض کنیم که پیدایش پدیده‌ها تابع قوانین طبیعی نبوده تابع تصادف باشند، آنگاه همه تجربه‌ها بی‌فایده خواهند شد، زیرا در تکرار تجربه ای معین، نتایج مختلف بدست خواهد آمد و به معلومات بشر چیزی افزوده نخواهد شد. پس در پشت این نظم باید قادر متعال باشد، چون بدون یک حکمت عالی، وجود نظم و ترتیب امکان پذیر نیست. در همه جا قدرت خدائی مشهود است و هر قانون طبیعی که کشف میشود با صدای بلند می‌گوید: خدا واضح من است و بشر کاشف من.

همچنانکه دلایل علوم واقعی روشن و واضح است، حضور خدا نیز در سراسر زندگی روزانه من واضح است. ما می‌توانیم از ستارگان عکس برداری کنیم و نقشه مدارات آنها را ترسیم نمائیم و یا از یک آمیب در روی شیشه میکروسکوپ عکس برداریم ولی حضور خدا را بر ترتیب فوق نمی‌توانیم ثابت کنیم، فقط کسی می‌تواند خدا را از نزدیک مورد آزمایش قرار دهد و حضور او را درک کند که به حضور خدا در همه جا ایمان داشته باشد و در این صورت او همواره خدا را در پهلوی خود حس می‌کند. اگر کسی نخواهد به میکروسکوپ یا عکس آمیب نگاه کند نخواهد گفت که آمیب اصلاً وجود ندارد، شاید دلایلی هم برای این ادعا بترشد ولی اگر او در میکروسکوپ نگاه کرده آمیب را ببیند عقیده وی عوض خواهد شد و دلایلش از بین خواهد رفت. در مورد خدا هم جریان چنین است، مادامیکه کسی از توجه بخدا استناع می‌ورزد و در کارهای خدا، فارغ از شائبه و غرض نمی‌نگرد، با صدای بلند خواهد گفت که خدا وجود ندارد. ولی وقتی که یک لحظه، فقط یک لحظه بسوی او برگشت، او را بچشم جان خواهد دید و دیگر دم از انکار وی نخواهد زد. البته این یک تجربه شخصی است. اگر کسی نخواهد متوجه خدا شود، با هیچ دلیل و برهانی نمی‌توان او را بقبول وجود خدا قانع کرد. خدا برای کسیکه در طلب اوست، ظاهر خواهد شد.

بلی من بخدا ایمان دارم، بخدائیکه وجود من و جهان را آفریده است. من چه دریاطن و چه در پیرامون خود، همه‌جا، او را در حال تجلی می‌بینم.

از مقاله: «سرخ انجیر خوار و گلها» بقلم: سیبیل بویس هامان CECIL BOYCE HAMANN زیست شناس:

دارای درجه B. Sc. از دانشگاه تیلور، M. Sc. دکتر در فلسفه از دانشگاه پردو؛ معاون سابق دانشگاه پردو، عضو کالج گرینویل دانشگاه کتاک و دانشکده پزشکی دانشگاه سن لوئی؛ از سال ۱۹۴۶ استاد زیست شناسی و رئیس قسمت علوم و ریاضیات کالج آسبوری؛ عضو انستیتوی اورکرایج مخصوص مطالعات هسته‌ای و متخصص در طبقه‌بندی انگلهای حیوانی و سم‌شناسی در امراض ناشی از تریپسین.

آیا خدائی وجود دارد؟ بلی، مسلم است که خدائی وجود دارد. من همچنانکه به هستی خود اقرار می‌کنم، بوجود هستی او نیز اعتقاد دارم.

مفهوم کامل و غائی و معقول زندگی جز با ایمان بخدا توجیه پذیر نیست. ایمان بخداست که شخصیت بشر را محرز می‌سازد و نشان میدهد که انسان چیزی مافوق ماده و قوه میباشد. برای پی بردن بوجود روح انسان وسیله‌ای جز ایمان به وجود خدا نیست و یگانگی و بی‌همتای بودن خدا نشانه برادری و برابری افراد بشر است. منشاء اصلی وظایف و حقوق بشری با ایمان بخدا آشکار میشود زیرا افراد بشر فقط در برابر عشق و رحمت و عدالت الهی مساوی هستند. ایمان سیر محکمی است در مقابل تمام مشکلات و مسائل زندگی و مسلماً برای شخصیکه بخدا ایمان و اتکاء دارد هیچ مصیبت مطلق در جهان وجود ندارد. بقای معنویات فقط با اتکاء به اساسی جاوید و ایمان به هستی لایزال خدا میسر و امکان پذیر است.

از مقاله: «وجود خدا حقیقت مطلق است» بقلم: آندرو کانوای آبی ANDREW CONWAY IVY عالم فیزیولوژی:

دارای درجات دکترای فلسفه و طب و علوم و حقوق وعضو انجمن پزشکان آمریکا؛ دکتر آبی شهرت جهانی دارد و مقارن نوشتن این مقاله تازه از یک مسافرت هوایی برای کنفرانس در دانشگاههای اروپا و هندوستان مراجعت کرده است. وی از اغلب مؤسسات علمی آمریکا و خارجه مدال گرفته و از سال ۱۹۲۰ تا ۱۹۴۶ رئیس رشته فیزیولوژی و داروشناسی دانشکده پزشکی دانشگاه نورث وسترن بوده و از سال ۱۹۴۶ الی ۱۹۵۳ نایب رئیس دانشگاه ایلینویز بود. اکنون استاد قسمت فیزیولوژی و رئیس علوم کلینیکی دانشکده پزشکی دانشگاه شیکاگو می‌باشد. مشاغل مهمی که دکتر آبی تاکنون عهده‌دار بوده عبارتند از: ریاست انستیتوی تحقیقات پزشکی وابسته به نیروی دریائی، فرماندهی ستون احتیاط پزشکان نیروی دریائی و هوائی، مشاور پزشکی وزارت دفاع ملی آمریکا، ریاست انجمن رده شناسی و انجمن فیزیولوژی آمریکا. دکتر آبی در حدود ۱۳۲۰ مقاله نوشته، اکنون یکی از برجسته ترین متخصصین سرطان و امراض روده است.

کونیا باور نمیدارند روز داوری
کاین همه قلب و دغل در کار داور میکنند
«حافظ»

فرشته عدالت و خفیت جهنمی

در صفحه اول نخستین چاپ کتاب کوچک « انسان و حیوان » نوشته صادق هدایت که متن آنرا در کتاب « نوشته‌های پراکنده صادق هدایت » نقل کرده‌ام و در سال ۱۳۴۳ قمری (۱۳۰۳ شمسی) در تهران بصورت جزوه‌ای منتشر شده بوده است تصویری بقلم صادق دیده میشود که از بسیاری جهات با تابلوی زیبای فوق شباهت دارد و بعید نیست که صادق از تابلوی مزبور الهام گرفته باشد. در نقاشی هدایت فرشته‌ای بنظر میرسد که ترازویی در دست دارد و بر فراز سر کسی که به وحشیان و عفريتان مانند است و آلات و ادوات شکار بخود آویخته، در حال پرواز میباشد. در زیر پای این فرشته زیبا آهوی ظریفی در حال خرامیدن است و بالای سر او چندین مرغ زیبا در حال پرواز میباشند. متأسفانه اصل نقاشی هدایت در دسترس نیست و گراووری که از آن تهیه شده بسیار تاریک و محو است و نمیتوان گراور مجددی از آن فراهم آورد.

تفاوت مهمی که بین نقاشی هدایت و تابلوی زیبای فوق که در اصل به چند رنگ است وجود دارد این است که در تابلوی فوق فرشته‌ای با شمشیر عدالت بر فراز عفریتی جهنمی در پرواز است ولی در نقاشی صادق فرشته‌ای بر فراز سر یک شکارچی وحشی قرار گرفته است، موضوعی که با متن کتاب « انسان و حیوان » صادق مناسبت بسیار نزدیکی دارد.

خرما نتوان خورد از این خار که کشتیم
دیبا نتوان بافت از این پشم که رشتیم

بسر لوح معاصی خط عندی نکشیدیم
پهلوی کبائر حسناتی نوشتیم

ما کشته تقسیم و بس آوخ که برآید
از ما به قیامت که چرا نفس نکشتیم

افسوس بر این عمر گرانمایه که بگذشت
ما از سر تقصیر و خطا درنگذشتیم

پیری و جوانی چو شب و روز برآمد
ما شب شد و روز آمد و بیدار نگشتیم

مارا عجب ار پشت و پناهی بود آن روز
کامروز کسی را نه پناهییم و نه پشتیم

باشد که عنایت برسد ورنه میندار
با این عمل دوزخیان کاهل بهشتیم

« سعدی »



در بارهٔ نفس و کشتن نفس

کرد آورده :
صادق هدایت

نفس از درهاست او کی مرده است
از غم بی آلتی افسرده است
مولوی * * *

حدیث : « اعدی عدوك نفسك التي بين جنبيك » یعنی دشمن ترین دشمن تو خود تست که درون تست .
و این حدیث : « جهادك فی هواك »
متصور از مقام ریاضت نفس بجائی رسیده بود که بالای دار « انالحق » میگفت .
هر که او نفس کشت غازی بود . « اومدی » * * *

نفس اگر شوخ شد خلافتش کن
تیغ جهل است در غلافش کن * * *

نفس خود را بکش نبرد این است
منتهای کمال سرد این است * * *

سالک مسالک عرفان باید مال و منال و جاه و جلال و قدرت و حشمت را خوار شمارد که اعظم دولتها و لذتها همانا مطیع کردن نفس است .
* * *

گرتو بر نفس خود شکست آری
دولت جاودان بدست آری « مکتبی » * * *

و بدان ای رفیق طریق که اگر یکبار بهوای نفس تن فریفته شوی قدم در وادی هلاک نهاده باشی .
نفس تا رنجور داری چاکر در گاه تست
باز چون سیریش داری کم کند چون تو هزار * * *

مراد هر که بر آری مطیع امر تو شد
خلاف نفسی که فرمان دهد چو یافت مراد * * *

و مشایخ طریقت نفس را سگی خوانده اند در نه که به زنجیر ریاضت مقید باید داشت و مدام از زرها شدن او بر حذر باید بود .
نفس بی عهد است ، زانرو کشتنی است
اودنی و قبله گاه اودنی است مندی * * *

ای سید ! چند روزی ریاضتی بر خود میباید گرفت و انفاس را مصروف این اندیشه باید ساخت ، تا خیال باطل از میان بدر رود و خیال حق بجای آن بنشیند . « رساله نور و حمت » * * *

از مقام سرکشی بیرون برش
مار اماره است میزان بر سرش « کتزالرموز میرحسینی » * * *

بدان که سالک چون در مجاهده و ریاضت نفس و تصفیهٔ دل شروع کند ، بر ملک و ملکوت او را سلوک و عبور پیدا آید و در هر مقام به مناسبت حال وقایع کشف افتد .
تو داری ازدهائی بر سر گنج
و گر قوتش دهی بد زهره باشی * * *

اولین قدم در راه سلوک کشتن نفس بهیمی و اهریمنی است که انسان را از رسیدن به مطلوب باز میدارد .
نفس چون سیرگشت بستیزد
توسن آسا بهر سو آلیزد * * *

نفس را از روزه اندر بند دار
روزه ای میدار چون مردان مرد
نی همین از اکل او را بازدار
مرد را از نغمه ای خرمنند دار
نفس خود را از همه میدار فرد
پلکه نگذارش بفکر هیچ کار
از داستان « مردیکه نفس را کشت » * * *

ما کشتهٔ نسیم بس آوخ که براید
از ما به قیامت که چرا نفس نکشیم
سعدی



مبارزه با نفس

تفسیر و توضیح :

متأسفانه نقاش این اثر زیبا (که در چندین رنگه بچاپ میرسد) برای ما شناخته نیست و منظور وی نیز از این اثر برای ما درست روشن نمیشد. ولی با توجه به برخی عقاید کهن فلسفی، هرکسی میتواند به ذوق خویش تفسیری برای این تابلو بیاید. ظاهراً غرض اصلی نقاش از تصویر فوق این است که وجود زیبای آدمی از دو قسمت متمایز ترکیب و تشکیل یافته است: قسمتی انسانی و قسمتی حیوانی.

نفس اماره که همیشه آنرا به اژدها تعبیر کرده‌اند و در قسمت حیوانی وجود ماقرار دارد، بطرز وحشتناکی در صدد تسلط بر تمام وجود انسان است و در حقیقت هر آن آباده است که وجود آدمی را در کام زهر آگین خود فروبرد. و نقاش در این تابلو خواسته است بنحوی نشان دهد که وجود آدمی در حال مبارزه با اوست و یا باید در حال مبارزه با او باشد ولی چون تیری رهاننده است معلوم نیست که آیا آدمی تاکنون در این مبارزه مهم اقدامی کرده و یا در این مبارزه توفیقی یافته است!

آدمیزاده طرفه معجونی است	کز فرشته سرشته وز حیوان
گر کند میل این شود پس از این	ور کند میل آن شود به از آن

مبارزه نیکی و بدی



ژرژ مقدس و اژدها

«جنگ دو قوه متضاد خیر و شر و پیروزی
روشنائی بر تاریکی و خوبی بر بدی در آخر دنیا،
مربوط به اساس دین زرتشت است. . . وجود شخصی
که در آخر دنیا باید خروج کرده قوه شر و بدی را
ریشه کن کند و بر آن فائق گردد نتیجه منطقی است
که از این اعتقاد ناشی میشود.»
« صادق هدایت »

توضیح و تفسیر در باره تابلوی :

« ژرژ مقدس و اژدها »

این تابلو یکی از نمونه‌های جالب توجه در مبارزه نیکی با بدی است.

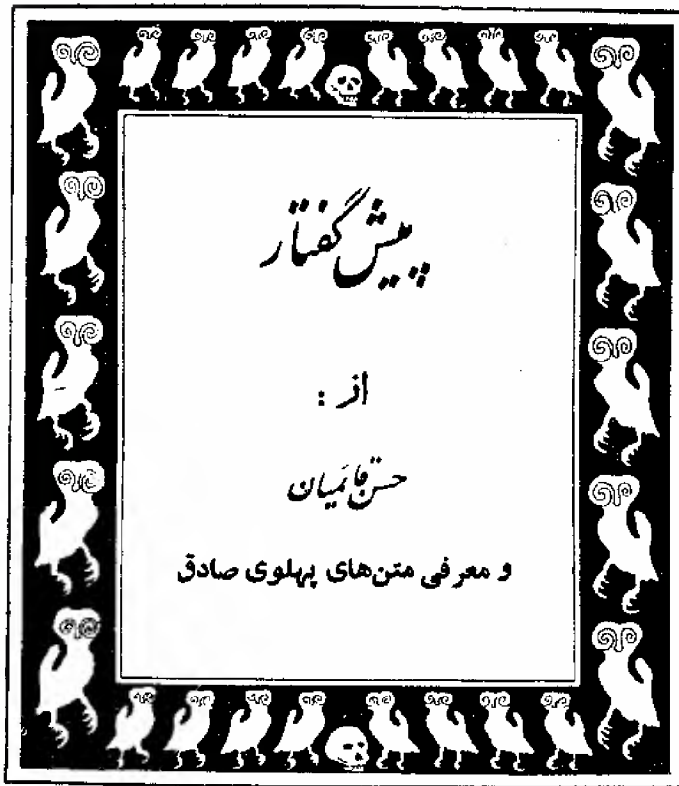
عده‌ای ممکن است از روی ظاهر چنین تصور کنند که تابلوی مزبور جنبه سلحشوری دارد ولی اگر به صحنه پشت این تابلو دقت شود مجسمه « مریم » و سپس تصویر کلیسایی بنظر میرسد و همین امر نشان میدهد که این تابلو فقط جنبه مذهبی و معنوی دارد و بس.

مرد سوار که ظاهر آ یکی از سلحشوران دوره قرون وسطایی است نماینده آئین نیرومند مسیح است و اژدهای وحشتناکی که زیر پای اسب او هدف نیزه او قرار گرفته نشانه زشتیها و بدیهاست .

بحث در این باره محتاج فرصت بیشتری است ، در اینجا فقط به این نکته اکتفا میشود که آدمی نباید در مبارزه با بدیها و زشتیها خود را ناتوان حس کند .

بناام خداوند

دانای مطلق توانای مطلق زیبای مطلق





پیش‌گفتار

و

معرفی متن‌های پهلوی ترجمه صادق هدایت

آثار صادق هدایت را به دو دسته باید تقسیم کرد :

دسته اول : آثار تفننی،

دسته دوم : آثار جدی.

شاید این تقسیم‌بندی را در مورد آثار صادق کرده‌اند فقط شاید نظر شخصی آنها در تفکیک تقسیم‌بندی این دو دسته از آثار با نظراینهاست اندکی تفاوت داشته باشد.

درباره آثار تفننی صادق که از نام آن‌ها می‌توان تا حدی به ماهیت آن پی برد در اینجا فعلاً صحبتی نداریم، این آثار صرفاً وسیله تفنن و سرگرمی او بود، گرچه همین آثار در عین حال سرشار از احساسات لطیف خداشناسی و بشر دوستی و زیبایی پرستی است و صرف نظر از برخی جهات، آئینه تمام نمای روح پاک و ظریف صادق هدایت است و در همه آنها صفاتی که مورد پسند خداوند بزرگ است مورد تجلیل و تکریم واقع می‌شود زیرا صادق هدایت همیشه در پی معرفی و بزرگداشت خصائصی بود که خداوند بزرگ و زیبای ما آنها را می‌پسندید و اتصاف بد آنها را توصیه فرموده بود مانند گفتار نیک، کردار نیک، و پندار نیک و صفاتی که از این شعار بزرگ و جاودانی منشعب می‌شود مانند : راستی و درستی و پاک‌گی و بشر دوستی و محبت و برادری و برابری و مبارزه با دروغ و بدیها و زشتیها و همچنین ایمان به خداوند بزرگ و بیهمتا و اعتقاد به روز حساب و داوری و غیره

این آثار اگر چه دیگر بقدر کافی شناخته هستند ولی در اینجا بد نیست فهرست وار آنها را ذکر کنیم تا منظور ما از تفکیک دو نوع آثار او روشن تر شود :

۱ - مجموعه داستانها :

مجموعه « سه قطره خون » شامل یازده داستان .

مجموعه « سگ ولگرد » شامل هشت داستان .

مجموعه « سایه روشن » شامل هفت داستان .

مجموعه « زنده بگور » شامل نه داستان .

و داستانهایی جداگانه ای مانند داستان « فردا » و « آب زندگي » .

۲ - قضیه ها :

« وقوع ماهاب » شامل سی و هشت قضیه .

« ولنگاری » شامل هفت قضیه . و قضیه « توپ سرواری » .

۳ - تئاترها :

بروین دختر ساسان - مازیار - افسانه آفرینش .

۴ - رومانها :

بوف کور - حاجی آقا - علویه خانم .

۵ - ترجمه ها :

شامل ترجمه هایی از آثار نویسندگان بزرگ خارجی مانند کافکا ، سارتر ، چخوف و بسیاری دیگر .

۶ - نوشته های تحقیقی :

ترانه های خیام - فوائد گیاهخواری - اوسانه - نیرنگستان - و بسیاری دیگر .

در باره این آثار که گنجینه گرانبهائی را تشکیل میدهد تاکنون بقدر کافی بوسیله منتقدین بزرگ خارجی که اهمیت بین المللی دارند سخن رفته وغالب آنها بوسیله این منتقدین بزرگ از مهمترین آثار ادبی قرن بیستم تشخیص داده شده است و اینجانب سابقاً بیشتر نوشته های این منتقدین را از متن مقاله هایی به زبان فرانسه و انگلیسی و روسی به فارسی ترجمه و منتشر کرده ام .

آثار تفتنی صادق تاکنون چندین بار به فارسی (یعنی به متن اصلی آنها) چاپ و منتشر شده وغالب آنها نیز در کشورهای مختلف جهان به زبانهای فرانسه ، انگلیسی ، روسی ، آلمانی ، چک و لهستانی و ترکی و غیره نیز ترجمه شده است .

ناشر ایرانی آثار صادق به علت پرفروش بودن این دسته از آثار تمام هم خود را در این سالها به انتشار آنها مصروف کرده است و حال آنکه ارزش این دسته از آثار با همه اهمیت ادبی و هنری آنها ، از نظر معنوی و محرک معنوی پبای ارزش آثار دستة دوم صادق نمی رسد یعنی آثاری که صادق در تهیه و تدارک آنها بی شک بحرکی عالی ویا بهترینگوئیم شاید مأسوریتی الهی داشته است . توجه صادق به این دسته از آثار ناشی از معتقدات خاص او بوده و از عمق باطن او سرچشمه میگرفته است . وی در تهیه این آثار بهیچوجه در صدتقن و سرگرمی و وقت گذرانی نبود بلکه گوئی به رسالت بزرگ خدائی خویش کاملاً آگاه بود و آنها را عالمانه انتخاب کرده بوده است .

این آثار که در زمان حیات صادق هر یک در نسخه های بسیار معدود بچاپ رسیده است بعلت عنوان های نامأنوس آنها (مانند زند و هومن یسن ، شکند و یمانیک و بچار ، وغیره) یا بعلت اینکه ترجمه های خشکی از متن های کهن زبان پهلوی بوده است ، بعد از مرگ او خریداران ، چندان توجهی به آنها نشان نداده اند و بهمین جهت این آثار مهم آنطور که باید بچاپ نرسیده و معرفی نشده است . زمانی من پیشنهاد کرده بودم که این آثار با شرائط و ترتیب معینی زیر نظر اینجانب تجدید چاپ شود ولی بعداً این پیشنهاد مسکوت ماند .

اما قسمت اعظم ترجمه متن های پهلوی صادق درباره ظهور و علائم ظهور است و اگر روی مرفته نیز به همه متون پهلوی ترجمه صادق توجه کنیم باید بگوئیم که تماماً جنبه مذهبی دارد .

موضوع ظهور و علائم ظهور موضوعی است که در همه مذاهب بزرگ جهان واجد اهمیت خاصی است . و در همه مذاهب مشترك است و آرزوی مشترك همه معتقدین به مذاهب بزرگ را تشکیل میدهد : آرزوی ظهور یک مصلح بزرگ جهانی . . .

بقول صادق : « صرف نظر از عقیده و ایمان که پایه این آرزو را تشکیل میدهد » هر فرد علاقه مند به سرنوشت بشریت و طالب تکامل معنوی آن ، وقتی از همه سو ناامید میشود و می بیند که با وجود اینهمه ترقیات فکری و علمی شگفت انگیز باز متأسفانه بشریت

غافل و بیخیز، روز بروز خود را بیشتر به سوی فساد و تباهی میکشاند و بیشتر از خداوند بزرگ دوری میجوید و بیشتر از او امر او سرپیچی میکند بنا به فطرت ذاتی خود متوجه درگاه خداوند بزرگ میشود و از او برای رفع ظلم و فساد یاری میجوید. از این رو در همه قرون و اعصار آرزوی یک مصلح بزرگ جهانی در دل‌های خداپرستان وجود داشته است و این آرزو تنها در میان پیروان مذاهب بزرگ مانند زرتشتی، یهودی، مسیحی و مسلمان سابقه ندارد بلکه آثار آن را در افسانه‌های یونان، در افسانه‌های میترائیسم ایران، در کتاب‌های قدیم چینیان و در عقاید هندیان و در بین اهالی اسکانندنیای و حتی در میان مصریان قدیم و بومیان وحشی مکزیک و نظائر آنها نیز میتوان یافت.

کسانی که صادق هدایت را بنحوی می‌شناسند میدانند که یگانه آرزوی این مرد بزرگ درک روزی بود که جامعه بشری به اصلاح معنوی خود پرداخته باشد و حتی هر بار که سخنی از گوشه و کنار درباره هر گونه اصلاحی که در هر نقطه‌ای از زمین روی میداد و به گوش او میرسید دست از پا نمی‌شناخت و از شادی در پوست نمی‌گنجید. بسیاری شاهد یک دوره امیدواری و خوشبینی او و سپس ناظر دورانی از یأس و نومیدی وی بوده‌اند.

بهر جهت از این مقوله می‌گذریم.

قسمت اعظم آنچه صادق از متن‌های پهلوی به فارسی گردانیده است درباره ظهور و علائم ظهور است. در صفحات دیگر این کتاب نظریات خود او را در این باره خواهید خواند و با متن‌های پهلوی او که درباره هر یک مختصر توضیحاتی بوسیله خود صادق داده شده آشنا خواهید شد، نوشته او ما را از هر گونه توضیحی بی‌نیاز میکند.

اما اگر کسی بگوید که صادق بر سبیل اتفاق و کورکورانه، این آثار را انتخاب کرده است خود گواهی بر نادانی خود خواهد بود، زیرا چگونه ممکن است فرد دانشمندی چون صادق که صادق‌ترین اهل معنی و حقیقت است قدیمی نادانسته و ناستجیده بردارد. بعضیها بعلت سابقه ذهنی نادرستی که از او دارند زندگی ظاهری و مصلحتی او را پایه تشخیص عقاید باطنی و معنوی او قرار میدهند و نمیتوانند درک بکنند که در این وجود گرانبها چه عقیده و ایمانی نسبت به خداوند بزرگ نهفته بود.

زندگی در محیطی که مستغنی از توصیف است اعصاب حساس صادق را چنان فرسوده بود که او حق داشت به همه آنچه در کائنات وجود دارد بدین باشد. هر چند که او هرگز کلمه‌ای که بطور جدی مخالف معتقدات باطنی او باشد ادا نکرده و به روی کاغذ هم نیاورده است، معذالک عده‌ای از روی برخی از نوشته‌های تند و یا جمله‌های طنز آمیز و عبارتهای ابهام آمیز نوشته‌های او تصورات نادرستی درباره وی میکنند و حال آنکه او فقط با عقاید سخیف و ناروا و تمصبات اهلان و بیجا مخالف بود. فردی دانشمند واقعی و خداپرست حقیقی چون او محال است که اصول عقاید نادرست و ناپجائی را انتخاب کند. شاید زمانی او معتقد بود که فساد نفرت‌انگیز اجتماعی و ظلم و جور و بیعدالتی و نظائر آنها نیز جزوی از آفرینش است و لذا نسبت به آفرینش طبعاً بدبین بود ولی بالاخره دریافته بود که این جهان بر اساس طرح خاص و شگفت‌انگیزی از جانب خداوند بزرگ تنظیم شده و همه بدیها و مفاسد و ناروائیها ناشی از آزادی اراده بشری است و خداوند بزرگ در این جهان کوچک ساد را سوار ابدی بشر دخالتی ندارد و هر کس میتواند یکی یا پدی هر کدام را که مایل است انتخاب کند و خداوند را در این انتخاب دخالتی نیست و این بحثی دشوار و طولانی است و در اینجا ما را مجال ورود در آن نیست.

موضوعی که اکنون مناسبتی برای طرح آن پیش آمده است موضوع خودکشی صادق است که عده‌ای آنرا نشانه اعتراض صادق به زندگی و آفرینش میدانند. غالباً خودکشیها در مورد بسیاری از نویسندگان و فلاسفه و عرفا و غیره چنین بوده است ولی در مورد صادق بنظر من چنین نیست. در اینکه او این زندگی را نمی‌پسندید و توقع زندگی‌ای داشت که بقول فرانسویها «قابل زیسته شدن باشد» حرفی نیست ولی علل اساسی خودکشی او را نباید در ضعف معتقدات باطنی او دانست و آنرا عملی اعتراض آمیز نسبت به آفرینش و خداوند بزرگ تلقی کرد. عدم رضایت از یک محیط یا از یک سازمان معین زندگی دلیل بر نارضایتی از همه آفرینش نیست. بنابراین بنظر من علل اساسی خودکشی او را باید در یکی از موارد چهارگانه زیر جستجو کرد:

۱ - محیطی که وی ناگزیر از زیستن در آن بوده است مورد پسند خاطر او نبود و این محیط با شرایط اجتماعی خاص خود او را درین بستی قرار داده بود که بنظر او جز خودکشی راه‌گزینی از آن وجود نداشت. او بخوبی حس میکرد که برای این زندگی بقول خودش «گند»، ساخته نشده بود.

۲ - فکر ناتوانی و تنهایی ایام پیری او را همیشه متوحش نگاه میداشت غالباً میگفت:

«آدم نباید بگذارد سش از پنجاه سال تجاوز بکند، از آن بعد زندگی وحشتناک است و هر روز آدم باید چشم براه کسی باشد که بیاید و پیزی محترم او را جا بیندازد!»

۳ - با وجود این علت خودکشی صادق هدایت بدین سادگیها نیست و نباید احساسات فلسفی او را از نظر دور داشت. بهمین مناسبت شرح مختصری را که سابقاً اینجانب در حاشیه کتاب « ولسان مومنی » نوشته ام در زیر نقل میکنم. البته این عقیده من درباره علت خودکشی او در ده سال پیش بود که در حقیقت اقتباسی از نظریات بزرگترین فیلسوفان معاصر میباشد :

« اصولاً بین میل به نیستی و جسم همیشه کشمکش وجود دارد و تا موقعیکه هنوز یکی بر دیگری غلبه نکرده است این کشمکش باقی است ، یعنی تا موقعیکه جسم میتواند از نیستی ارادی بگریزد عمل خودکشی متوقف است ، بعد از آنکه آدمی هر آن به سوی نیستی گام تازه ای بر میدارد و هر لحظه نسبت به لحظه پیش به نیستی نزدیکتر میشود .

این تضاد و این کشمکش بین زندگی و مرگ در وجود هر فردی سترکز است . وقتی آدمی هشیارانه به پوچی و بیهودگی زندگی واقف گردید و با اصطلاح فرنگیها ، وقتی دید « این زندگی لایق زیسته شدن نیست » با عاملی که در وجود او ، با جسم او در کشمکش است ، یعنی با مرگ و نیستی ، هملست میشود و بر علیه زندگی قیام مینماید ، و با دست خود پایان احتراز نا پذیر خویش را تسریع میکند .

در مورد اشخاصی چون هدایت که به زندگی با نظری فیلسوفانه مینگرند ، خودکشی اعتراضی است نسبت به بیهودگی و پوچی زندگی و ثابت میکنند که آنها ، تا به درجه ای که هرگز درک آن برای مردم معمولی میسر نیست ، به این پوچی و بیهودگی زندگی پی برده اند . بهمین جهت است که اگر در نظر عوام و مردم معمولی خودکشی یک عمل غیر عاقلانه ، غیر منطقی و عجیب است بعکس در نظر یک فرد متفکر خودکشی نشانه این است که شخص به بیهودگی و پوچی زندگی پی برده و درد و رنج زیستن را درک کرده است و از این عادت بی معنی که ناشی از زندگی است و از یکرشته اعمال و حرکات مکرر ارادی و غیر ارادی تشکیل یافته زده شده است . خودکشی بین افراد متفکر و نویسندگان بزرگ زیاد سابقه دارد . عده زیادی از نویسندگان بزرگ در کمال صحت و هشیاری اقدام به خودکشی کرده اند ، فقط و فقط به این علت که به خصیصه مضحک و خنده آور این عادت ، عادت زیستن ، واقف شده اند و دلیلی هم برای ادامه این عادت نتوانسته اند بیابند . به درد و رنج حیات پی برده اند و متوجه شده اند که برای درمان این درد و رنج فقط یک دارو وجود دارد و آن آسایش ابدی است که همه ما خواه و ناخواه به سوی آن شتابانیم . نخواستن زیستن ، رمز دیگر رنج نکشیدن است . در این دنیائی که چیزی جز پندار نیست و ساخته و پرداخته اراده ماست وقتی چشم از آن فرو بسته شد همه تصاویر شکنجه آور آن نیز محو میشود . برای یک فرد متفکر ، خودکشی مانند یک مخدر و مسکن یک وسیله رهایی از قیدها و بندها ، یک موسیقی نرم و دلنشین ابدی است که آدمی در آغوش آن میتواند هر چه زود تر از استراحت ابدی برخوردار شود . »

۴ - اما علت چهارم که علت مهم و اساسی را تشکیل میدهد و آنرا باید در اعماق فکر صادق جستجو کرد علتی است که خودش در یکی از نوشته های خود ذکر کرده :

« بعضیها برای اینکه زودتر به زندگی جاویدان برسند دست بخودکشی میزنند . »

بنظر من علت اصلی خودکشی صادق همان شتاب او برای رسیدن به زندگی جاویدان بود زیرا او این زندگی دمدمی و گذرنده و پوچ را نمی پسندید و ضمناً عقیده داشت که دروای این زندگی که برای آن ارزشی نمیتوان قائل شد یک زندگی زیبا و جاودان وجود دارد . بدیهی است زندگی جاودان متعلق بکسی است که یک چیز جاودانی در وجود خود ذخیره کرده باشد که بعلت آن فنای او میسر نگردد و مسلماً این گوهر جاودانی مهر بخداوند است یعنی محبت و عشق نسبت بیک وجود ابدی و آن وجود ابدی غیر از خداوند چه کسی میتواند باشد؟ و چون این محبت قائم به وجود شخص است لذا نمیتوان این شخص را فانی کرد زیرا در این صورت آن عشق که جنبه ابدی پیدا کرده است نیز فنا خواهد شد و فنای یک چیز ابدی غیر ممکن است پس زندگی جاویدان یک چیز موهوم یا عجیب و غریب یا دروغ نیست و بقول « مدهوش » :

« آنکه پاینده به عشق است دگر فانی نیست »

اکنون که چند کلمه بر سبیل تصادف یا به مناسبتی خاص در باره ایمان صادق و محبت او نسبت بخداوند سخن رفته است لازم است اضافه کنم که من گرچه ایمان خود را به خداوند بزرگ در اصل مدیون مادرم هستم که زنی پارسا و خدا پرست بود ولی باید بگویم که دوام و بقا و تقویت و توسعه آنرا مدیون دوست بزرگ و ارجمند خود صادق هدایت هستم و تا ابد این دو وجودی همتا را برای راهنمایی های گرانبهائی که در زندگی معنوی به من کرده اند فراموش نخواهم کرد و از خداوند بزرگ که مرا در دامن یکی پرورده و سپس از مصاحبت دیگری بهره مند فرموده است تا ابد سپاسگزارم .

الراجی الله

حسن فانیان

اینک معرفی مترهای پهلوی صادق بوسیله خود او :

زرتشتی

(بهمن یشت)

مسئله رجعت و ظهور در آئین زرتشت

کتابی که « زند و هومن یسن » یا معمولاً « بهمن یشت » خوانده میشود ، شامل یک رشته حوادثی است راجع به آینده ملت و دین ایران که اورمزد وقوع آنها را به زرتشت پیشگویی میکند . این پیش آمدها ، هر کدام در دوره مشخصی اتفاق میافتد ، دوره ماقبل آخر که هنگام تاخت و تاز « دیوان ژولیده موی از تخمه خشم » و اهریمن نژادان چرمین کمر است ، قسمت عمده متن کتاب را تشکیل میدهد . در این دوره ، زنگیان و آوارگان و فرومایگان سرزمین ایران را فرا گرفته ، همه چیز را میسوزانند و میالایند و تباہ میکنند تا آنجا که روستای بزرگ به شهر و شهر بزرگ به ده و ده بزرگ به دودمانی مبدل میشود و از آن دودمان بزرگ چیزی جز مستی استخوان بازمی ماند . این تغییرات قهرانی نه تنها بر مردمان ، بلکه بر جانوران ورستیها و عناصر طبیعت نیز طاری میگردد . در زمین و آسمان نشانی‌های نظیر پاره‌ای از نشانی‌هایی که در تورات و انجیل نیز آمده است پیدا میاید . در خورشید لکه‌هایی ظاهر میشود ، شیوع جنایات ، بایری زمین ، فساد جسمانی و روحانی مردم از علامات این دوره است . افسار دیو خشم گسیخته میشود و بهمه چیز لطمه وارد میآورد . احکام و سنن دین دیگر مراعات نمیشود ، بادهای گرم و سرد میوزد ولی باران نمی‌بارد . این احوال همواره سخت‌تر و تاریک‌تر میشود و اهریمن پیروزمندی خود را به آواز بلند اعلام میدارد . اما ناگهان در امید باز میشود و کتاب بالحن خوشبین‌تری پ پایان میرسد .

.....

چون در این کتاب به دقت نظر شود دیده خواهد شد که مندرجات آن منتخبات و یا دستچینی از نسکهای گوناگونی است که بعدها در آن تصرفات زیادی شده و هر تفسیرکننده ای این متن را به سلیقه و یا وقایع زمان خود تطبیق داده و تعبیر کرده است ، بعدی که در ربط مطالب اولی و وحدت اصلی کتاب خلل‌هایی وارد آمده است . این آشفتگی در نسخه‌های پازند و فارسی بهمن یشت بمراتب بیشتر دیده میشود .

و اما راجع به تاریخ این کتاب ، چیزیکه محقق است نسخه کپنهاک آن در حدود ۱۰۰۰ سال قبل نوشته شده و از آنجا که افتاده و اشتباهات زیادی در آن دیده میشود ، بدیهی است که نسخه اصلی نبوده و از روی نسخه خطی قدیمی تری رونویس شده و هر رونویس کننده‌ای کم و بیش در آن دخل و تصرف کرده است . راجع به پیشگویی‌های نیز رونویس کنندگان همین آزادی را بخود اجازه داده‌اند . این مطلب از مقابله چهار دوره ستودگر در زند و هومن یسن با پیشگویی همین دوره در دینکرد که بایکدیگر متفاوت هستند آشکار میگردد .

نکته جالب توجه این است که گردآورنده این دستچین از پادشاهان ساسانی بعد از خسرو اول (انوشه‌روان) اسمی بمیان نمیآورد . در این صورت نباید اشاره به حمله عرب و مغول بکند ، فقط بطور اتفاق اشاره به اعراب مینماید .

از مطالب بالا چنین نتیجه میشود که اصل یا شرح و هومن یسن در اواخر دوره پادشاهی خسرو اول یا کمی بعد از او از اوستا ترجمه شده است . زیرا از پادشاهان بعد ساسانی اسمی نمیبرد . گویا منتخبات فعلی خیلی بعد از حمله اعراب بتوسط نویسندگانی گردآورده شده که شرح تاخت و تاز و غارتگری آنها را بطور مبهمی با هجوم سرکردگان تورانی مخلوط میکنند . احتمال می‌رود که گردآورنده در زمان چنگیزخان میزیسته ، در این صورت نسخه فعلی باید ۱۰۰۰ سال با نسخه اصلی اختلاف زمان داشته باشد . اما بنظر نمیاید که از نسخه اصلی رونویس شده باشد ، چون برای پروراندن دوره « آهن‌آلوده » زمان فرمانروائی ترکان موضوع شرح و بسط مفصل تری بدست استنساخ کننده داده است . قسمت‌های « زند و هومن یسن » که از اوستا گرفته شده ، از منابع خیلی قدیمی‌تری بوده که مربوط بزمان اولین پادشاهان ساسانی میشود و بی‌شک با منتخبات کنونی فرق داشته است .

باری نظریات بالا از اشتباه سنوآت ، مخصوصاً از اشتباهات تاریخی راجع به دوره فرمانروائی مهاجمین و تولد هوشیدر تأیید میشود . - زرتشتیان امکان ظهور هوشیدر را در آخرین دوره سه حواری خود دارند . ولی مانند یهودیان مفسرین و شارحین پیوسته ظهور این وقایع را به تعویق میاندازند و هنوز چشم براه هستند . اما از روی سنوآتی که در « زند و هوین یسن » آورده شده ، چندین بار است که این هزارها بسر رفته است .

در اینکه اصل « زند و هوین یسن » خیلی مختصرتر و مانند ادبیات اوستائی افسانه آمیز بوده و مخصوصاً قسمت شکوه و ناله راجع به دوره « آهن آلوده » در آن وجود نداشته شکئی نیست . زیرا موقع اقتدار و تسلط دین زرتشت نسبت به آینده آن قدر اظهار بدبینی نمی شده . طبیعی است که قسمت عمده این ادبیات در زمان پایمال شدن دین زرتشت افزوده شده است و ضمناً اشارات سرپیستد ای از حمله مغول در بردارد .

لیکن جنگ دو قوه متضاد خیر و شر و پیروزی روشنائی و خوبی بر تاریکی و بدی در آخر دنیا مربوط به اساس دین زرتشت است و بهمین مناسبت اعتقاد به دو اصل متضاد دست آویز مخالفین و اسباب تمسخر و حمله سایر مذاهب به دین زرتشتی گردیده است . وجود شخصی که در آخر دنیا باید خروج کرده قوه شرویدی را ریشه کن کند و بر آن فایق گردد نتیجه منطقی است که از این اعتقاد ناشی میشود .

نگار گمان شکن

سرزمین ایران همواره مهد آراء و عقاید و مذاهب گوناگون بوده است . از مراجعه بتاریخ قبل از اسلام ایران می بینیم که علاوه بر دیانت رسمی و دولتی مملکت همیشه فرقه ها و مذهبهائی وجود داشته که به نسبت معکوس قوت و اقتدار کیش رسمی قوی یا ضعیف میشده است . در زمان ساسانیان علاوه بر دین رسمی ، یعنی زرتشتی ، در داخل ایران یک عده ادیان و مذاهب دیگر مانند : زروانی ، مهرپرستی ، یهودی ، عیسوی ، مانوی ، مزدکی ، سوسطائی ، بودائی و غیره در کشمکش بوده است . پس از فتح ایران بدست اعراب ، همین که ایرانیان بخود آمدند ، در برابر دین اسلام عکس العمل شدیدی نشان دادند و بوسائلی گوناگون ، خاصه بوسیله تجدید ادیان و مذاهب پیشین به دین فاتحین خود تاخت آوردند . از تراجم احوال سرکشان زمان خلافت و همچنین بسیاری از شعرا و ادباء و سرکردگان صدر اسلام (ابن مقفع ، بابک ، افشین ، مازیار ، برمکیان ، و غیره) چنین برمی آید که این مخالفت نهایت شدت را داشته است لیکن برای مطالعه دقیق در این آراء و عقاید و مقایسه آنها با تعالیم قبل از اسلام ، اسناد معتبری در دست نیست ، زیرا این قسمت از تاریخ بسیار تاریک میباشد و اسناد کتبی که در این زمینه وجود داشته بعد از میان برده شده است .

در زمان خلفای عباسی ، مخصوصاً در دوره خلافت مأمون ، بواسطه تسامح و آزادی فکر او در مسائل دینی ، چنانکه از تواریخ رسمی و دولتی برمی آید ، ادیان و مذاهب و فرقه هائی که در خفا در ایران وجود داشت از سرنوجان گرفته بود . نمایندگان این عقاید ، آراء مذهبی خود را در حضور مأمون مورد مباحثه و مناظره قرار میداده اند . در این دوره کتب و رسالات متعددی نیز از طرف علماء زرتشتی تألیف شده که عده ای از آنها هنوز باقی است . لیکن از میان صدها کتاب که نام آنها بطور اتفاق در تواریخ آمده و یا به عربی ترجمه شده ، فقط عده بسیار معدودی که تقریباً همه ، مربوط به دین زرتشتی میباشد و بتوسط پارسیان به هندوستان برده شده برجا مانده است و چنین بنظر می آید ، آنچه را از متن های پهلوی و ادبیات قبل از اسلام که در ایران باقی بوده بوسائلی دقیقی محفوظا بوده کرده باشند .

ایرانیانی که به کیش زرتشتی وفادار مانده بودند چون در اقلیت بودند تا آنجا که عقیده همدینان خود را تقویت بکنند از دین خود دفاع مینموده اند . و در ضمن به ادیان یهود و مسیح و مانوی حمله هائی میکردند . اما راجع به دین رسمی یعنی اسلام پیداست که ناچار بودند رویه محتاطی پیش گرفته فقط به اشارات مبهمی اکتفاء نمایند .

کتابی که از آن گفتگو میکنیم : « شکند و یمانیک و یچار » نام دارد که آنرا « گزارش گمان شکنی » یا « شرح رفع شبهه » میتوان ترجمه کرد . این کتاب رابیش از هزار سال قبل « مردان فرخ پسر اورمزد داد » به زبان پهلوی تألیف کرده است ، و بعد توسط دانشمند زرتشتی دیگری موسوم به « نیرو سنگ » به زبان سانسکریت ترجمه و به پازند گردانیده شده است . موضوع آن مانند سایر کتب پهلوی که به دست زرتشتیان حفظ شده عبارتست از دفاع از مذهب زرتشت که ضمناً در آن به ملل و نحل دیگر سخت حمله شده است . این کتاب راد کتروست West در سال ۱۸۸۵ به انگلیسی ترجمه نموده سپس در سال ۱۸۸۷ میلادی متن پازند را با تصحیحات و فرهنگه به چاپ رسانیده است . دلائلی که مؤلف برای اثبات وجود ایزد و اهریمن و ضدیت آنان و همچنین اثبات حقانیت و برتری دین زرتشت می آورد ، البته بجای

خودشایان توجه و مطالعه دقیق میباشد. ولی بطوریکه خود مؤلف اعتراف میکند ، اغلب این دلایل را از کتب دینی پهلوی گرفته است چنانکه در کتاب دینکرد و دادستان دینی نظیر دلایلی که نگارنده آورده آمده است. مؤلف بیشتر سعی دارد که در مسائل دینی ونفی و اثبات قضایا جز به ادله عقلی توسل نجوید. این نکته از لحاظ شناختن روش استدلال و منطق ایرانیان که سپس در اثبات احکام دین از طرف متکلمین اسلامی اخذ و اقتباس شده است در خور ملاحظه میباشد و نیز از مزایای این کتاب این است که مؤلف چنانکه خود در مقدمه گفته است ، در همه ادیان و مذاهب و آراء و عقاید زمان خود جستجو و تتبع نموده و پیوسته در سباحات دینی آن زمان شرکت کرده بوده است.

شکی نیست که این کتاب بعد از فتح ایران به دست اعراب ، نوشته شده. مخصوصاً از مطالب باب یازدهم این معنی تأیید میشود. هر چند چنانکه معمول همه نویسندگان پهلوی است ، نام اسلام را نمی آورد و بطور خیلی محتاط به آن اشاره میکند ولی به اندازه کافی از اشارات مبهمی که مؤلف به قرآن مینماید ، مخصوصاً راجع به « سقوط ابلیس » که اشاره مستقیم به قرآن است ، شکی باقی نمیگذارد.

هر چند زمان کنایت این نسخه را میشود تخمین زد ، ولی تعیین تاریخ حقیقی آن به خوبی میسر نمیشود. از طرف دیگر نام بعضی از شارحین و آثار آنها که نگارنده آورده است ما را در این تفحص راهنمایی میتواند کرد . . .
از خلاصه فصول «شکند گمانی و بیچار» چنین برمیآید که کتابی است در مباحثه مذهبی ، و مؤلف پس از دفاع از دین زرتشت و طرح دلایلی در اثبات ثنویت و اینکه خیر و شر را در عالم هر یک منشاء ای جدا گانه است ، ناگهان متوجه عقاید و مذاهب میگردد که در آن زمان وجود داشته و در اطراف آنها بحث میشده است. از جمله منکران وجود خدا - دهریان - سوفسطائیان - معتزله - اسلام - یهود - عیسوی و مانوی .

کارنامه اردشیر بابک

کارنامه اردشیر بابک بازمانده یکی از کهن ترین متن های پهلوی است که پس از تاراج کتابهای پیش از اسلام هنوز در دست مانده است. البته هر کس باشاهنامه فردوسی سرو کار داشته ، کم و بیش از موضوع این کتاب آگاه است. داستان مزبور یک تکه ادبی شیرین و دلچسبی است که حکایت از گزارش دوره پادشاهی پرگرو دار اردشیر مینماید و با زبان ادبی ساده و گیرنده ای برشته نگارش در آمده که تا کنون نظیر آن در ادبیات فارسی دیده نشده است. برخلاف کلیه افسانه ها و حکایاتی که راجع به اشخاص سرشناس تاریخی نوشته شده ، که دور سر آنها هاله تقدس گذاشته و جامه زهد و تقوی به آنها پوشانیده اند ، بطوریکه از جزئیات زندگی آنها پند و اندرز و سر - مشق زندگی برای مردمان معمولی استخراج کرده اند (مانند اسکندر نامه و غیره) ، نویسنده این داستان با نظر حقیقت بین و موشکافی استادانه ای پهلوانان خود را با احساسات و سستی های انسانی بدون شاخ و برگ برای ما شرح میدهد. و پیش آمده با قدری طبیعی است که خواننده بدشواری میتواند شک و تردید بخود راه دهد. همانطوریکه امروز نیز نویسندگان زبردست اروپا همین رویه را در شرح زندگی اشخاص معروف دنبال میکنند.

موضوع خارق العاده برای مردمان امروزه یکی « فره ایزدی » است که مانند روح القدس به شکل بره به اردشیر میرسد و در مواقع یاریک از او پشتیبانی میکند. دیگر در آمدن آذر فرنیج بصورت خروس ، برای اینکه مانع از مسموم شدن اردشیر بشود و نیز « کرم هفتواد » که ظاهراً صفات اژدها را دارد ، تا اندازه ای اغراق آمیز بنظر میآید. البته همه آنها مربوط به اعتقادات عامیانه آن زمان و دین زرتشتی میباشد.

گنجینه ابالیش

رساله پهلوی « گنجینه ابالیش » شامل شرح مباحثه ابالیش با موبد زرتشتی آذو فرنیج پسر فرخ زاد میباشد. این جلسه در حضور خلیفه مأمون و قاضی بزرگ و علمای یهودی ، عیسوی و مسلمان تشکیل شده است. اباله که زرتشتی زندیقی بوده هفت ایراد بطور سؤال راجع به دین زرتشت مینماید ، و آذو فرنیج بطرز درخشانی او را مجاب میکند بطوریکه باعث مسرت خلیفه شده ، اباله شرمسار و سرفاکنده از دربار مأمور رانده میشود

تاریخ این مباحثه را میتوان در حدود (۲۱۸-۱۹۸ هجری) یعنی از زمان خلافت تا مرگ مأمون قرار داد. شاید بتوانیم این تاریخ را در سال ۲۰۲ هجری فرض بکنیم، یعنی زمانی که خلیفه پس از مرگ وزیر خود فضل بن سهل هنگام فراغت خود را بیشتر به مباحثات مذهبی و الهی صرف میکرده چون تا این تاریخ بواسطه اغتشاشات داخلی مملکت مجال چنین مشغولیتانی را نداشته است. مأمون بعزت نسبت و آمیزش با ایرانیان خود را مشوق و مروج علوم و صنایع نشان میدهد. در زمان اوست که فرقه معتزله بر ضد تسنن عرب ایجاد گردید، فقهاء و علمای بزرگ عیسوی و یهودی و زرتشتی در دربار او وجود داشته و در حضور او مباحث دینی و الهی مطرح میشده است

اگر چه طبیعتاً ضبط صورت مجلس کامل مذاکرات غیر ممکن بوده، شاید قسمتی از آن که مستقیماً مربوط به مسائل دینی زرتشتیان میشده، بصورت این رساله به زبان پهلوی جمع آوری گردیده است. از مطالب بالا بدست میآید که تقریباً شکی در حقیقت تاریخی این مباحثه وجود ندارد و نمیتوان گفت که این رساله جعلی است و زرتشتیان آن زمان آنرا برای استحکام عقیده هم کیشان خود نوشته اند.

در ادبیات زرتشتی و ایرانی گویا یک رشته از این قبیل رسالات وجود داشته است.

شهرستانهای ایران پهلوی

شهرستانهای ایران شهر رساله ای جغرافیائی است که شامل اسم و شرح احداث عده ای از شهرهای بزرگ بتوسط شاهزادگان و پادشاهان ایرانی میباشد ولی تقریباً نام ۴۰ شهر بزرگ در آن از قلم افتاده است. این متن صورت یادداشت را دارد و مانند اغلب متن های پهلوی گرد آورنده آن گمنام میباشد

این رساله از لحاظ جغرافیائی و مطالعه افسانه های ایرانی قابل توجه میباشد.

آوردن شاه جاماسپ به ایران و رجاوند

این قطعه پهلوی از کتاب «متون پهلوی» گرد آورده جاماسپ اسانه بعثی ۱۸۹۷ (ص ۱۶۰-۱) است که آقای Baily آنرا در کتاب اخیر خود بنام Zoroastrian Problems, 1943 نقل کرده اند. و موضوع آن مربوط به آرزوی دیرین زرتشتیان راجع به ظهور بهرام و رجاوند میباشد که در کتابهای دینی زرتشتی مکرر اشاره شده است.

جاماسپ نام

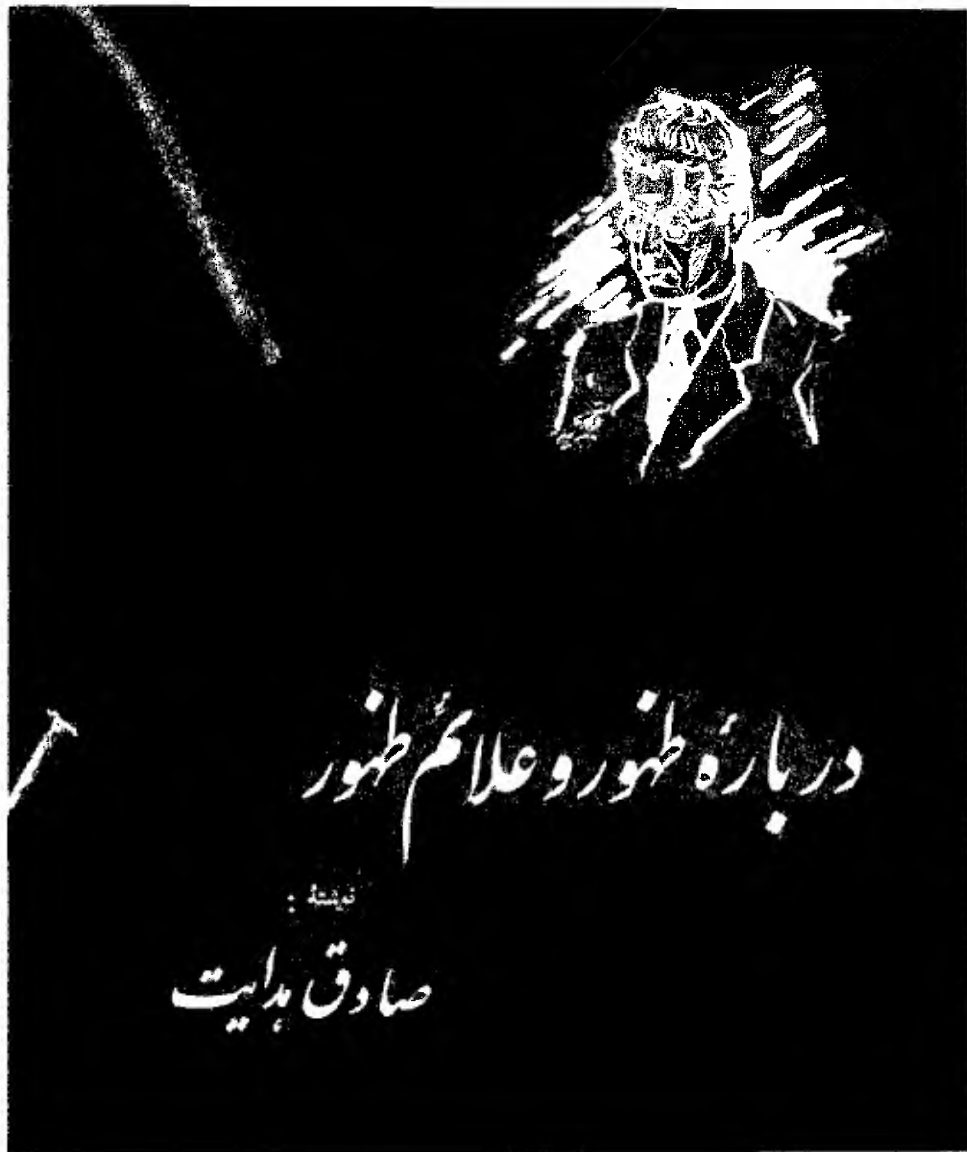
یادگار جاماسپ یا جاماسپ نامه که نسخ متعددی از آن بفارسی و پازند و پهلوی وجود دارد کتابی است که در آن گشتاسپ شاه پرسشهایی راجع به مسائل گوناگون دینی و تاریخی و جغرافیائی وغیره از جاماسپ میکند و او پاسخ میدهد. قسمت آخر آن مربوط به موعود زرتشتی است و نویسنده در آن پیش آمدهائی را که هنگام ظهور هوشیدر و هوشیدر ماه و سوشیانس

رخ خواهد داد شرح میدهد و پیشگوئیهای زرتشت را راجع بسرنوشت‌آینده ایران از زبان جاماسپ نقل میکند. دویاب‌آخر کتاب که مربوط به پیشگوئیهای نامبرده است و خود موضوع جداگانه‌ای را تشکیل میدهد بفارسی گردانیده شده است.

جامعترین کتابی که در این موضوع بزبان پهلوی وجود دارد «زند و هومن یسن» یا «بهمن یشت» میباشد که اینجانب آنرا از روی کامل‌ترین و صحیح‌ترین متنی که آقای بهرام گور انکلسریا فراهم کرده است با اسناد و یادداشتهای مربوط بان بفارسی گردانیده‌ام. این قسمت از یادگار جاماسپ که مربوط بهمان موضوع میشود یکی از اسناد آن کتاب به‌شمار می‌آید. و بهمین مناسبت در این قسمت اشاره ببعضی پیش‌آمدها شده و با اسامی خاصی ذکر گردیده که چون در متن «زند و هومن یسن» منصلاً توضیح داده شده از تکرار آن توضیحات چشم پوشیدیم.

بهترین تحقیقاتی که درباره یادگار جاماسپ پهلوی شده توسط جیوانچی جمشیدجی مدی (۱۹۰۳) و دکتر وست West و بنو نیست Beneveniste (۱۹۳۲) و بالاخره دکتر بیلی Dr. Bailey انجام گرفته است ولی کاسلترین و دقیق‌ترین متنی که اخیراً با تحقیقات و فرهنگ بزبان ایتالیائی ترجمه شده متن ج. سسینا (۱۹۳۹) میباشد که مأخذ قطعه فوق است. از آنجائی که قطعه نامبرده تحت لفظ بفارسی امروزه گردانیده شده از نقل متن پهلوی صرف‌نظر شد و خواننده را برای اطلاعات بیشتر بمراجعه اصل کتاب توصیه مینمائیم.





« اعتقاد به وجود یک قائم که در آخر دنیا باید به نحوی خارق عادت و معجز آسا ظهور کند و دنیا را پس از آنکه پر از ظلم و جور شده از عدل و داد پر نماید و پایه ایمان را مستحکم بسازد، در اغلب مذاهب حتی در مصر قدیم نیز وجود داشته است. این عقیده یکی از آرزوهای مبهم و دیرین بشر است و عجیب نخواهد بود اگر می بینیم در هر زمان انسان امیدوار به آینده بهتری بوده است. انسان نه تنها میخواهد امید زندگی جاودان در ماوراء دنیای مادی بخود بدهد بلکه مایل است منشاء کارهایی معجز آسا و خارق عادت نیز واقع شده، آراء و عقاید و تعصبات خود را بوسیله دخالت قوای زمینی و آسمانی مستحکم و بدیگران مدلل و ثابت بکند. عامل عمده این عقیده ایمان است. »

صادق هدایت

بنام یزدان جهان آفرین*

سی سال پیش از پایان هزاره زرتشت دختر جوانی در دریاچه فرزdan (هاسون؟) به آب تنی میبردازد و از فروغ نطفه زرتشت که در آنجا به دست ۹۹,۹۹۹ فروهراشو نگهداری شده آبتن میشود. بدین سان (هوشیدر) به دنیا میاید. او پس از مشورت با اورمزد، نژاد دیوان و اهریمنان را به کمک بهرام ورجاوند که شاهزاده ای از تخمه کیانیان بوده ریشه کن میسازد و دو باره ایران را به آئین روزگار پیشینیان می آراید. از علامات ظهور او این است که: خورشید سه روز از حرکت باز میایستد. آنگاه هنگام هزاره «هوشیدرماه» و «سوشیانس» فرا میرسد. این پیغمبران نیز مانند هوشیدر هر یک بطریقی معجزه آسا متولد میشوند. در طی هزاره هوشیدرماه فن پزشکی ترقی شایانی میکند و مردمان آسان نمیرند. و نیز گرساسپ را برای کشتن ازی دهاک از خواب دیرین خود بیدار میکند.

این پیشگوئی نتیجه منطقی است که از اصول تعالیم زرتشت ناشی میشود. در دین زرتشت عمر دنیا به دوازده هزار سال تخمین زده شده است، مطابق دوازده اختر و هر اختری هزار سال فرمانروائی میکند. سه هزار سال اول، دنیا بحالت بینوی در خاموشی و آرامش میگذرانیده و پیوسته نیمروز (ظهر) بوده است. در بندهش بزرگ (زند آگاهی) ترجمه بهرام گور انکلسریا (در صفحه ۳۴) راجع به پیدایش روشنای (ثوابت و مطلق ستارگان) می نویسد: «۱۷- تا آمدن ایگت ماه و خورشید و ایشان ستارگان ایستاده بودند و نمیرفتند و با او یزگی زمانه رامیگذرانیدند و همواره نیمروز بود. پس از آمدن ایگت، سه روش ایستادند و تا فرجام از آن روش نایستند.»

با پدید آمدن اهریمن، حرکت نیز در دنیا پدید آمد و شب ایجاد شد و اهریمن به تباه کردن آفریدگان اورمزد پرداخت و روح خبیث با مخلوقات اورمزد بنای ضدیت را گذاشت. ولی با این قید و شرط که قدرت او از نه هزار سال تجاوز نکند سر نه هزار سال اورمزد با اهریمن مشغول پیکار میشود و این دو بنیشت (دو بنیاد) اصلی، یعنی اورمزد منتج روشنائی بی پایان و دانای بهمه چیز، و اهریمن منشاء تاریکی بی پایان و دارای دانش محدود، تا قبل از ظهور سوشیانس (نجات دهنده دنیا) در کشمکش خواهند بود. تا سرانجام این زد و خورد به شکست اهریمن پایان می پذیرد.

تا زمانیکه این پیکار بی پایان نرسیده است، اورمزد نمیتواند در اشیاء و امور چنانکه باید تصرف کند و سر نوشت را یکسره تغییر دهد. ولی باخرد همه آگاهی (دانش مطلق) که دارد، از آینده و گذشته آگاه است و در این صورت قادر به پیشگوئی میباشد.

* این عنوان زیبا عنوان دیباچه کتاب «فوائد گیاهخواری» یکی از نخستین اثر صادق هدایت میباشد که در سال ۱۳۰۶ در پاریس نوشته شده و در همان سال در برلین بچاپ رسیده است.

در باره ظهور علائم ظهور - بقلم صادق هدایت

در ادبیات دینی زرتشتی چنین پیشگویی‌هایی از زمان بسیار قدیم وجود داشته و در اوستاسم این پهلوانان آمده است. و نیز در کتاب نهم دینکرد و بندهش بزرگ و زراتشت نامه و جاماسپ نامه و کتابهای دیگر با کمابیش تغییراتی به شرح اغلب این وقایع بر میخوریم.

زرتشتیان انتظار ظهور هوشیدر را در آخرین دوره سه حواری خود دارند و هنوز چشم براه هستند. اما از روی سنواتی که در «زند و هومن یسن» آورده شده چندین بار است که این هزاره ها بسر رفته است.

چنانکه قبلاً اشاره شد، در عقاید زرتشتیان در باب خلقت عالم، مدت وجود عالم به دوازده دوره مساوی تقسیم شده در اوستا و در کتابهای پهلوی مدت هر یک از این دوره ها هزار سال است. جای تردید است که در اعتقادات اولیه زرتشتی این تقسیم وجود داشته باشد و هر یک از این دوره ها در زیر تأثیر یک ستاره که ظاهراً نماینده ایزد است. از این شالده ساختمان اولیه دنیای سزديسنان در اوستا نشانی‌هایی باقی است* و به این وسیله میتوان آنرا دوباره برقرار کرد.

به عقیده دکتر وست West این مدت تاریخی که باعث انتظار زرتشتیان در زمان گذشته شده از سه عقیده مختلف ناشی میشود:

۱ - در متن کتاب (زند و هومن یسن) ذکر میشود که بیکار بزرگ باید در پایان هزاره زرتشت اتفاق بیفتد. در این کشمکش دیوان و اهریمنان نابود خواهند شد، از این قرار هیچ گونه شرارت و بدی در هزاره جدید که دوره هوشیدر باشد راه نخواهد یافت و فرمانروایی دیوان پیش از خاتمه هزاره زرتشت خواهد بود، چنین عقیده‌ای را نویسنده متن اصلی اوستائی اظهار داشته است که فقط دوره کوتاهی برای فرمانروایی دیوان انتظار داشته تا بعد از هزاره زرتشت نابود بشوند. در آن زمان به وقوع این پیش آمد و ظهور هوشیدر که بایستی دوباره دین را آرایش بکند هنوز خیلی وقت مانده بوده است.

۲ - هجوم نژاد دیوان و لطمانی که می‌مانند، زمانی به وقوع می‌پیوسته که هزاره زرتشت ساتمه یافته بوده هوشیدر دنیا می‌آید و چون سی سال از عمرش میگذرد، بهرام ورجاوند متولد میشود و او نیز در سی سالگی لشکرکشی کرده سهاجمین را ریشه کن مینماید. چنین گفتاری را باید به مترجم پهلوی و شارحینی نسبت داد که در حدود ۵۷۰-۵۹۰ میلادی در دوره پادشاهی آشفته هرمزد چهارم پسر و جانشین خسرو اول اظهار کرده اند و رشادتهای سردار سرشناس ایرانی، بهرام چوبین در مد نظرشان بوده است. این مستسخ انتظار پایان فرمانروایی دیوان را فقط برای یک قرن داشته است.

۳ - در جای دیگر ذکر میشود (در نهم-۱) که هوشیدر در سال ۱۸۰۰ متولد خواهد شد، یعنی ۸۰۰ سال پس از هزاره زرتشت و یا در هشتصدمین سال هزاره خودش. در این صورت دوره فرمانروایی دیوان هشتصد سال بتأخیر می‌افتد و پشتون که آراینده دین میباشد در پایان هزاره ظهور نمیکند. جزئیات مزبور را باید یکی از رونویس کنندگان این مجموعه افزوده باشد. اما مدت‌هاست که از هزاره زرتشت میگذرد و اتفاقات پیش بینی شده رخ نداده است.

اشکال دیگری که باید حل شود، اختلاف نظر فاحش مورخین سر تاریخ زرتشت میباشد که به طور مختلف از ۳۸۹ تا ۸۶۰ سال قبل از میلاد حدس زده اند و هر کدام دلایلی می‌آورند. طبق محاسبه تقریبی دکتر وست (West) تاریخ ظهور زرتشت تا ۶۶۰ قبل از میلاد تطبیق میکند. از این قرار ظهور هوشیدر سال ۳۴۱ و ظهور هوشیدر ماه سال ۱۳۴۱ و ظهور سوشیانس ۳۳۴۱ میلادی اتفاق می‌افتد. بموجب این محاسبه رستاخیز در تاریخ ۳۳۹۸ میلادی روی خواهد داد. مطابق دلیل نجومی که آقای بهرام گورانگلسریا «شفاها» اظهار داشتند تاریخ ظهور زرتشت را میشود به ۸۶۰ سال قبل از میلاد تخمین زد. اما در این صورت با داستانهای دینی زرتشت که دوره عالم را به دوازده هزار سال تقسیم کرده است نیز متباین میباشد.

* احتمال قوی می‌رود که در این تقسیم‌بندی ادوار خلقت، سعی نموده‌اند واحد زمان فلکی را بر اساس حرکت رجعی اعتدالین قرار بدهند. تقریباً در ۲۶۰۰۰ سال نقطه اعتدالی ریعی سرتاسر محیط فلک مثل را می‌پیماید در صورتیکه این حرکت رجعی و دائمی و یکنواخت بوده باشد. انحنای محیط فلک مثل طبق معادله مخصوصی تغییر می‌پذیرد که محاسبه آن درست معلوم نیست. مدت رجعت نقطه اعتدال ریعی تخمیناً ۲۶۰۰۰ سال میباشد و ممکن است بعلاوه سواوی تغییر بنماید. در این صورت محتمل است که متجین باستان برای رجعت نقطه اعتدال ریعی ۲۴۰۰۰ سال فرض کرده باشند که به دوازده دوره که هر کدام دوهزار سال است تقسیم میگردد و در این مدت نقطه اعتدال ریعی می‌درجه از خط سیر خورشید را می‌پیماید. کشف حرکت قهقرائی اعتدالین را به منجم یونانی هیپارخوس Hipparque اهل نیکه Nicee که ۱۲۸ سال قبل از میلاد میزیسته نسبت میدهند ولی احتمال قوی می‌رود که این حرکت طاهری قهقرائی نقطه اعتدال ریعی در زمانهای خیلی پیش توسط منجمین مصری و کلدانی و ایرانی کشف شده باشد که استادان علوم یونانیان بشمار می‌روند. ولیکن در متن کتاب «زند و هومن یسن» تصریح شده و مینویسد: «دهمین سال» بعلاوه چندین دوره را نام میبرد که اختلاف این دوره ها به هزار سال میرسد.

* * * *

به نظر میاید که افسانه پرستی یکی از احتیاجات اصلی روح آدمی است. چه در زندگی انفرادی و چه در زندگی اجتماعی افسانه مقام مهمی را حائز مییابد. در زمان های پیشین این احتیاج از طرف پیشوایان دین و یا افسانه سرایان تأمین و برآورده میشده امروز بخصوص علمای اجتماع و هنرپیشگان و نویسندگان این وسیله را در دست گرفته و به دلخواه خود و یا بموجب مقتضیات روز آنرا بکار میبرند

گذشته از احکام و شرایع دینی قوه تصور و تخیل ملی و اعتقادات عامیانه در اساس آن تأثیر انکار ناپذیری دارد. انسان عموماً نظر به گذشته و آینده دارد، از زمان حال که شامل درد و رنج است گریزان مییابد و در بهبود این دردها، همواره چشم امید و انتظار او به آینده است. مجموع آرزوهای توده را زمانی خیالپرستان و گاهی شعراء و هنگامی روحانیون یا اشخاص متعصب مذهبی با کلام خودشان بصورت کلی در آورده و بدین وسیله شالوده آینده را میریزند، یعنی سرنوشت بشر و یا قسمتی از آنرا راهنمایی میکنند. باید اقرار کرد که این شالده اغلب بدست اشخاص فکور و آزاد فکر ریخته نمیشود. چه بسا اتفاق میافتد متعصبین افکار و آرزوهای توده را با منافع خود توافقی داده مطابق افکار مذهبی خود میروانند. از این لحاظ پی بردن به سرچشمه و تحولاتی که این عقیده در ادوار گوناگون پیموده بسیار جالب توجه خواهد بود که موضوع کتاب جداگانه ای است. اعتقاد به وجود یک قائم که در آخر دنیا باید به نحوی خارق عادت و معجز آسا ظهور کند و دنیا را پس از آنکه پر از ظلم و جور شد، از عدل و داد برهاند و پایه ایمان را مستحکم بسازد، در اغلب مذاهب حتی در مصر قدیم نیز وجود داشته است. بطوریکه در حقیقت نمیتوان ثابت کرد که اصل و سرچشمه آن کجاست

به مناسبت شباهت نام جزئیات این وقایع در نزد ملل گوناگون ممکن است مطالعه آن از لحاظ فلکالر و تحقیق در باره داستانهای باستانی قابل توجه باشد. زیرا این عقیده یکی از آرزوهای مبهم و دیرین بشر است و عجبی نخواهد بود اگر می بینیم در هر زمان انسان امیدوار به آینده بهتری بوده است. انسان نه تنها میخواهد امید زندگی جاودان در ماوراء دنیای مادی به خود بدهد، بلکه مایل است مشاء کارها ئی معجز آسا و خارق عادت نیز واقع شده، آراء عقاید و تعصبات خود را بوسیله دخالت قوای زمینی و آسمانی مستحکم و بدیگران مدلل و ثابت بکند. عامل عمده این عقیده ایمان است. بهمین مناسبت این پیشگویی در اغلب ادیان مقام خاص و مهمی را برای پیغمبران آخر زمان حفظ کرده و هر ملتی با رنگ و بو و طبق روحیه خود این عقیده را اقتباس و با احتیاجات خود وفق داده* و در نتیجه راه امیدی برای پیغمبران آینده باز گذاشته است.

جنگ دوقوه متضاد خیر و شر و پیروزی روشنائی و خوبی بر تاریکی و بدی در آخر دنیا مربوط به اساس دین زرتشت است. و بهمین مناسبت اعتقاد به دو اصل متضاد دست آویز مخالفین و اسباب تمسخر و حمله سایر مذاهب به دین زرتشتی گردیده است. وجود شخصی که در آخر دنیا باید خروج کرده قوه شر و بدی را ریشه کن کند و بر آن فائق گردد نتیجه منطقی است که از این اعتقاد ناشی میشود.

از این گذشته در دین زرتشت عوامل بسیاری وجود دارد که وقوع این پیشی آمدها را پیش بینی مینماید. از جمله پهلوانان بیمرگی که در این انتظار میباشند، مانند کرساسب پهلوان خفته که نمدر است در آخر زمان بیدار شده ضحاک را بکشد. همچنین باز مانده نطفه زرتشت در دریاچه کیانسیه یا فرزندان که بتوسط ۹۰۹۰۹ فروراشو نگاهداری میشود تا بموقع خود پرورش یافته و منتجیان آخر زمان بوجود بیایند.

مطلبی که این معجزات را تأیید میکند، اعتقاد مذهب زرتشتی به تقدیر میباشد. از آنجا که دین زرتشتی بر اساس نجوم قرار گرفته و مربوط به خلقت عالم میشود، روش عالم بموجب تأثیر ستارگان و سیارگان قبلالمقدر معین شده است. تغییر در روش عالم متصور نیست، اما اورمزد دارای علم مطلق (خرد هرویسیپ آگاهی) است، از آینده نیز آگاه و قادر به پیشگویی میباشد. لیکن در

* در پیشگویی زرتشتی میدان کارزار ایران خواهد بود. تمام توجه او رمزد به ایران است که در خوانیرس، مرکز هفت کشور واقع شده و پیوسته تکرار میکند: «ایرانی که من آفریدم!» تمام توجه قوای مادی و معنوی به ایران میباشد که چشم و چراغ عالم است و به موجب افسانه زیرکانه ای این اصلاح بدست پسران زرتشت انجام خواهد گرفت. در کتاب اومیله تینی باب هفتم خداوند اسرائیل میگوید: «۲۰ - بنابراین خداوند یهود چنین میگوید: اینک چشم و غضب من بر این مکان برانسان و بر بهائم و بردرختان صحرا و بر محصول زمین ریخته خواهد شد و فروخته شده خاموش نخواهد گردید» در ترجمه فارسی بجازالانوار مجلسی (ص ۲۴۳) مینویسد: «بن وحی فرمود که یا محمد بدرستی که قصاص من درخصوص بندگانت پیش از آنکه ایشان را خلق کنم جاری شده و قصاص من گذرانده است تا آنکه با آن قضا هلاک بکنم هر که را که میخواهم و هدایت بکنم هر که را که میخواهم.»

وقایع آینده نمیتواند دخالت بکند، چنانکه از باب سوم کتاب «زند و هومن یسن» برمیاید: زرتشت از اورمزد تقاضای زندگی جاودان میکند و اورمزد پیاسخ میگوید: «چون مقدر است که توبه دست تو بر آتش کشته شوی لذا اگر تریابی مرگ بکنم، طبعاً تو بر آتش کشته شوی تو نیز بمرگ میشوی و این برخلاف مدار روزگار و تقدیر است.» یا عبارت دیگر تغییر سرنوشت ممکن نیست. سپس اورمزد خرد هرویسیپ آگاهی خود را به زرتشت انتقال میدهد و او آینده را در آن می بیند و متقاعد میشود. از این قرار به موجب شرایط بالا پیشگویی سرنوشت سردمان برای زرتشت ممکن است و تغییراتی که باید در آخر زمان بدست اشخاص که وظیفه هریک قبلاً تعیین و پیش بینی شده رخ بدهد، بخودی خود امری منطقی و قابل قبول بنظر میرسد. لذا چنانکه ملاحظه میشود، پیش بینی برای وقوع چنین پیش آمدهائی در دین زرتشت رعایت شده است، بطوریکه به وحدت فکر اساسی پیش گویی خللی وارد نمی آورد.

البته امید آفردگرانهائی مانند پیشگویی: «زند و هومن یسن» استعداد زیادی برای مسافرت داشته است و اقوام دیگر هر کدام طبق احتیاجات خود از آن استفاده کرده اند. لیکن چیزی که قابل توجه است، وحدت فکری است که این پیشگویی در دین زرتشت نشان میدهد و در سایر ادیان وجود ندارد. اشاراتی که سایر مذاهب به این موضوع میکنند ناشیانه و اشتباه آلود است. در تورات و انجیل علاوه بر آشفتگی مطالب عدم ارتباط در جملات نیز مشهود میباشد و اغلب با تعلیمات و اصول این مذاهب تناقض فاحشی نشان میدهد. بطوریکه ثابت میشود که این موضوع مسافرتی است زیرا استخراج کننده آنرا درست تفهیمیده و مسخ کرده و به نحوی که فاقد از ربط منطقی میباشد. از این قبیل است پیشگویی مکاشفه یوحنا ی رسول (باب بیستم ۲-۳) که پیمان اهریمن و اورمزد را بیاد میآورد. در صورتیکه متن این کتابها خیلی بهتر از کتابهای زرتشتی نگاهداری شده است. از این موضوع چنین بدست میاید که نه تنها بعضی از مذاهب که معتقد به ظهور قائم میباشند، این فکر را از دین زرتشت گرفته اند بلکه بطور مستقیم از تعلیمات آن ملهم گردیده و حتی برخی از آنها در اثر این پیش گویی بوجود آمده اند.

به عقیده نیرگ نکته قابل توجه آن است که هر چند در کلیه مذاهب در باب منشاء شر توضیحاتی داده شده است، ولی فقط فکر ایرانی است که توانسته است برای شر نیز اثبات یا حالت و موجودیتی بنماید و خدیت خیر و شر را بوسیله ثنویت دقیق و قطعی منطقی کند. مذهبی وجود ندارد که انکوشیده باشد تا ساختمان دنیا و تشکیلات زندگی انسانی را تفسیر بکند. فقط مذاهب بزرگی که ایرانیان بوجود آوردند به درام کوفی که در نتیجه آفرینش بوجود آمده نتیجه منطقی میدهد، فقط آنها مسئله نعادرا بصورت دقیق حل میکنند. مثلاً در انجیل متی (باب بیست و چهارم - ۳۶) میگوید: «اما از آن روز و ساعت هیچ کس اطلاع ندارد حتی ملائکه آسمان جز پدر من و من». این جمله شامل تمام مشخصات وقایع پس از مرگ فکر سامی است: یعنی چشم به راه بگ رشته پیش آمدهای فاجعه انگیز میباشند که بطور حتم بوقوع می پیوندند، اما دنباله آن تعیین نشده است. در تعقیب این پیش آمدها داد گاهی تشکیل خواهد یافت که به حساب هر کسی رسیدگی میشود. رویهمرفته یک نوع درام اخلاقی است که در آن انسان فقط تماشاچی نیست بلکه بازیگری میباشد که فوق العاده علاقه مند است و شدیداً حس میکند که وظیفه ای را عهده دار میباشد.

وقایع راجع به معاد و آخرت ایرانی چیز دیگری است. محتمل است که زرتشت داد گری شخصی و مسئولیت فردی را در درام آخری در نظر گرفته باشد، اما در دین زرتشت این درام صورت دیگری بخود میگیرد. شاید تاریخ مذاهب فکریک درام فرجامین را که مطلقاً مادی و مربوط به تکون عالم میشود و به موجب یک نوع ضرورت موجود در باطن خود این عالم جریان می پذیرد و بی آنکه مستلزم عوامل خارجی باشد اتفاق میافتد مدیون مذهب زرتشت است. سرانجام این درام را بطور محقق تماشا کننده بی طرف میتواند پیش بینی بکند و روز ستاخیز در آن باطریقۀ علمی دقیق پیش بینی شده است و کسی که وظائف دینی خود را بطور رضایت بخشی انجام داده میتواند بدون بیم و هراس آزادانه در درامی که فاقد از مزایای زیبا پرستی نیست شرکت بکند.

هر چند مبانی مذاهب سامی هنوز کاملاً برای تاریخ روشن نشده است* اما راجع به موعود در مذاهب عیسی و یهود و مانوی و اسلام انتظار نجات دهنده ای را دارند که خواهد آمد و همه دنیا را اصلاح خواهد نمود. معجزات در بعضی جزئیات بایکدیگر فرق دارند مثلاً یهودیان و عیسویان چشم به راه رجعت مسیح میباشند در صورتی که در اسلام ظهور میکند، یعنی اسامی که غایب است به موقع ظاهر میشود و دنیا را پس از آنکه پراز ظلم و جور شده پراز عدل و داد مینماید. یهودیان و عیسویان نجات دهنده را مسیح مینامند که برگزیده شده (کتاب اشعیا باب شصت و یکم - ۱) در مذاهب یهود و مسیح و زرتشتی قبل از ظهور نجات دهنده قوای بدی ظاهر میشوند. نزد یهود هجوم یاجوج و ماجوج، نزد عیسویان ازدها یا جانور یوحنائی Apocalypse و پیغمبر کذاب، نزد زرتشتیان مار

ضحاك (که همان Antéchriste عیسویان و دجال مسلمانان است). نزد هر سه ملت نجات دهنده از دودمان عالی مرتبه خواهد بود: نزد یهودیان و عیسویان از نژاد پادشاه اسرائیل، نزد زرتشتیان سوشیانس پسر زرتشت است، و مسلمانان مانند عیسویان معتقدند که عیسی باید قوای بدی را منهدم بسازد و دجال یا پیغمبر کذاب ظهور بکند. ولیکن اسلام همه این وظیفه را به عهده عیسی نمیگذارد و کارگشائی به دست امام غایب انجام خواهد گرفت که او نیز از اولاد پیغمبر اسلام است.

گرچه مانی معتقد به رستاخیز جسمانی نیست ولیکن در مبحث قیامت (روز داوری) عقیده مند است زمانی میرسد که شر از دنیا برمیخیزد و تاریکی از روشنائی مجزا میشود و دنیا بحالت اول خود برمیگردد. مطالب بالا از اعتقاد به «مه زمان» ناشی میشود که بی شباهت با عقیده زرتشتیان نمیباشد:

۱ - دوره نخست، زمانیکه روشنائی و تاریکی کاملاً از یکدیگر جدا بوده اند.

۲ - دوره میانه، زمانی که در اثر تهاجم، قوای تاریکی و روشنائی با هم مخلوط میشوند.

۳ - دوره فرجاسین، زمانی که روشنائی و تاریکی دوباره کاسلاً از هم جدا میگرددند و تاجاودان همین طور میمانند.

در قطعه شماره ۹ (اسناد تورفان - کلکسیون لنین گراد) پرسش هائی راجع به آخر زمان و علامات آن میشود. گرچه اسناد مزبور خیلی بعد از زمانی نوشته شده، ولی چنین بدست میاید که پیروان او معتقد بوده اند که مانی در آخر زمان ظهور خواهد کرد. تکه هائی از کتاب «شاهوهرگان» مانی وجود دارد، در آنها اشاره به ظهور مانی نمیشود ولی از قرائنی چنین برمیاید که انتظار ظهور عیسی را دارند.

در «شاهوهرگان» ترجمه مولر (Müller) نام «خردشهرایزد» آمده است که در آخر زمان باید ظهور بکند.

جاکسن معتقد است که بی شک عیسی به این لقب نامیده شده. در قطعات پهلوی لنین گراد اشاراتی به «آمدشیه بیشوزندگر» و در جای دیگر «مردان پوسر» شده است.

وقایعی که مصادف با ظهور میشود عبارت است از علامات شگفت انگیزی که در آسمان پدید می آید و دال بر آمدن «خردشهرایزد» میباشد و دانش را پیش از تکمیل فرشگرد به دنیا می آورد. فرشتگانی از شرق و غرب به فرمان او فرستاده میشوند و به همه اهل دنیا پیام میفرستند. اما اشخاص شرور او را انکار میکنند و کاذب می شمارند از طرف دیگر پنج تن از نگهبانان پیروزگر آسمان ها و زمین ها با پرهیزکاران و دیوان قوتن به پرستش او سر فرود میاورند.

درباره اعتقاد ایرانیان به قائم دو کتاب مهم یکی به قلم دارمستر و دیگری ادگار بلوشه وجود دارد* که شامل نکات قابل توجهی در خصوص تحولات این عقیده در اسلام و در ایران میباشد. دو دانشمند نامبرده کوشیده اند پیشگوییهای قبل و بعد از اسلام ایران را راجع به ظهور قائم با یکدیگر مقایسه کنند و بخصوص وقایع تاریخی بعد از اسلام که ناشی از این عقیده شده مورد مطالعه قرار بدهند.

ادگار بلوشه، در کتاب خود سرچشمه اعتقاد به وجود قائم را تراوش فکر ایرانی دانسته است. (ص ۱۲۶) مینگارد: «تشیع ایرانی که در سرتاسر اسلام، از حدود چین گرفته تا سواحل دوردستی که اسواج اقیانوس اطلس روی آن خرد میشود، تولید انقلابات بشمار کرده است، از عکس العمل اعتقاد ایرانی به ظهور قائم برضد روحیه سامی بوجود آمده که اساس آن بر انداختن اعتقاد به وجود قائم بوده است.»

صادق هدایت

* J. Darmesteter, Le Mehdi depuis les Origines de l'Islam jusqu'à nos jours.

E. Blochet, Le Messianisme dans l'Hétérodoxie Musulmane.

راجع به مقایسه عقاید اسلامی که همانند عقاید زرتشت است رجوع شود به:

Gray, Zoroastrian Elements in Muhammadan Theology. Goldziher, Islamisme et parsisme.

پندارنیک
سید ۶۶۰۰۰۰۰۰

کردارنیک
سید ۷۷۰۰۰۰۰۰۰۰

گفتارنیک
سید ۸۸۰۰۰۰۰۰۰۰

پیشگویی های
زرتشت
سید ۹۹۰۰۰۰۰۰۰۰

درباره ظهور و علامت ظهور

ترجمه از متن پهلوی به اهتمام :

صادق هدایت

چند کلمه در باره زرتشت

درباره زرتشت ، پیامبر بزرگ ایرانی ، و آئین او متأسفانه ایرانیان چیز زیادی نمیدانند و حال آنکه تعداد بیشتری کتاب به زبانهای فارسی و زبانهای مختلف خارجی در این باره به چاپ رسیده که نتیجه سالها تحقیق و تدقیق خاورشناسان و متخصصین مسائل دینی و تاریخ عقاید و غیره است . در کتابهای درسی ما نیز بنا به ملاحظاتی شرح احوال زرتشت و عظمت فکری و شعار جاویدان او یعنی : گفتار نیک ، کردار نیک ، پندار نیک که باید بحق شعار ابدی بشریت قرار گیرد ، با اندازه کافی بحث بعمل نمی آید بسمیکه حتی بسیاری از تحصیل کرده ها و دانشگاه دیده های ما چیز مهمی در این باب نمیدانند . خود من بخاطر ندارم که در تمام دوره های تحصیلی ، از ابتدائی تا پایان دانشکده در ایران ، کلمه ای در باره زرتشت خوانده یا شنیده باشم و اگر در برخی از کتابهای ابتدائی چند سطر درباره زرتشت از نظر تاریخی گنجانده شده باشد دانش آموزان چون برای فهم اهمیت موضوع رشد کافی ندارند وقتی بسن بالاتر میرسند دیگر چیزی بخاطر آنها نمی ماند و حال آنکه اگر همان چند سطر را هم بدانند باز غنیمت خواهد بود و اگر جسارت نباشد یقین دارم که بسیاری از خوانندگان این سطور نیز همان وضع سایر هموطنان خود را دارند بهمین جهت بی مناسبت ندیدم قسمتی که درباره زرتشت در کتاب تاریخ کلاسی پنجم ابتدائی وزارت فرهنگ نوشته شده در اینجا نقل کنم زیرا بنظر من هر کس باید لااقل این قدر که درباره زرتشت بداند :

« در زمان نخستین شاهان ماد یا شاید بسیار پیش از آن مردی پاک سرشت و خردمند از میان ایرانیان برخاست و به دین و آئین کهنی که از زمانهای پیش میان این قوم معمول بود خرده گرفت و راه و روشی نو در پرستش خداوند بنیاد کرد . این مرد بزرگ زرتشت نام داشت . نوشته اند که چون زرتشت به دنیا آمد به جای آنکه مانند همه نوزادان گریه کند لبخند زد و چون سی ساله شد ، اهورمزدا خدای بزرگ بر او پدیدار گردید و فرمان داد که در راه پیروزی راستی بر دروغ بکوشد . زرتشت به راهنمایی مردمان پرداخت . اما بزرگان و پیشوایان دین کهن با او ستیزگی کردند و زرتشت ناچار از زادگاه خود به سوی خاور ایران گریخت . آنجا فرمانروائی بود « گشتاسپ » نام ، که به دین نو زرتشت گروید و همه مردمان را نیز به پذیرفتن این آئین خواند .

کم کم دین زرتشت در سراسر ایران رواج یافت و آخرین شاهان خاندان هخامنشی هم آنرا پذیرفته بودند . زرتشت به یک خدای بزرگ دانا و توانا و زیبا عقیده داشت که همان اهورا مزدا بود . دو نیروی معنوی را که یکی روان پاک نیکوکار و دیگری روان پلید و بدکار بودند آفریده او می دانست ، که به زبان امروزی اولی را یزدان و دومی را اهریمن می گوئیم .

زرتشت می گفت « این دو نیرو تا پایان جهان با هم در جنگ هستند . وظیفه دینی هر کس آنست که به یزدان در شکست اهریمن یاری کند . این یاری از راه درستی و راستی و پاکدامنی و پرهیز از دروغ و ستمکاری و ناپاکی انجام می گیرد . سرانجام یزدان بر اهریمن چیره میشود و آنگاه همه جهان هستی در آسودگی و خوشبختی خواهد بود و درد و رنج و بیماری و گرسنگی که همه آفریده اهریمن است از میان خواهد رفت » .

در دین زرتشتی ، تاریکی نماینده اهریمن ، و روشنی نشانه یزدان است . به این سبب زرتشتیان آفتاب و آتشی را محترم می شمردند و برای نگهداری آتش مقدس که هرگز نبایستی خاموش شود آتشکده ها ساختند و پرستش و نیایش اهورا مزدا و فرشتگان را به آهنگ سرود در آتشکده به جا می آوردند .

کتاب دینی زرتشتیان « اوستا » خوانده می شود و یک فصل از آن که عنوانش « گاتها » ست به شعر از خود زرتشت است . دین زرتشت بر پایه اخلاق پسنده و نیکوکاری و آباد کردن زمین و کوشش در راه آسایش زندگی استوار بود . سه دستور اصلی زرتشت این است :

پندار نیک ، کردار نیک ، گفتار نیک .

هیچ یک از دینهای کهن در پرورش نیکی و اخلاق پسنده به پای دین زرتشت نمی رسد .

(نقل از تاریخ کلاسی پنجم ابتدائی)





پیشگوئیهای

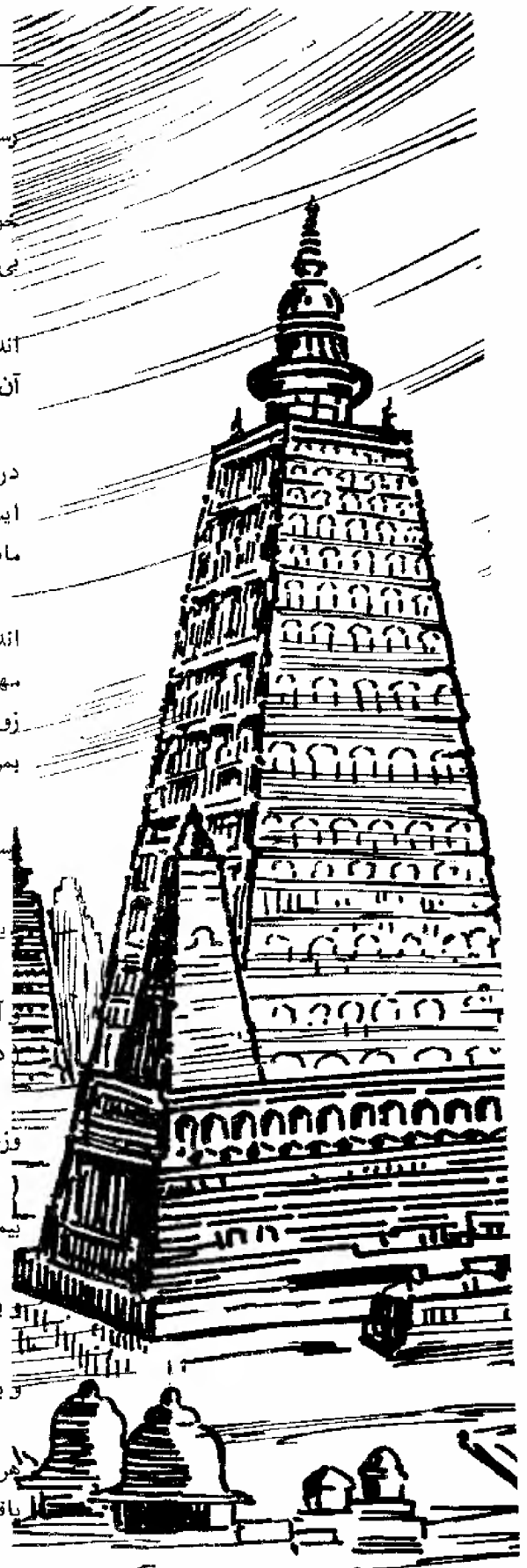
زرتشت

سازماندهنده

- ۱ - گشتاسب شاه پرسید که : این دین اویژه چندسال روا(رایج) برقرار) باشد و پس از آن چه هنگام و زمانه رسد؟
- ۲ - جاماسب بیستخس* گفتش که : این دین هزارسال روا باشد، پس آن مردمانی که اندر آن هنگام باشند همه بمهر دروجی (پیمان شکنی) ایستند؛ با یکدیگر کین ورشک و دروغ کنند و بان چم(سبب) ایرانشهر (مملکت ایران) را بتازیان بسپارند و تازیان هرروز نیرومندتر شوند و شهر شهر فراز گیرند .
- ۳ - مردم به او ارونی(ناپکاری- فساد - رذیلت) و دروغ گردند و هرآنچه گویند و کنند بسود خودشان باشد . از ایشان روش فراون (کردار نیکو) آزرده شود .

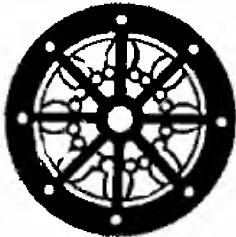
* در جاماسب نامه فارسی بمعنی حکیم و دانشمند آمده، در اصل پتی اخشاء میباشد و مسینا G. Messina بمعنی پرتو آسان و چشم خدا آورده و به لغت Majordome ترجمه میکند .

- ۴ - به بیدادی باین ایرانشهر و دهبدان (فرمانروایان) بارگران رسد، و آمار (مقادیر) زرین و سیمین و نیز بسی گنج و خواسته انبار کنند.
- ۵ - و همه ناین (ناسرئی) و نا پیدا شود و نیز بسیاری گنج و خواسته شایگان بدست و پادشاهی (در اختیار) دشمنان رسد و مرگ بی زمانه (ناگهانی - نا بهنگام) بسیار باشد.
- ۶ - و همه ایرانشهر بدست آن دشمنان رسد و انیران (بیگانگان) اندر ایرانیان گمیزند (اختلاط کنند) چنانکه ایرانی از نا ایرانی پیدا نباشد: آن ایرانی باز نا ایرانی باشد.
- ۷ - و بان هنگام بد توانگران را از درویشان فرخنده تر دارند و درویشان خود فرخته نباشند و آزادگان و بزرگان بزندگی بی مزه رسند، ایشان را مرگ چنان خوش نماید که پدر و مادر را از دیدار فرزند و مادر را به کابین دختر باشد.
- ۸ - و دختری که زاینده بیها بفروشد و پسر پدر و مادر رازند و اندر زندگی کدخدائی از ایشان جدا کند (بگیرد) و برادر کهنتر برادر مهتر را زند، و خواسته ازش بستاند، و برای بدست آوردن خواسته زور گوید و دروغ گوید و زن شوی خویش را بمرگ ارزان بدهد (محکوم بمرگ کند)،
- ۹ - و مردمان نامرد (زن صفت) ناپیدا (گمنام) به پیدائی رسند و زور و گواهی ناراست و دروغ فواخ شود.
- ۱۰ - شب با یکدیگر نان و می خورند و به دوستی روند و روز بگر بجان یکدیگر چاره سازند و بد اندیشند.
- ۱۱ - و اندر آن هنگام بد آنرا که فرزند نیست فرخ دارند، آنرا که فرزند است بچشم خوار دارند و بسیاری مردم به اوزدهگی در بدری (و بیگانگی و سختی رسند.
- ۱۲ - و اندر وای (آتمسفر - هوا) آشفستگی و باد سرد و باد گرم وزد، و براروران (نباتات) کم بیاشد و زمین از بر بشود.
- ۱۳ - و بوم گزندک (زمین لرزه) بسیار باشد و ویرانی بکند و باران بيموقع بارد و آنکه بارد بی سود باریده باشد و ابر بر آسمان گردد.
- ۱۴ - و دبیر را از نوشتن بد آید و هر کس از گفت و گفتار و نوشته پیمان باز ایستد (خودداری کند) .
- ۱۵ - و هر کس که او را اندک بهی (رفاه) است زند گیش بیمزه تر و بتر باشد و کلبه ناکرده (نا تمام - خراب) خانه باشد.
- ۱۶ - سوار پیاده و پیاده سوار باشد . بندگان براه آزادگان روند هر چند آزادی به تمشان مهمان نباشد (ولیکن آزادی در وجودشان یافت نشود).
- ۱۷ - و مردمان بیشتر به فسوسگری (دلفکی) و اوارون کنشی (ناپکاری) گردند و مزه راست را ندانند مهر و دوشارم (دل بستگی - علاقه) ایشان به دهی (درشتی - پستی) باشد.
- ۱۸ - مردم بر نازود پیر شوند، و هر کس از کردار بد خود شاد





باشد و برسدش (ضد فرومند یعنی ارجمند) دارند .
 ۱۹- و شهر شهر و ده ده و روستا روستا با یکدیگر کوشش (ستیزه)
 و کارزار کنند و از یکدیگر چیز بستانند .
 ۲۰- و سترگه و رزد (حریص - طماع) و مرد ستمگر را به نیکی
 دارند و فرزانه و مردم بهدین رادیو دارند و نیز کسی چنانکه باید
 بکام خویش نرسد .



۲۱- و مردمی که بان هنگام بدزایند از آهن و روی سخت تر
 باشند. گرچه از خون و گوشت باشند همانگونه از سنگ سخت تر باشند .
 ۲۲- و نسوس (دلگی) و ریاری (تمسخر) پیرایه باشد
 و هرکس با اهریمن بیگانه است بخویشی او رسد . و مهر دروجی
 (پیمان شکنی) و گناه که اندر آن هنگام کنند،



۲۳- تیز و زود دست بیسخ برسند چون آبی که بدریا بتازد .
 ۲۴- و آتشان ایران شهر به انجام و افسردگی رسند و هیر
 (مال و منال) و خواسته بدست انیران (ناایرانیان) و دروندان (کفار)
 رسد ، و همه بی دین بیاشند .

۲۵- و خواسته بسیار گرد کنند ، و بر آنرا نخورند ، همه بدست
 سرداران بی سود (فرومایه) رسد .

۲۶- و هرکس کاری کند کردار او را دیگری نپسندد . و سختی
 و انائیبه (کاهش - زیان) ایشان از آن برسد ، که زندگی بی بزه شود
 و به مرگ پناه برند .



۲۷- پس اندر زمین خراسان مرد خورد (خرد) و ناپیدائی
 (گنم) بایسار مردم ، اسپ و سر نیزه تیز برخیزد و شهر به چیرگی
 بیادشاهی (فرمانروائی) خویش درآورد .

۲۸- خود میان پادشاهی نایین (ناسرئی) و ناپیدا باشد .

۲۹- پادشاهی (فرمانروائی) همه از ایرانیان بشود ، و به نا
 ایرانیان رسد ، و بسیاری کیش و آئین و گروه باشد ، و او زدن
 (کشتن) یکدیگر را به کرپه (ثواب) دارند و مردم کشتی خوار باشد .
 ۳۰- ترا این نیز گویم که: اندر آن گاه باشد که خداوند پیروزمندی



اندر زمین اروم بسیار شهر و بسی شهرستان گیرد ، و بس خواسته به آوار
 (غنیمت - چپاول) از زمین اروم بیاورد .

۳۱- پس آن خداوند پیروزمند بمیرد ، و از آن فراز فرزندان او
 به خداوندی نشینند .

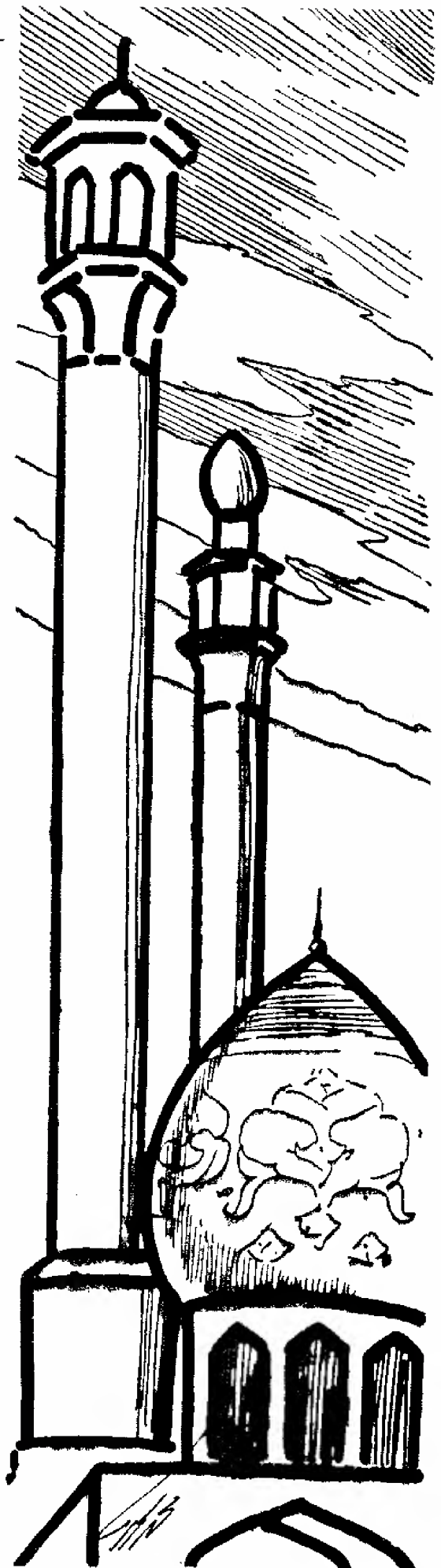
۳۲- و شهر به چیزی پایند . و بس ستمگری و بیدادی بمردم
 ایران شهر کنند ، و بس هیر (مال) همگان بدست ایشان رسد . و پس
 نیز بافسردگی و نابودی رسند .

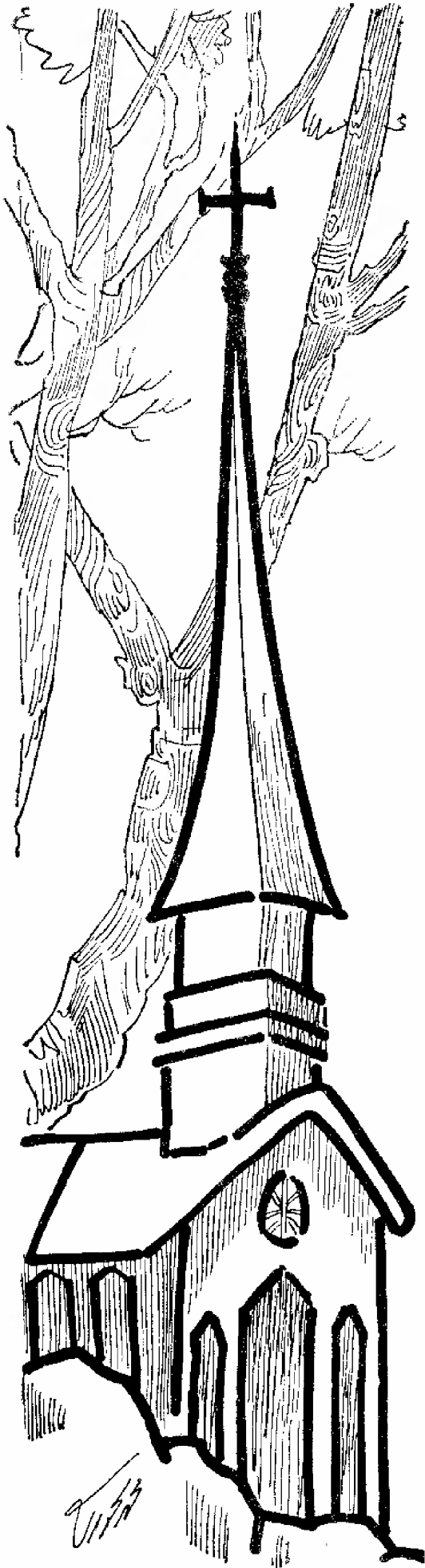
۳۳- و اندر آن هنگام بد ، مهر و آوزم (حرمت) نباشد ،
 ایشان را بهتر از کهر و کهر از بهتر پیدا نباشد ، و آنرا هم پشتگی
 (دستیاری) نباشد .

۳۴- ترا این نیز گویم که : اوی بهتر که از مادر نزاید ، یا
 چون زاید بمیرد و این اند (چند - چنین) بد و دروشک (دغلی) را



- به هنگام سر رفتن هزاره زرتشتان نه بیند.
- ۳۵- و نه بیند آن کارزار بزرگی که باید بشود، آن اند خونریزی، که اندر آن هنگام باید بودن و مردمی در برابر نیمانند.
- ۳۶- آن تازیان با ارمیان و ترکان اندر گمیزند (مخلوط شوند) و کشور بوشفند (شلوغ کنند - تاراج کنند).
- ۳۷- و پس سپندارمذ (فرشته موکل زمین) به اور مزد بانگ کند که: « من این بدو انائیه (زیان) را نتایم، من زیروزیر شوم، و این مردم را زیروزیر بکنم. آب و آتش را بیازارند، از بس موت (آزار و شکنجه) و پیدادی مردم بدان کنند.»
- ۳۸- و پس مهر (سروش مهر) و خشم باهم به پد کفند (برخورد کنند)؛ اندر آن پد کفتن (تصادم) دروجی (دیوی) که و تینگان خوانند و به خداوندی جم بسته شد، (دریند شد) و به خداوندی بیوراسپ (ضحاک) از بند پرست،
- ۳۹- و بیوراسپ با آن دروج همپرسگی (مشورت) داشت. و آن دروج را کار این بود که بر جوردایان (غلات) میکاهید و، اگر آن دروج نبود، هرکس جریبی بکشتی، ۴۰۰ جریب بر گرفتی.»
- ۴۰- در سال ۳۹۶ مهر (سروش مهر) آن دروج بزند، و پس هر که جریبی بکارد، ۴۰۰ اندرانبار کند و اندر آن هنگام سپندارمذ دهان باز کند، بسا گوهر و ایوشوست (ایوکشست - فلزات) پدید آورد.
- ۴۱- پس از کوست (جانب) نیمروز مردی برخیزد، که خداوندی (پادشاهی) خواهد و سپاه گند (چند - دلیر) آراسته دارد، و شهرها به چیرگی گیرد، و بسا خونریزی کند، تا کار به کام خودش بیاشد.
- ۴۲- و پس اقدم (آخر) از دست دشمنان بزابلستان گریزد، و بان کوست (خط - سوی) شود، و از آنجا سپاه آراسته باز گردد. و از آن فراز (بعد) مردم ایرانشهر به ناسیدی گران رسند، و مهتر و کهتر به چاره خواهی (چاره جوئی) رسند، و پناه جان خویش نگرند.
- ۴۳- و پس از آن از نزدیکی بار (ساحل) دریای پنشخوارگر (دریای مازندران و گیلان) مردی مهر ایزد را ببیند، و مهر ایزد بسی راز نهان بان مرد گویند.
- ۴۴- پیغام به پنشخوارگر شاه فرستد که: « این خداوندی کر و کور چرا داری؟ و تو نیز خداوندی چنان کن چنانکه پدران و نیاکان تو و شما کردند.»
- ۴۵- بان مرد گوید که: « من این خداوندی را چگونه شایم کردن که مرا آن سپاه گند (دلیر) و گنج سپه سردار نیست، چنانکه پدران و نیاکان مرا بود؟ »
- ۴۶- آن پیغامبر (فرستاده) گوید که: « بیاور (یقین کن) تا ترا گنج و خواسته از پدران و نیاکانت بیش بسپارم.» او را از گنج بزرگ افراسیاب بیشتر نماید.





۴۷ - چون گنج بدست آورد ، سپاه گند زابل آرآید و بدشمنان

شود .

۴۸ - و چون دشمنان را آگاهی رسد ، ترك و تازی وارومی

بهم آیند كه : « پدشخوارگر شاه را گیریم و آن گنج و خواسته از آن مرد بستانیم ! »

۴۹ - و پس آن مرد چون آن آگاهی شنود ، بایس سپاه گند زابل ،

بمیان ایرانشهر آید ، و با آن مردمان به آن دشت ، چنانكه توگشتاسپ با خیونان سپید (هونهای سفید) به سپید رزور (صحرای سفید) کردی ، با پدشخوارگر شاه کوشش (ستیزه) و کارزار فرآز کند .

۵۰ - و به نیروی یزدان ایرانشهر و فرۀ کیان و فرۀ دین مزدیستان

و فرۀ پدشخوارگر و مهر و سروش و رشن و آبان و آذران و آتشان کارزار اویر (بسیار) شگفتی کنند . و از ایشان بهتر آیند ، از دشمنان چندان بکشند ، كه مره (شمار) نتوان گرفت .

۵۱ - و پس سروش و نیرو سنك پشوتن ، پسر شما را بفرمان

دادار اورمزد از كنگك دز کیان بینگیرند .

۵۲ - و پسر شما پشوتن برود با ۱۵۰ هاوشت (است - طلبه)

كه ایشان پدموزان (جامه های) سپید و سیاه ، و دست (فره ؟ ...) من به درفش ، تا به پارس آنجائیکه آتشن و آبان نشسته اند (برقرارند) آنجا یشت کنند (مراسم دعا بجا بیاورند) .

۵۳ - چون یشت سر برود ، زوهر (چربی یا آب مقدس) به آب

ریزند و آن آتشن را زوهر دهند ، و دروندان (خبیثان) و دیویستان (دیویرستان) را چنان باو سیهند ، (تباه کنند) چنانكه به زمستان سرد برگ درختان بخشكد .

۵۴ - و هنگام گرگ بشود (سرآید) و هنگام میش اندر آید

و هوشیدر زرتشتان به نموداری دین به پدید آید ، و اناثیه (زیان) و دروشك (دروغزنی) سر آید ، و رامش و شادی و خرمی بیاشد .
(پایان در شانزدهم)

۱ - گشتاسپ شاه پرسید كه : پس از آنكه دستوران مینوئی

(روحانی) به ایرانشهر آیند ، و آن اند اوزده (بتكده) را زند ، (ویران) کنند (جهان را از ابادیای (آلودگی) به پاکی و بی آلاشی گردانیده) باشند ، چه هنگام و زمانه رسد ؟ اندر هزاره یک یا چند خداوند و دهد (پادشاه - فرمانروا) باشند ؟ جهان را چگونه راثینند ؟ (اداره کنند) داد دادستان اندر جهان چگونه ؟ به هزاره هوشیدر و هوشیدر ماه و سوشیانس چه آئین باشد ؟

۲ - جاماسب بیتخش گفتش كه : « اندر هنگام هوشیدر ۱۸ خداوند

باشند . اندر آن هنگام پتیاره (آفت - بلا) كم باشد ، دروج (دیو) و گرگ سرده (نوع) به اوسپهد (تباه شود) ، كار دادستان نه از داد بلکه از هات مر (زبردستی) کنند ، سال و ماه و روز كمتر باشد .

۳ - چون از هزاره هوشیدر پانصد سال سر برود ، خورشید دامان

(آفریدگان) را بزند . هوشیدر ماه زرتشتان پدید آید ، و دین را روا

- (رایج) کند ، آز و نیاز سرده (نوع) همه را تباه کند .
- ۴ - پس دیو ملکوس آید ، و آن زمستان ملکوسان کند ، همه دام و جانوران در آن زمستان تباه شوند . پس ورجمکرد (حصار جم) را به او سپهند ، (ویران کنند - بگشایند) و مردم ، ستور و جانور از آن ور (حصار) بیرون آیند ، و جهان را باز بیارایند .
- ۵ - پس (دیو) خشم برود و بیوراسپ (ضحاک) را از بند برهاند ، و جهان را فرازگیرد ، پس مردم بخورد و پس جانور بخورد .
- ۶ - پس اورسزد ، سروش و نیروسنگ را بفرستد که ، « سام نریمان را بینگیزند ! » ایشان روند و سام را بینگیزند ، نیرویشان را چنانکه بود باز دهند . سام برخیزد و بسوی آزی دهاک (ضحاک) شود .
- ۷ - آژ دهاک که سام نریمان را ببندد ، بسام نریمان گوید که : « سام نریمان : هریک دوستیم ، بیاور (یقین کن) تا من خداوند و تو سپه سردار من باشی و این جهان را باهم بداریم ! »
- ۸ - سخن نیوشد (نشنود) و اوگرزی برسر آن دروند (خبیث) زند . آن دروند به سام گوید که : « مرا مزن ! تو خداوند من و من سپه سردار باشم ، این جهان را باهم بداریم ! » و سام سخن آن دروند را نشنود ، وگرزی دیگر برسر آن دروند زند و او بمیرد .
- ۹ - پس هزاره سوشیانس اندر آید . سوشیانس به همپرسه (مشورت) اورسزد رود ، دین ببذیرد ، و بجهان روا کند .
- ۱۰ - پس نیروسنگ و سروش بروند ؛ کی خسروسیاوشان ، توس نوزران و گیوگودرزان و دیگران را با هزار گنج و سردار انگیزند ، اهریمن را از دامان (آفریدگان) باز دارند ، مردمان گیتی همه هم منش (هم فکر) و هم گفتار و هم کردار باشند .
- ۱۱ - اهریمن و گشادگان (زاد ورود) او را بردام اورسزد هیچش کار نباشد . پس دیوآز به اهریمن دراید (هزه درائی کند) که : « تو به دامان (آفریدگان) اورسزد هیچ کاری نتوانی کرد ! »
- ۱۲ - پس اهریمن پیش تهمورس آید : « مرا خورش باید ، خورش من و تو مهان (گران - زیاد) باید داشت ؟ » نشنود .
- ۱۳ - ازین رو اهریمن به آز (دیوآز) درآید که : « برو ، تو همه دیو و دروج و خرفستر (جانوران مودی) و دام من بخور ! » دیوآز برود و همه دام و دهش اهریمن را بخورد .
- سپس گوید که : « سیر نشدم ! » پس دیوآز و اهریمن نزار و ناتوان باشند .
- ۱۴ - پس سوشیانس سه یزش (مراسم مذهبی) فراز کند ؛ نزدیست (نخست) زندگان انوشه ، پس مردگان آورد . چون یزش به هاون گاه (فجر) کند همه مردمان برخیزند ؛ چون یزش به ریبتون گاه کند مردمان زنده شوند ؛ چون یزش به اوژن گاه کند مردمان همه درست و بی دروش (بی رنج) باشند ؛
- ۱۵ - چون یزش به اویسر و ترم گاه کند مردم همه دوگانه



(نرو ماده) پانزده ساله باشند ؛ چون یزش به اوشهن گاه کند *
شهریور همه کوه ها به جهان بتاود ، ایوشوست (فلزات) به همه جهان
باز ایستد ، همه سردم به روی گذاخته بگذرند ، و چنان اویژه و روشن
و پاک شوند که خورشید بروشنی .

۱۶ - اهریمن را بیرون از آسمان بکشند و سرش را ببرند ؛ پس
دام اویژه (خالص) باشد ، مردمان جاودانه ، انوشه و بی مرگ و بی زمران
(بی علت - بی غم) به داد (سن) پانزده ساله باشند ، آنرا چنان باشد
که بکام خواهند .

فرجفت (انجام گرفت) به درود و شادی و راسش .

(پایان در مقدم)

دنباله نخستین

۱ - گشتاسپ شاه پرسید که : « سیج (بلا) گران چندبار ، نیاز
چندبار و برف سیاه چندبار ، تگرگ سرخ چندبار و کارزار بزرگ چندبار
باشد ؟ » .

۲ - جاماسپ بیتخش گفتش ، سیج گران سه بار باشد : یکی
بفرمانروائی بیدادانه دهاک و یکی به آن افراسیاب تورانی و یکی به هزاره
زرتشتان باشد .

۳ - نیاز چهاربار باشد : یکی بفرمانروائی بد افراسیاب تورانی ،
یکی به خداوندی اشکانیان و یکی به خداوندی پیروز یزدگردان ،
و یکی به سر رفتن هزاره زرتشتان باشد .

۴ - گزند گران سه بار باشد : یکی بخداوندی سنجهر و یکی
بخداوندی پیروز یزدگردان و یکی به سر (انجام) هزاره زرتشتان .

۵ - برف سیاه و تگرگ سرخ سه بار باشد : یکی به خداوندی سنجهر
و یکی به خداوندی کی کاوس و یکی اندر هزاره هوشیدران باشد .

۶ - کارزار بزرگ سه بار باشد : یکی به آن کاوس شاه که
با دیوان به برز (بالا - آسمان) ستیزه کرد و یکی به آن شما باخین
سپید (هون سفید) که دین را جادو کرد ، که او را ار جاسپ خوانند
و یکی در سر هزاره زرتشتان باشد که بهم آیند ترک و تازی و اروسی
چون با آن دهبید (پادشاه) ستیزند .

دنباله دوم

۱ - گشتاسپ شاه از جاماسپ پرسید که : به آمدن آن هنگام
پسر من ، دخشه (علامت) و نشان چه نماید ؟

۲ - جاماسپ بیتخش گفتش که : گاه هوشیدر که پدید آید ،
این چند نشان به جهان پدیدار شود :

۳ - یکی اینکه شب روشن تر باشد .

* بدانکه شبانه روز پنج گاه است چنانکه از شش دانگ روز سه دانگ گاه هاون
باشد و یکدانگ و نیم گاه ریتون و یکدانگ و نیم گاه ازیرن باشد و از شب سه دانگ گاه
اویسروتم باشد و سه دانگ دیگر گاه اشهن باشد .

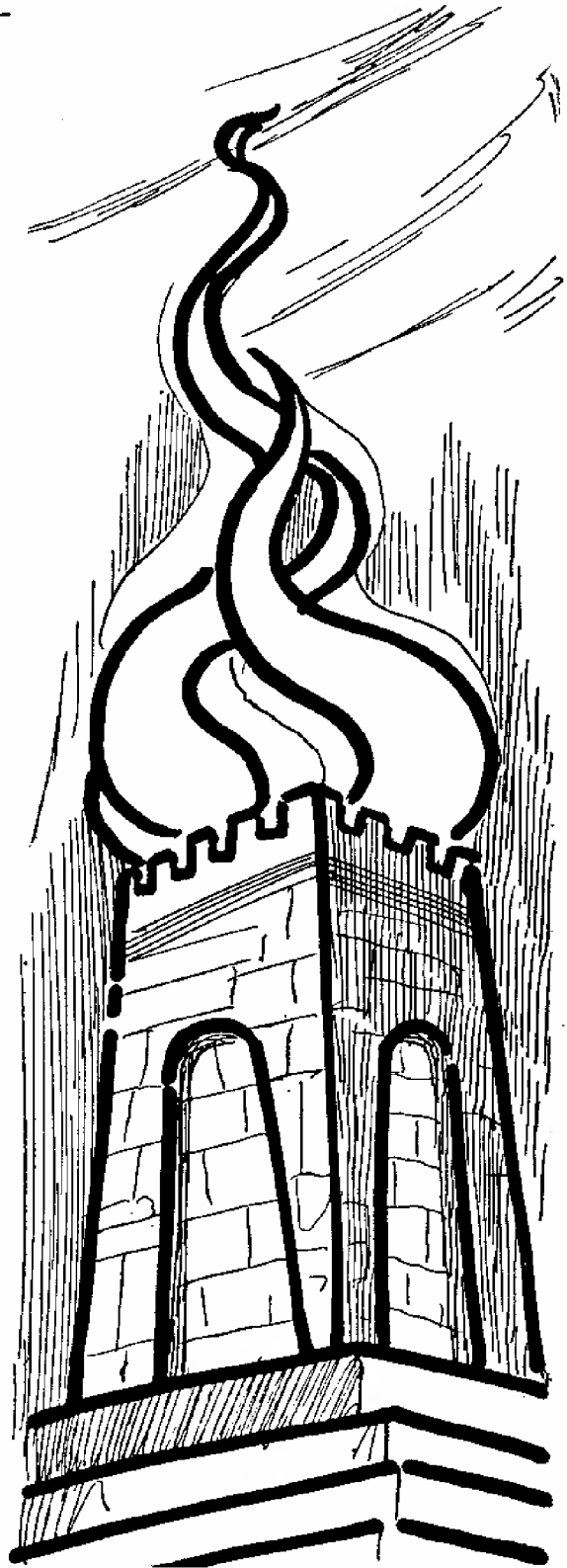
روایات فارسی هرمزیار فرامرز بمبئی ۱۹۳۲ ص ۳۰۰ و نیز بندهش در ۲۵ فقره
۱۰ - ۹ متون پهلوی ترجمه E. W. West دیده شود .



- ۴ - دوم اینکه هفتورنگ (بنات النعش) گاه بهلد (مقر خود را تغییر دهد) و بسوی خراسان گردد .
- ۵ - سوم اینکه درآمد مردمان یکی از دیگری بیشتر باشد .
- ۶ - چهارم اینکه مهران دروجی (پیمان شکنی) که اندر آن زمان کنند ، زودتر و پیشتر (بمقصود) رسند .
- ۷ - پنجم اینکه مردمان خوار فرمانروا تر و چابکتر باشند .
- ۸ - ششم اینکه بتران را نیکی بیش باشد .
- ۹ - هفتم اینکه دروج آزر سهمنا کتر باشد .
- ۱۰ - هشتم اینکه بنده افسون که اندر آن زمانه کنند دوست تر (؟) دارند .
- ۱۱ - نهم اینکه خرفستران (جانوران موذی) ، مانند پلنگ و گرگ چهار رنگ (چهارپا) را زیان بیش باشد .
- ۱۲ - دهم اینکه بد آگاهان بردین دستوران فسوس (مسخره) بیش کنند .
- ۱۳ - یازدهم اینکه آزاردین دستوران روا باشد ، بایشان زور و نا راستی گران گویند .
- ۱۴ - دوازدهم اینکه هاسین (تاپستان) وزمستان گزیدن (تشخیص دادن) نشاید .
- ۱۵ - سیزدهم اینکه دوشارم (دلبستگی) بسیار به کهر ، دهی (درشتی) باشد .
- ۱۶ - چهاردهم اینکه کسانیکه اندر آن هنگام و زمانه زایند بتر و نیز و ما تر (زیرک تر - زرنگ تر) باشند و نیز بزودی بمرگ رسند .
- ۱۷ - پانزدهم اینکه آزر میان (محترمین) به بی آزر می و دروجی و دروغ داوری و زور گواهی بیش کنند مرگ و زمان بزرگ شتاب هفتان (سیارگان) بهمه کشور رسد .
- ۱۸ - پس دستور جهان بیاید و پیغامبر زنده فراز مرزد (دوباره تصفیه کند) .
- ۱۹ - شانزدهم اینکه دو ور (دریاچه) هست به سگستان (سیستان) بکشاید وزره (دروازه) شهرستان را آب ببرد و همه سگستان پر آب باشد .

پایان

ترجمه : صادق هدایت



مرگ

ترا ز دست اجل گمی فرار خواهد بود
قرارگاه تو دارالقرار خواهد بود

اگر تو ملك جهان را بدست آوردی
مباش غره که نا پایدار خواهد بود

به مال غره چه باشی که يك دور روز دگر
همه نصیبه میراث خوار خواهد بود

ترا به کنج لحد سألها نباید خفت
تن تو طعمه هر مور و مار خواهد بود

نیازمندی یاران نداردت سودی
مگر عمل که ترا باز خواهد بود

بسا سوار که آنجا پیاده خواهد شد
بسا پیاده که آنجا سوار خواهد بود

بسا امیر که آنجا اسیر خواهد شد
بسا اسیر که فرمانگزار خواهد بود

بسا امام ربانی و پیشوای بزرگ
که روز حشر و جزا شرمسار خواهد بود

چرا ز حال قیامت دمی نیندیشی
که حال بیخبران سخت زار خواهد بود

بهشت میطلبی و ز گنه نپرهیزی؟
بهشت منزل پرهیزگار خواهد بود

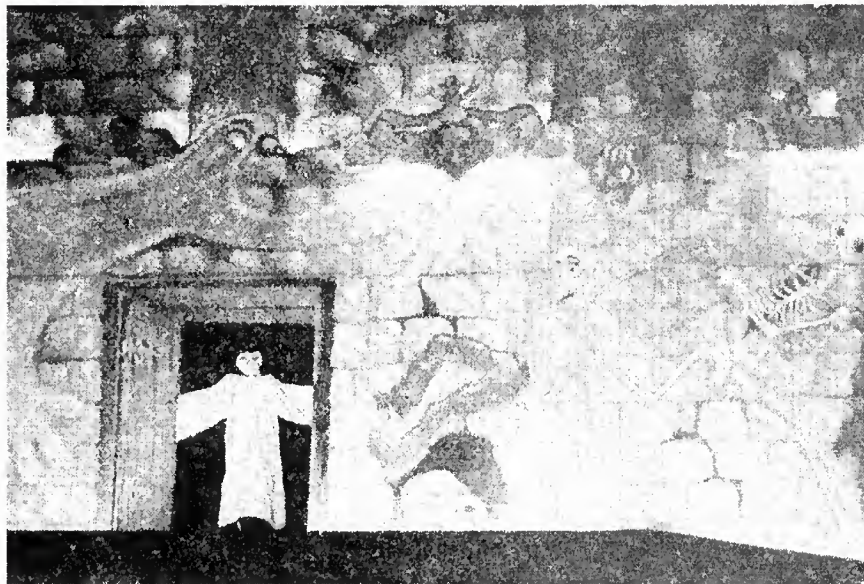
گذر ز باطل و مردانه حق پرستی کن
ز حق پرستی بهتر چه کار خواهد بود؟

به قطره قطره حرمت عذاب خواهد بود
به ذره ذره حلالیت شمار خواهد بود

« سعدی »



مپندار
با این عمل دوزخیان
کاهل بهشتیم
« سندی »



مرگ

تفسیر و توضیح :

متأسفانه نام نقاش تصویر فوق (که از ترکیب چهار رنگ بوجود آمده یعنی چهار بار زیر چاپ رفته است و امید می‌رود که بقدر کافی نزدیک به اصل از آب درآمده باشد) بر ما معلوم نیست و این تابلو نیز مانند سایر تابلوهای این کتاب برحسب تصادف بدست ما رسیده است.

بطوریکه باسانی میتوان تشخیص داد در تابلوی فوق، مرگ که طبق معمول بصورت اسکلتی نشان داده شده، رشته طنابی را برگردن سردی افکنده و با بی‌حرستی آشکار (یا باصطلاح خودمانی تر با اردنگی و پس گردنی) او را بسوی دروازه‌ای که بوسیله دربان سرموزی گشوده شده میراند.

البته وضع نمای خارجی و چهره خارق‌العاده دربان هر بیننده‌ای را به این فکر وامیدارد که در پشت این دیوار عجیب و دروازه شگفت، دنیائی اسرارآمیز باید وجود داشته باشد. از ژست میهمان نوازانه دربان که در رابتماسی گشوده نیز میتوان دریافت که از واردین به همان گونه که شایسته‌اند پذیرائی خواهد شد. اما از چهره عفرتی که از فراز دیوار سرکشیده و بطعمه جدید و تازه وارد خود مینگرد میتوان فهمید که میهمانداران نیز چگونه موجوداتی هستند و رویهمرفته در پشت دیوار چگونه دنیائی باید وجود داشته باشد.

دنیای بعد از مرگ یکی از پیچیده‌ترین اسرار این جهان است و هنوز کسی نتوانسته است کوچکترین راهی به این دنیای تاریک و مرموز پیدا کند و کسی را از آن کوچکترین خبری نیست و «آنها که خبر شد خبری باز نیامد».

اما موضوع دیگری که تصویر فوق پیش می‌آورد مقایسه بین مرگ دشوار و وقت‌انگیز آدمی و مرگ برخی از جانوران دیگر است. مسلماً بین مفهومی که مرگ برای آدمی دارد با آنچه حیوانات درباره آن می‌اندیشند تفاوت فاحشی محسوس است. البته همه موجودات جاندار به زندگی خود علاقه‌مند هستند و تا آخرین لحظه حیات بنا به غریزه ذاتی خود همه گونه کوششی را برای حفظ زندگی خویش بکار می‌برند ولی هیتکه زمان مرگ طبیعی آنها فرا می‌رسد گوئی دیگر موضوع بکلی تغییر میکند و برخلاف آدمیزاد آنها با آغوش باز می‌پذیرند. از آرامش خاطری که جانوران بهنگام ترک این جهان از خود نشان می‌دهند، باید گفت که اگر عقل و هوش آنها کافی نباشد که بدانند مرگ در حقیقت بازگشتی به سوی خالق است، لااقل گوئی مرگ را مقدسه و وصول به دنیای بالاتر و آسوده‌تری می‌دانند. البته کسی دقیقاً از اندیشه‌های جانوران با خبر نیست. غرض این است که مرگ طبیعی برای جانوران آقدر که برای آدمیزاد ترس آور و مخوف است وحشتی در بر ندارد حتی گاه در برخی از حیوانات مرگ با زیبایی خاصی نیز همراه است: مثلاً قو، هنگامیکه مرگ خود را نزدیک می‌بیند بسوی محلی که در آنجا اولین عشق خود را درک کرده بوده است می‌شتابد و سرود خوانان خود را بدست مرگ می‌سپارد. گریه، باحس پیش از وقوع خود، کمی قبل از مرگ بگوشه دنجی پناه می‌برد و دور از دیده دیگران با آرامش خاطر از مرگ پذیرائی می‌کند و معروف است که تا حال کسی مرگ یک گریه را بچشم ندیده است. بهمین نحو قبل پیش از مرگ بسوی محلی که نیاگان و پیشینیان او در آنجا جان سپرده‌اند راه پیمائی می‌کند و بطوریکه شنیده یا جائی خوانده‌ام در آفریقا از اینگونه گورستان جمعی قیلان زیاد یافته شده است. شاید در مورد حیوانات دیگر وضع تقریباً مشابه همین باشد.

مرگ آدمی وحشتناک‌ترین و دل‌غراش‌ترین منظره‌ای است که میتوان اندیشید. وحشتی که مرگ برای آدم یا بمرگ یا گاه برای خویشاوندان و نزدیکان او در بردارد و صفت نشدنی است. شاید بدین جهت که طبق تابلوی فوق، مرگ آدمی همانند مرگ حیوانات نیست یعنی آدمی لذتی را که مرگ در بردارد هرگز حس نمی‌کند بلکه مرگ مانند دژخیمی او را بیرحمانه خفه می‌کند و کشان کشان با وضعی خشونت آمیز به دنیای دیگر می‌راند تا در آنجا به حساب کارهای او رسیدگی کنند.

البته باید بین مرگ یک بدکار و مرگ یک نکوکار تفاوتی قائل شد. در اینخصوص خواننده را به دو تابلوی زیبا و دیدنی که در صفحات بعدی این کتاب چاپ خواهد شد مراجعه می‌دهیم.

در مورد تابلوی مقابل معلوم نیست که آیا نقاش ناظر به مرگ یک بدکار بوده است یا مرگ همه آدمیان را یکسان ندیشیده و همه را با یک طناب خفه کرده است، و یا با اصطلاح معروفتر همه را با یک چوب به جهنم رانده است. اگر چنین باشد دلیل آنرا باید از خود او پرسید. گویا بنظر او دیگر وجود نکوکار و موضوع نکوکاری منتفی است؛ برابر همه فقط دروازه یک دنیا را گشوده‌اند و آن هم دروازه دنیای جهنم است.



نقاشی هدایت - سر لوحه داستان « سایه مقول »



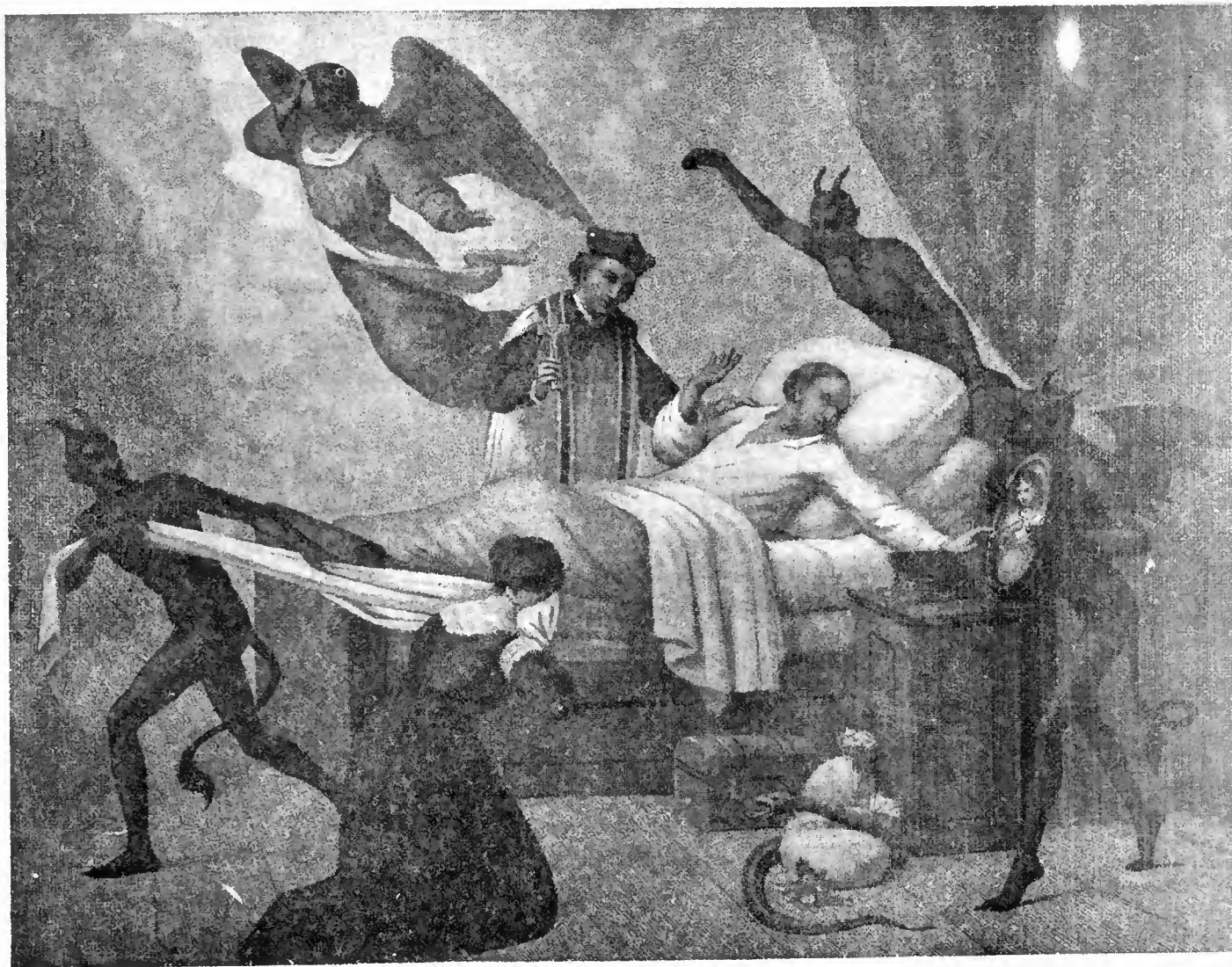
مرگ نکوکار

تفسیر و توضیح :

این دو تابلوی زیبا که روی روی هم چاپ شده یکی بنام « مرگ نکوکار » و دیگری « مرگ بدکار » است . این تابلوها مستغنی از هر گونه تفسیر و توضیحی است و هر بیننده‌ای با اندک تفکر و تعمق میتواند به نکاتی که نقاش در آنها گنجانیده است پی ببرد . از تابلوی « مرگ بدکار » که دارای قطع اصلی بزرگتری است قسمتی که دوزخ و مالکک دوزخ را نشان میدهد بریده شده زیرا تناسب قطع اصلی آن با قطع کتاب ما جور در نیآمده است . البته در موقع مشاهده و مطالعه این تابلو باید در ذهن قسمت بریده شده را منظور داشت .

محیطی که در آن لحظات آخر زندگی مرد نکوکار جریان دارد دارای زیبایی و روحانیت و آرامش خاصی است؛ خانواده او با افسردگی خاطر، به همراه کشیش، در حال نیایش و خواندن دعا برای آموزش او دیده میشوند. گوئی آنها مرگ را حق میدانند و برای بیمار محتضر خود نگران نیستند و به لطف و بخشش خداوند امیدوار هستند. در بالای تابلویز دوتن از پیامبران در آسمان دیده میشوند که گوئی به انتظار ورود بیمار محتضر بوده و برای پذیرائی او نشسته‌اند.

اما بعکس ، محیطی که « بدکار » در آن جان میسپارد محیطی زشت و وحشت انگیز است . این بیمار حتی در آخرین لحظات زندگی خود بجای اینکه توجه خویش را بخداوند معطوف کند و از او طلب آموزش نماید چشمهای خود را به لذات پست و شهوات پلید



مرک بدکار

دنیوی دوخته است (تصویر زنی که در دست عفریت دیده میشود و جعبه جواهرات روی میز که بیمار به آنها توجه دارد اشاره بهمین موضوع است). پای تخت بیمار کیسه پول، که متاعی است کثیف و جنایت انگیز، دیده میشود که دوران مار وحشت آوری چنبره زده است. عیال بیمار ظاهراً در حال ندبه و زاری است ولی بی شک در باطن به انتظار مرگ شوی است و در برابر کیسه پول یعنی ثروت اوست که زانو به زمین زده است. فرشته قبض روح از شرمساری و تأثر صورت خود را با دست پوشانیده دور میشود و وظیفه خود را به عفریت وحشتناکی میسپارد. عفریت دیگری نیز بیمار بدکار را به سوی جهنم میکشاند و با کشیدن ملاقه، باصطلاح زیر پای او را جارو میکند. البته نکات بسیار دیگری هست که میتوان به این توضیحات مختصر افزود ولی متأسفانه در ذیل این تابلو ها محل کافی برای توضیح بیشتر نیست. ضمناً شاید بی سناست نباشد شرحی را که صادق هدایت در باره مرده نکو کار و بدکار در حاشیه کتاب « نیرنگستان » خود از « ارداویراز نامه » نقل کرده است در اینجا نیز آورده شود:

« درستکار سفیده صبح چهارم نسیم خوشبو و ملایمی به مشامش میرسد، دختر دلربای درخشانی به او جلوه میکند. روح مرده با تعجب از او میپرسد که کیست: او شرح میدهد که من نتیجه گفتار و کردار و پندار نیک تو هستم، و برعکس این برای مرده گناهکار اتفاق می افتد. »

در باره دار زوراء

(یا شهری بنام تهران)

در صفحات مختلف این کتاب درباره آدمی و نفس آدمی ، کره زمین ، آفرینش و غیره مطالبی ذکر شده است و جا دارد که در باره شهر طهران نیز که از آن در یکی از روایات مربوط به ظهور اشاره ای رفته است ذکر می آید لذا عین متن روایت مفضل بن عمر به نقل از کتاب سفینة النجات ، علائم الظهور ناظم الاسلام و منتخب التواریخ ، بدون توضیح و تفسیری در زیر نوشته میشود :

« نقل کرده مفضل بن عمر از حضرت صادق (ع) که فرمود :

ای مفضل آیا میدانی کجا واقع میشود دار زوراء ؟ عرض کردم : خدا و حجت خدا بهتر میداند . فرمود ای مفضل بدان بدستیکه در حوالی ری کوهی است سیاه بنا میشود در ذیل آن کوه شهری باسم طهران که دارای قصرهایی است مانند قصرهای بهشت و زنها ی آن شهر مانند حورالعین میباشد ، بدان ای مفضل آن زنها بلبس بلباس کفار و سزین بزینت جبارین میشوند ، و سوار میشوند بزین و تمکین از شوهر نکنند و وفا نکنند کسب شوهرها بر مخارج آنها پس طلاق بخواهند از شوهرها ، و اکتفا میکنند مردها بمردها و شبیه میشوند مردها بزنها و زنها بمردها ، پس اگر خواستی دینت را حفظ کنی در آن شهر سکنی مکن و بنزل و خانه در آنجا اختیار منما برای خاطر آنکه آنجا محل فتنه است ، و فرار کن از آن شهر بسوی قله های کوه و از سوراخ کوهی بسوراخ کوهی مثل روباه و بچه های روباه . »

سفینة النجات - علائم الظهور ناظم الاسلام -
منتخب التواریخ به نقل از بحار

گفتگوی زرتشت

با اورمزد

در باره ظهور و علائم ظهور

ترجمه : صادق هدایت

صادق هدایت در ترجمه متن اصلی تعداد زیادی لغات اصیل پهلوی را بکار برده است که برای بیشتر از خوانندگان قرائت متن را دشوار میکند مانند یزش بمعنی آئین پرستش ، او ارونی به معنی ردیلت ، هاوشت به معنی پیرو دین ، خرفستر به معنی جانوران موذی و بسیاری دیگر. اینجانب برای آسانتر کردن قرائت و روانی متن بجای لغات نامانوس و غیر متداول ، معادل فارسی کنونی را که صادق در ذیل صفحات آورده است قرار داده‌ام. البته علاقه‌مندان برای مطالعه عین ترجمه اصلی و متن کاملتر میتوانند به کتاب « زند و هومن یسن » مراجعه کنند.

ضمناً چند لغت که معنی بسیط فارسی نداشت یا نیاز به توضیح بیشتر در مورد آن بود با نشانه ستاره مشخص شده و در پایان شرح و معنی آنها ذکر گردیده است. قسمتهایی که در داخل (|) گذاشته شده توضیحات شارحین است. ح. ق.

- (۱) زرتشت گفت که : ای دادار جهان ! نشانه دهمین صد سال چه باشد ؟
- (۲) اورمزد گفت که : « ای سپیتامان * زرتشت ، نشانه هرازه تو که به سر رسد روشن کنم :
- (۳) در آن پست ترین هنگام ، یکصد گونه و یکهزار گونه و ده هزار گونه دیوان ژولیده موی از تخمه خشم ، برستند .
- (۴) آن بد تخمان از خطه خوراسان به ایرانشهر بریزند . افزاشته درفش باشند و زین سیاه دارند و موی ژولیده بر پشت دارند ؛ و از نژاد پست ترین بندگان و دروگران « زویش * » و بیشتر مزدورباشند .
- (۵) « ای سپیتامان زرتشت ! آن تخمه و زادورود خشم راین پیدا نیست .
- (۶) آنان بیاری جادو به ده‌های ایران که من اورمزد آفریدم بریزند .
- (۷) آنگاه بس چیزها را سوزند و آلایند و خانه از خانه داران ، ده از دهگانان ، آبادی و بزرگی و بزرگزادگی و راستی در دین و پیمان و زنهار و شادی و همگی آفرینش من اورمزد که دادم و این دین ویژه مزدیستان و آتش بهرام * که به داد برپا شده است (همه) به نیستی رسد و زنگیان و آوارگان پیدا آیند .
- (۸) و آن روستای بزرگ شهر و آن شهر بزرگ ده و آن ده بزرگ دودسانی شود و از آن دودمان بزرگ بیش از استخوانی نماند .
- (۹) « ای سپیتامان زرتشت ! این ده‌های ایران که من اورمزد آفریدم ، به زیان جوئی و بیدادی پیداد برکنند .
- (۱۰) آن دیوان ژولیده موی فریفتار باشند « | چون آنچه گویند نکنند | » و بدترین دین دارند « | چون آنچه نگویند کنند | » .
- (۱۱) ایشان را پایداری در گفتار و پیمان و راستی و آئین نیست و زنهار ندارند ، و بگفته خود استوار نباشند .
- (۱۲) و این ده‌های من اورمزد را که آفریدم به فریفتاری و آزر و فرمائروائی بیدادانه برکنند .
- (۱۳) « اندر آن هنگام ، ای سپیتامان زرتشت ! همه مردم فریفتار باشند . « | بدخواه یکدیگر باشند ؛ | » و مهرورزی بزرگ دگرگونه باشد .

- (۱۴) و آزرم و دل‌بستگی و روان دوستی از جهان بشود.
- (۱۵) مهر پدراز پسر و برادر از برادر برود ؛ و داماد از پدر زن روی بگرداند ، و خواهش مادر از دختر جدا و دیگرگونه باشد.
- (۱۶) « ای سپیتامان زرتشت ! چون دهمین صد سال تو سر برود ، خورشید راست‌تر و نهفته‌تر ، و سال و ماه و روز کوتاه‌تر باشد .
- (۱۷) و سپندارمذ* زمین تنگ‌تر و راه‌ها دشوارتر باشد .
- (۱۸) و مپوه تخم ندهد ، و دانه‌ها از ده هشت بکاهد و دو بیفزاید و آن که بیفزاید رسیده نباشد .
- (۱۹) و رستتیه‌ها و دار و درخت بکاهد ، اگر کسی یکصد میستاند ، نود بکاهد و ده بیفزاید ، و آنکه بیفزاید گوارا و خوشمزه نباشد .
- (۲۰) و مردم کوتاه‌تر زیند و هنر و نیروی ایشان کم باشد ، و فریق‌تارتر و بیدادتر باشند ، و سپاس و آزرم نان و نمک ندارند ، ایشان دریند پرسشی (از یکدیگر) نباشند .
- (۲۱) « در آن بدترین هنگام ، یک مرغ را بیشتر گرامی دارند تا آن مردم دیندار ایران را .
- (۲۲) مزد ایشان به کار کم و کار و ثواب از دست ایشان کم رود ، و همه گونه جدا کیشان بد خواه ایشان باشند .
- (۲۴) و در همه جهان مرده را چال کنند و مرده را بگسترانند .
- (۲۴) و نهان کردن مرده و شستن مرده ، و سوزاندن و بردن مرده به آب و آتش و خوردن مردار را به داد گیرند و نپرهیزند .
- (۲۵) گمان کنند که کار و ثواب بزرگ انجام دهند و راه دروغ پرستی و دوزخ سپرند ؛ و از رذیلت و فرومایگی و گمراهی و خشم و آرز به دوزخ روند .
- (۲۶) « اندر آن هنگام سخت ، ای سپیتامان زرتشت ! « آن پست‌ترین بندگان بخداوندی ده‌های ایران فراز روند .
- (۲۷) « و بیدینان که کستی* به میان دارند ، پس از آن پاکی داشتن نتوانند .
- (۲۸) چه ، به آن پست‌ترین هنگام ، مردار و پیلیدی چنان بسیار باشد که هر کس گام گام بنهد ، به مردار رود .
- (۲۹) یا چون تطهیر کند چون پای از مغاک بیرون نهد به مردار رود .
- (۳۰) یا چون به نسا کنده* آئین «درون»* بچا آورد بی آنکه برسم فراز بگستراند سزاوار باشد .
- (۳۱) یا به آن پست‌ترین هنگام ، شایسته باشد که دومرد عبادت بکنند تا این دین به نیستی و نزاری نرسد ؛ چون از صد ، از هزار و از ده هزار یکی باشد که به این دین گروود ، و نیز آن که بگروود کار دین را انجام ندهد . (چون) آتش بهرام* به نیستی و نزاری رسد ، از هزار یکی را نگهداری کنند و بدان چنانکه باید هیزم و بوی خوش ندهند .
- (۲۳) یا چون مردی برای انجام آئین دین آماده شد هر چند مراسم دین نداند چون بامنش نیک آتش افروزد سزاوار است .
- (۳۳) « خواسته و آزرم همه به جدا کیشان و جدا راهان رسد .
- (۳۴) و ثوابکاران نیک از دودمان آزاد مردان و دانشمندان دین بی پوشش و سر و پا برهنه بروند .
- (۳۵) خردان دختر آزادگان و بزرگان و دانشمندان دین بزنی گیرند .
- (۳۶) آزادگان و بزرگان و دانشمندان دین به شکستگی و بندگی رسند و «زویش»* و خردان به بزرگی و فرومانروائی رسند و آوارگان و خردان به پیشگاهی و فرمانروائی رسند .
- (۳۷) گفتار دینداران و مهره و گزارش قانونگذاران راست ، گفتار راستان و نیز آن پاکان را انگیزش پندارند ؛ گفتار خردان و نارو زندگان و بدکاران و دلقکان و فتوی دهندگان ناحق را راست و باور دارند .
- (۳۸) و بدان سوگند دروغ خورند و به زور گواهی بدان دهند و زور و ناسزا برمن اورسزد گویند .

- (۳۹) « آنانکه به پیشوایان دین و پیروان دین نامبردارند بد خواه یکدیگر باشند و خرده گیری کنند و بد یکدیگر را نگرند ؛ برایشان اهریمن و دیوان دشمنی بیشتر برده باشند .
- (۴۰) و از گناهانیکه مردمان کنند ، از پنج گناه سه گناه پیشوایان دین و پیروان دین کنند و نیکان رادشمن باشند و عبادتی که بپذیرند انجام ندهند و بیم از دوزخ ندارند .
- (۴۱) « و اندر آن دهمین صد سال که هزاره تو پسر خواهد رسید ، ای سپیتامان زرتشت ! همه مردم از پرست و ناسزا دین باشند .
- (۴۲) و ابرکامکار و باد تندرو ، بهنگام و زمان خویش باران نشایند کرد .
- (۴۳) ابر سهمگین همه آسمان را چون شب تار کند .
- (۴۴) باد گرم و باد سرد بیاید و بر و تخمه دانه ها را ببرد .
- (۴۵) باران نیز بهنگام خویش نیارد و بیشتر جانوران زیانکار و اهریمنی بیارد تا آب .
- (۴۶) و آب رودخانه ها و جویباران بکاهد و آنرا افزایش نباشد .
- (۴۷) و ستور و گاو و گوسپند کوچکتر زاینند و بی هنرتر زاینند و بار کم ستانند و سوی کمتر و پوست تنگ تر (باشد) و شیر (ایشان) نیفزاید و چربی کم دارند .
- (۴۸) و گاو ورزا را نیرو کم و اسب تندرو را هنر کم و نکاوری کمتر باشد .
- (۴۹) « و به آن هنگام سخت ، ای سپیتامان زرتشت ! مردمی که کستی به میان دارند ، از بد خواهی فرمانروائی بیدادانه و بسیاری فتوی دهندگان ناهق ، به تنگ آمده زندگی ایشان بایسته نبوده و مرگ آرزو کنند .
- (۵۰) و جوانان و خردسالان بیمناک باشند و ایشان را هوای بازی و رامش از دل بر نیاید .
- (۵۱) « و جشن و رسم پیشینیان جای جای کنند و آن نیز که کنند بدان بی گمان باور ندارند .
- (۵۲) و پاداش از روی داد ندهند و بخشش نکنند و صدقه ندهند و آن نیز که دهند باز بکشند .
- (۵۳) « و آن مردم بهدین نیز که این دین بهی مزدیستان بستایند ، به راه و روش و به جامه ایشان (دشمنان) فراز روند ؛ ایشان به آن دین خویشی نگرند .
- (۵۴) و آزادگان و بزرگان و دهگانان نیک ، از ده و جای خویش از بن جای و دودمان خویش به در بدری شوند ، و از خردان و ناچیزان ، چیز به نیاز خواهند ، و به دریوزگی و آوارگی رستند .
- (۵۵) از ده نفر نه نفر این مردم به سوی باختر تباہ شوند .
- (۵۶) « در خداوندی بدایشان ، همه چیز به نیستی و آوارگی و سبکی و آلودگی رسد .
- (۵۷) سپندارمذ* زمین دهان باز گشاید و هر گوهرو فلز پدیدار شود چون: زر و سیم و روی و قلع و سرب .
- (۵۸) و خداوندی و پادشاهی به بندگان غیر ایرانی رسد ، چون خیونان* ، ترک ، اتور* و توپیذ* ، چون اودرک* و کوهباران و چیتیان و کابلیان و سغدیان و ارومیان* و خیونان سپید سرخپوش به ده های ایران من فرمانروا باشند . فرمان و آرزوی ایشان به جهان روا باشد .
- (۵۹) « پادشاهی از ایشان چرمین کمران و تازیان و ارومیان به ایشان رسد .
- (۶۰) آنان چنان فرمانروائی بد کنند که مرد پرهیز کار نیک و مگسی را کشتن به چشم ایشان هردویکی باشد .
- (۶۱) و پاسداری و تازگی و آبادی و ده و دودمان و خواسته و دسترنج و قنات و رود و جویبار بهدینان ایران ، به این بیگانگان رسد ؛ و مرز و درفش به ایشان رسد ؛ و بکام خشم به فرمانروائی جهان روند .
- (۶۲) و چشم (آزمند) شان از خواسته پرنشود و خواسته جهان گرد کنند ، و زیر زمین نهان کنند .
- (۶۳) و بسا نابکاریها چون غلام بارگی و نزدیکی با زنان بی نماز کنند ، و هواپرستی و کارهای نکوهیده بسیار ورزند .
- (۶۴) « و در آن هنگام سخت ، شب روشن تر و سال و ماه و روز سه یکک بکاهد و سپندارمذ زمین برآید و آفت و مرگ و نیازمندی بجهان سخت تر باشد .
- (۶۵) اورمزد به سپیتامان زرتشت گفت : « این را از پیش گویم .

(۶۶) این گناسینوی دیومنش آنگاه که باید تباه شود ، ستمکارتر و بدفرما نروا تر باشد .
 (۶۷) پس اورمزد به سپیتامان زرتشت گفت که : « به پیشوایان و پیروان دین این یخوان واز یرکن ، به زند و پازند گزارش بیاموز که به جهان فراز گویند : » « که ایشان باید به امید معاد و رستگاری روان خویش ، رنج و زیان و دشمنی این جدا دینان دیو پرستان را بر خود هموار کرده بردباری کنند .
 (۶۸) « ای سپیتامان زرتشت ! بتو نیز این گویم : کسیکه به آن هنگام تن خواهد ، رستگاری روان نتواند ، چه تن فربه و روان گرسنه و نزار به دوزخ خواهد بود ؛ کسیکه روان خواهد ، تنش گرسنه و نزار ، به گیتی شکسته و درویش است و روانش فربه به بهشت . »

« پایان در چهارم بهمین یشت »

(۱) زرتشت از اورمزد پرسید که : « دادارا ! آیا در آن هنگام سخت پرهیز گاران و دیندارانی هستند که کستی بمیان داشته باشند و آئین دین را باشاخه برسم بجای آورند و پیوند خویشی به دودمان ایشان روا باشد ؟ »
 (۲) اورمزد به سپیتامان زرتشت گفت که : « بهترین سردان آن باشد که در آن هنگام سخت ، کستی بمیان دارد و آئین دین به برسم بجا آورد ، گرچه مانند خداوندی گشتاسب شاه نباشد .
 (۳) کسیکه در آن هنگام سخت « ایتها آذیمیده * » و « اشم وهو * » بگوید و یاد کند مانند کسی است که در خداوندی گشتاسب شاه « دوازده هومیست * » را به زهر * انجام میداده است .
 (۴) و کسیکه آئین پرستش را بجا بیاورد و سرود گاتها را بخواند مانند این است که او در خداوندی گشتاسب شاه آئین واج * و سرود گاتها را برگزاده باشد .
 (۵) پرهیز کارترین (مرد) آن باشد که به دین بهی مزدیسنان باشد ، پیوند خویشی بدودمان او رود .
 (۶) اورمزد گفت : « ای سپیتامان زرتشت ! درین نه هزار سالی که من اورمزد دادم ، مردم اندر آن هنگام سخت سهمگین تر باشند .

(۷) چه ، در خداوندی بد ضحاک و افراسیاب تورانی ، مردم در آن هنگام سخت بهتر میزیستند و بیشتر میزیستند ، و ایشان را رنج دشمنی از اهریمن و دیوان کمتر بود .
 (۸) چه در آن خداوندی بدایشان ، در ایرانشهر پنج ده ویران نبود ، چنانکه هزاره تو سر برود ، ای سپیتامان زرتشت !

(۹) چه ، همه ده های ایران به سم اسپ ایشان کسند شود ؛ درفش ایشان تا دریای خزر برسد ؛ بافرمانروائی ستمگرانه جایگاه دین از آنجا ببرند ، و تاخت و تازایشان از آنجا خواهد رسید .

(۱۰) « ای سپیتامان زرتشت ! این را از پیش گویم . »

(۱۱) از موجودات در پرستش آنکس آیدون برتر باشد ، (که عبادت اورمزد بیشتر کند .) (اورمزد از اشوئی * بهمه چیز آگاه است ؛) (اورمزد که از اشوئی آگاه است ، مزد و پاداش کار نیک و ثواب را هر آنچه هست بدهد ؛)
 « پایان در پنجم بهمین یشت »

(۱) زرتشت از اورمزد پرسید که : « دادارا ! چون آنان بی شمار باشند به چه افزار ایشان را تباه توان کردن ؟

(۲) اورمزد گفت که : « ای سپیتامان زرتشت ! چون دیو ژولیده سوی از تخمه خشم پدید آید ، نخست بسوی خوراسان نشان سیاهی پیدا بشود ؛ هوشیدر پسر زرتشت به دریاچه فرزندان زائیده شود .

(۳) درسی سالگی به گفتگوی باسن او موزد رسد ، ای سپیتامان زرتشت !

(۴) کی زائیده شود ؛ (گویند که پدر کی از نژاد کیان باشد و بیاری هوشیدر به هندوستان شود .

(۵) در صد سالگی کام از زنان گیرد ، سپس کی ، چنانکه از نوشته های دینی یرمیاید ، اوزا بهرام ورجاوند خوانند از او بزاید .)

- (۶) « در آن شبی که کمی زائیده شودنشانی بجهان رسد ، ستاره از آسمان بیارد ؛ زندگی پدر آن کی بفرجام رسد ، او را بانوان شاه پیروزند ؛ پادشاه زن باشد .
- (۷) چون آن کی به سی سالگی برسد سپاهی با درفش بیشمار ، سپاهی از هندو و چینی که درفش افراشته دارند ؛ با درفش افراخته و بازین افراخته ، به ناخت و تاز تا بهرود روند ؛ ای سپیتامان زرتشت ! تا در میان دریای بهران روند .
- (۸) چون ستاره اورمزد (مشتری) به اوج بلندی برسد و ناهید را فرود افکند ، لشکر بیشمار با درفش افراشته بیایند و پادشاهی به کی رسد .
- (۹) کسانای ارسبستان و پارس و خراسان گویند ، دسته ای از جانب دریای خزر گویند ، برخی از کوهستان هرات گویند ، و کسانای از تیرستان گویند . |
- (۱۰) و از آن سوی کسانیکه در جستجوی بچه خردسالی باشند پدیدار شود .
- (۱۱) سپس بیاری یکدیگر وزیر یک درفش به ده های ایران آیند و گروه بیشماری از شیداسپ تخمه خشم لشکر سهمناک پیشانی فراخ ، گرگ دو پا ، دیوان چرمین کمر بکشند .
- (۱۲) در کنار اروند سه کارزار کنند یکی به یکی به سپیدر زور و یکی بدشت نهند .
- (۱۳) کسی گوید که بدریاچه سه تخمه باشد ، کسی گوید به سرو تابان باشد و دیگری گوید در پارس باشد . |
- (۱۴) سپاه بیشمار خراسانی با درفش افراشته به پشتی ده های ایران باشند .
- (۱۵) و سپاه بیشماری تا به جایگاه دیوان بتازند ، چنان کشتاری نمایند که هزار زن از پس مردی به بینند و بگیرند .
- (۱۶) ای سپیتامان زرتشت ! ، چون زمان سر برود ، این دشمنان مانند بن درختی که بیک شب سرد زمستانی که برسد و بیک شب برگ بیفکند تباه شوند .
- (۱۷) این ده های ایران را که من اورمزد آفریدم باز بییرایند

پایان قسمتی از درهفتم بهمین یش

- (۱) از بهرام ورجاوند پیداست که با فرهمندی بسیاری فرارسد ووندیدنیم رابه پایگامسؤبدان مؤیدبرگمارد ، و پایگاه دین را به داد و راستی استوار سازد ، و ده های ایران را که من اورمزد آفریدم باز بییراید .
- (۲) آز و نیاز و کین و خشم و هواپرستی و رشک و کفر و بد کرداری از جهان کاسته شود .
- (۳) هنگام گرگان بسر برسد و هنگام میشان اندر آید .
- (۴) و آذر فرنیغ و آذر گشنسپ و آذر برزین مهر را باز به پایگاه خود نشانند و هیزم و بوی خوش از روی داد بدهند .
- (۵) و اهریمن با دیوان و تاریک تخمگان سترده و بیهوش بباشند .
- (۶) پشتون درخشان چنین گوید که : « کشته باد دیو ، و کشته باد پری ! کشته باد دیو دروج و بدی ! کشته باشند دیوان تاریک تخمه ! اورمزد بزرگترین خدای دانا ، با فرشتگان مقرب که خداوندان نیک دانش باشند و فره دین سز دینسان بیفزاید ! و دودمان رادان و راستان و نیک اندیشان بیفزاید ! نیک پیراستار باد پایگاه دین و خداوندی ! »
- (۷) فرارسد پشتون درخشان ، فرارند باویکصد و پنجاه مرد پیرو دین که سمورسیاه در بردارند و تختگاه دین و خداوندی خویش را بگیرند .
- (۸) اورمزد به سپیتامان زرتشت گفت : « این آنست که از پیش گویم : « چون هزاره زرتشتان سر برود آغاز هوشیدران باشد . »

پایان در هشتم بهمین یش

- (۱) پیداست که هوشیدر به هزار و هشتصد سال زائیده شود؛ به سی سالگی به مشورت دینی با من اورمزد رسد و دین بپذیرد.
- (۲) چون از مشورت بیاید، بانگ کند به خورشید که: «بایست!»
- (۳) خورشید ده شبانه روز بایستد.
- (۴) چون چنین شود همه مردم جهان بر دین بهی مزدیستان استوار شوند.
- (۵) فرشته ای به هوشیدر پسر زرتشت بانگ کند که: «ای هوشیدر، پیراستار دین راست! به خورشید بانگ کن که: «برو!»
- (۶) و هوشیدر پسر زرتشت به خورشید بانگ کند که: «برو!»
- (۷) خورشید ورجاوند برود و همه مردم بدین بهی مزدیستان بگروند.
- (۸) اورمزد گفت: «ای سپیتامان زرتشت! این آنست که از پیش گویم که این (پیش آمد) آفریدگان را باز به هستی خویش آورد.
- (۹) و چون نزدیک سررفتن هزاره باشد، پشوتن پسر گشتاسب به پیدائی آید؛ نورالوهیت و تقدس به او برسد.
- (۱۰) آن دشمنان که به دروغزنی فرمانروائی نشسته باشند چون: ترک و تازی و اروسی و ایرانیان بدتر از ایشان که راه چیرگی و ستمگری و دشمنی خداوندی را پویند، و آتش را بکشند و دین را نزار کنند و توانائی و پیروزی از آن ببرند؛ و همه آنها که بدخواه داد و دین را بپذیرند، یا بی دلخواه بپذیرند، آن داد و دین را نابود کنند، تا آنکه هزاره سربرود.
- (۱۱) و سپس چون هزاره هوشیدر ماه آید آفریدگان به هوشیدر ماه بیشتر و نده تر و نیرومند تر باشند و او گوهر دروچ آرا بکشد و پشوتن پسر گشتاسب همانگونه دستور پیشوای دینی جهان باشد.
- (۱۲) و اندر آن هزاره هوشیدر ماهان، مردم در بزشکی چنان زبردست باشند، چنان دارو و درمان بکار آورند و برند که هر چند کسی که رو بمرگ است پس او نمیرد، اگر چه به شمشیر و کارد زند و کشتند.
- (از شماره ۱۳ تا ۲۲ درباره دیوان تابع اهریمن و ضحاک و پیروزی فریدون است.)
- (۲۳) «پس تا من هزاره را به انجام برسانم دروغگوئی و دشمنی از این جهان بشود.
- (۲۴) و سپس سوشیانس باز آفریدگان را ویژه کند و رستاخیز و معاد جسمانی باشد.
- پایان قسمی از در نهم بهمن بت

انجام

فرجام یافت به خوشنودی و شادی و راسخی! بکام یزدان باد! چنین باد! نیز چنین تر باد!

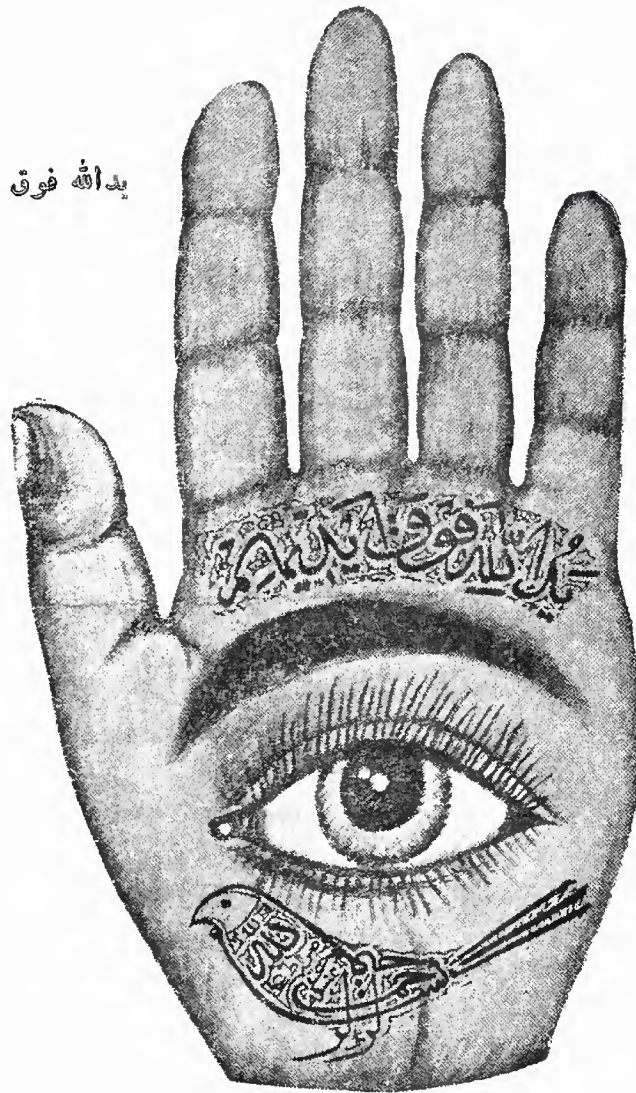
ترجمه: صادق هدایت

معانی لغات

* سپتامان = نام نهمین پدر بزرگ زرتشت است.
زویش = نام خانواده‌ای است که دشمن زرتشت بوده است.
کستی = کمر بند زرتشتیان.
برش نوم = تطهیر - مراسم وضوی بزرگ نه شبه برای کسیکه به مرده آلوده شده است.
نسا کده = جایگاه مخصوصی که مرده را قبل از بردن به دخمه در آنجا میگذارند.
درون = نان مقدس
برسم = شاخه های باریک ... هر گاه خواهند نسکی از نسکهای زند بخوانند یا عبادت کنند چند عدد برسم بدست گیرند . (فرهنگ جهانی گیری)
سپندارمذ - = فرشته موکل زمین و یکی از فرشتگان مقدس و بیمرگ .
آتش بهرام - آتش مقدس که مظهر جسمانی سه آتش بزرگ وحامی همه آتشفهای زمینی است .
اشوئی = پرهیز گاری - تقدس
مردمی که کستی بمیان دارند = مقصود بهدینان یعنی زرتشتیان است .
خیونان = باید به معنی هونها باشد .
اتور = غیر تورانی .
تویبذ = دکتر بیلی Baily تبتی گمان کرده است .
اودرک = دار مستتر حدس میزند نام یکی از قبایل خزر باشد .
ارومیان = مقصود بیزانس است که شامل یونان نیز میشود .
دروند = عموماً در مورد دیوان و مرتدان استعمال میشود .
آذیمیده = دعای زرتشتیان که پیش از خوراك میخوانند .
اشم وهو = دعای کوتاهی که زرتشتیان مکرر میخوانند .
دوازده هومیست = دعائی است که در ۲۶۴ روز به افتخار ۲۲ فرشته میخوانند .
زهر = بمعنی یبه و چربی حیوانی بوده که چهار روز پس از مرگ یک نفر زرتشتی به آتش بهرام تقدیم میشده است .
واج = دعائی است که زرتشتیان قبل و بعد از خوراك زمزمه میکنند .



يد الله فوق ايديهم



دست خداوند برتر از دستهای آنهاست

تصویر فوق یک تصویر ساده و معمولی و حتی عوامانه است و من آنرا از متن یک تصویر مربوط به دعای چشم زخم بریده در اینجا گراور کرده‌ام زیرا منظور اصلی ترسیم کننده آن هرچه باشد من معنی بزرگی از آن استنباط نموده‌ام که درخور توجه و ملاحظه است :

دست خدا بالاتر از دستهای ماست

این دست هم توانای مطلق است و هم بینای مطلق

این استنباط یا تفسیر صرفاً جنبه شخصی دارد و هر کس میتواند هرگونه استنباط یا تفسیر دیگری که سایل باشد از تصویر فوق بعمل آورد. برای جلب توجه بیشتر اضافه میشود که نام خداوند نیز در تصویر فوق بصورت برنده‌ای سمبولیک ظریفانه نشان داده شده است. اخیراً در یکی از فیلمها که بمناسبتی یک لحظه کلیسای کوچک شهرلاس وگاس را نشان داد بنظرم رسید که در بالای محراب آن یک چشم بزرگ که باطراف ناظر و پرتو افکن میباشد بطور برجسته تعبیه شده است ولی بعلمت زود گذشتن پرده مجال تأمل و تشخیص بیشتر نبود. اگر چنین باشد معنی این نشانه یا سمبول معلوم است : خداوند در همه جا ناظر اعمال ماست، یعنی خداوند بینای مطلق است.

« زعالم بیرند تخم بدان
نشینند با کام دل بخردان »
« زراتشت نامه »

زراتشت نامه

پیشگوئی های زرتشت درباره ظهور و هلاکت ظهور

چنانکه در « بهمن یشت » آمده

به انتخاب :
صادق هدایت

« زراتشت نامه » تألیف بهرام بن پژدو، در سنه ۶۴۷
یزدگردی مطابق با ۱۲۷۸ میلادی نوشته شده است. نویسنده
پس از شرح احوال زرتشت، در آخر کتاب ناگهان پیشگوئیهای
زرتشت را چنانکه در « بهمن یشت » آمده است ضمیمه میکند.
این منظومه در (چهارمین نظر) کتاب « دبستان المذاهب »
به نثر گردانیده شده و ضمناً مؤلف ابیاتی از بهرام پژدو نقل
میکند. در سنه ۱۹۰۴ فریدریک روزنبرگ دانشمند روسی،
زراتشت نامه را به همراهی قطعه دبستان المذاهب با چندین نسخه
خطی مقابله و با ترجمه قرائسه و یادداشتهای گرانبهای در شهر
پترزبورگ بچاپ رسانیده است. در اینجا قسمت پیشگوئیهای زرتشت
که گویا همان متن بهمن یشت میباشد نقل میگردد.

صادق هدایت

زراتشت نامه

دور آهن گمخت

هزاره سرآید ز ایران زمین
دگرگون بود کار و شکل همین
بود حکمرانی آن دیو کین
که دین بهی را زند بر زمین
سید جامه دارند درویش و تنگ
جهان کرده از خویش بی نام و تنگ
هرآنکس که زاید بهنگام او
بود اجتری در سر انجام او
نیایی در آن مردمان یک هنر
مگر کینه و فتنه و شور و شر
نه نان و نمک را بود حرستی
نه پیران شانرا بود حشمتی
سرآن را که باشد دلش دین پژوه
زدین دشمنان جاننش آید ستوه
نه بینی در آن قوم رأی و مراد
نیاشد بگفتارشان اعتماد
نه با دین پرستان بود زور و تباب
نه با نیک مردان بود قدر و آب
که با اصل پاکست با دین پاک
همه نام او بکنندش بخاک
کسی کسود آیین بود پیگمان
دروغ و محالش بود بر زبان
همه کار او نیک و بازار تیز
جهانی در افکنده در رستخیز
گرفته همه روی گیتی نسا
نداردش از خوردنیها جدا
در آمیخته جمله با یکدگر
وزین کارکس را نباشد خیر
بناکام هر جا که پی برنهند
چو باشد نسا زو چگونه جهند
جز آرزو نیاز و بجز خشم و کین
نه بینی تو با خلق روی زمین
بجز راه دوزخ نورزند هیچ
نه بینی کسی کو بود دین پیچ
کسی را که باشد بدین در هوا
بود سال و مه کار او بی نوا
ندارند آزر و مقدار او
بود پر خلل روز و شب کار او
پس این دین پاکیزه لاغر شود
همان سرد دیندار کهنتر شود

یزشهای بد مرد باشد روا
چو شد کار و کردارشان بی نوا
بود پرخلل کار آتشکده
صد آتش بیک جای باز آمده
نیابند هیژم نیابند بوی
زدین دشمنانه رسد گفتگوی
نه تیمار داری نه انده خوری
نه پیدا سران بی سران را سری
بسی گنج و نعمت ز زیر زمین
بر آرند آن قوم ناپاک دین
ردانی که در بوم ایران بودند
بفرمان ایشان گروگان بودند
بود چفت آن قوم بی اصل و بن
بسی دخت آزاده و پاک تن
همان پور آزادگان و ردان
بماند غریبان بدست بدان
بخدمت شب و روز بسته کمر
به پیش چنان قوم بیدادگر
چو باشند بی دین و بی زینهار
ز پیمان شکستن ندارند عار
ز ایران زمین و ز نام آوران
فتد حکمرانی بد گوهران
به بیداد کوشند یکبارگی
نرانند جز برجفا بارگی
چو باشد کسی بی بدو راستگوی
همه زرق دارند گفتار اوی
کسی را بود نزدشان قدر و جاه
که جز سوی کثری نباشدش راه
بدانکه هرآنکس که باشد بتر
بود هر زمان کار او خو تیر
گواهی دهندش همه بدروغ
که تازان دروغ اش فزاید فروغ
ندارند شرم از گناه چنین
نه راه دیانت نه آیین دین
بدانکه که آید هزاره بسر
شود کار عالم بشکل دگر
برآید بسی ابر بر آسمان
که باران نبارد بهنگام آن
ز گرمای گرم و ز سرمای سخت
بریزد بسی برگ و بار درخت
ز چشمه بکاهد همه آبها
درآید بهر کار در تابها

که این حال با مؤبدان و ردان بگو تا بگویند با بخردان بدانند هرکس سرانجام خویش بوزند کتفه در ایام خویش بگیتی چو بینند رنج گران بعین بود رامش بیکران چو فرسوده داری تنت را برنج روانت بیاید از آن رنج گنج چو آسوده داری تنت را بناز زناز تن آید روان درگداز حقیقت چنان دان ترا آن سری همان پشت آید کز آید بری ز نیکی بیایی سرانجام نیک ز بدکاری گفت کس نام نیک دگر باره زرتشت پرسید باز زیزدان دارنده بی نیاز کزان روزگار بد بر خطر چه آید زید مرد دین را بسر کسی را که وستا بود بر زبان و یا بند کستی بود بر میان چگونه گذارند با آن گروه روان در عذاب و تن اندر ستوه درون را به برسم چگونه یزند چگونه بخوانند وستا وزند

آسمه کردن زراشت را در آخر هزاره

چنین داد پاسخ جهان آفرین بزرتشت پاکیزه و پاک دین چو رنجش بود مرد دین را تمام در آن روزگار بد و بی نظام نیایش که آنرا بخوانند راست بایستد بجای دوازده هاست بود یش آن روزگار خطر چنان چون همدین بوقت دگر که یک و اج وستا وزند آنزمان همی جای وندید و هادخت دان دگر باره چون سر هزاره بود غم و رنجشان بی کناره بود زسخنی کشیدن تن مرد دین همانا بدانکه بود آهتین نیامد کسی را چنان رنج و تاب بهنگام ضحاک و افراسیاب اگر زندگی شان بود بیشتر هم از نعمت و مال درویش تر پس آنکه چو آید هزاره بسر ز بهدین نماند کسی با هنر

زهرجانب آهنگ ایران کنند بسم ستورانش ویران کنند چو رخ زی پندشخوار گر آورند وز آنجا بگه دین و شاهی برند رسد کار آن بد سگالان بیجان هم آواره گردند از خان و مان چنین بود خواهد که گفتم زراز ز نیک و بد واز نشیب و فراز نماند بیک گونه کار جهان چو بادبست نیک و بد آن جهان

پرسیدن زراشت دگر بار از یزدان

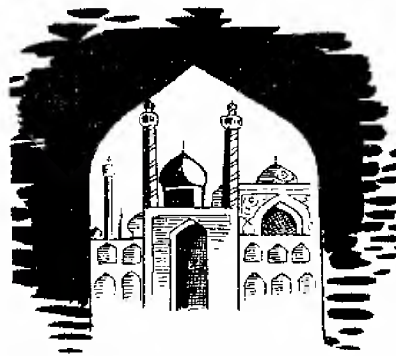
پرسید زرتشت بار دگر ز هرمزد دادار پیروز گز که از بعد این محنت روزگار بود دین به را کسی خواستار شود تازه این رسم و آئین به کند هیچکس یاری دین به سیه جامه را کی نماید شکست چگونه شود دیو ناپاک بست در آن عمر کوتاه و رنج و دراز چگونه شود کار ایشان بساز سرانجام ایشان چگونه بود که بی کار کتفه ز دنیا شود ای آفریننده دادگر ازین حال کن بندگان را خبر که جانم ز تیمار گریان شدست دل از آنده و رنج بریان شدست بدو گفت دادار پروردگار که ای مرد دیندار آنه مدار که کس جاودانه نماند بغم نماند بکس بر دو گونه ستم بگیتی هراتکس که محروم گشت بعین چنان دان که مفهوم گشت دگر آنچه پرسیدی از روزگار که کس دین به را بود خواستار چو آید بگیتی نشان سیاه دگرگون شود ساز و آئین و راه بر آید همه کامه دیو خشم از آن ترک بی رحمت تنگ چشم بدانکه بیاید سپاهی ز روم بداندیش و بد فعل و ناپاک و شوم ایبا جامه سرخ و با سرخ زین یکایک بکردار دیو لعین چو هنگام ایشان بود در جهان پدید آید از چند گونه نشان

زمین خراسان زخم و بخار شود چون شب داج تا ریک و تار شود عالم از باد تاریک قام همان آب روشن شود تیره قام بسی اوفتد در زمین بوم و برز که ویرانی آرد بهر شهر و مرز شود چیره بر خلق آرز و نیاز فزونی بود رنج و درد و گداز بدان وقت هرمزد نیرو کند و ناهید را باز زیر افکند برآیند با یکدگر ترک و روم در افتند درهم چو باد سموم همیدون بیایند قوم عرب برانگیخته شر و شور و شغب تلی کشته گردد زهر دو گروه ز کشته بهر مرز بر کوه کوه زبس گونه کونه درفشان درفش جهانی شده سرخ و زردو بنفش شود مرز ایران سراسر تباہ ز ترک و ز تازی و رومی سپاه همه آذران زی پندشخوار گر برند اندر آن روزگار بتر بندشواری از جایکه برگرند مرآن را بندشوار گر آورند بیارند آذر گشسپ گزین به چیچست گرماب سردان دین نشینند در غار و کوه و کمر نماند کسی در پندشخوار گر نیارد پدر یاد فرزند خویش از آن رنج و سختی که آید به پیش چنین گفت زرتشت پاکیزه رای از آن پس که نالید پیش خدای که گر عمر این قوم نبود دراز بیفتند باری بگرم و گداز نورزند بیهوده باری گناه ندارند دیوان خود را سیاه ز کوتاهی عمرشان پاک نیست کجا مرگ با زندگانی یکیست دگر باره گفت ای خداوند پاک چگونه برآید بدانرا هلاک چو آید برایشان زمانه بسر به بیند از اول نشان ضرر چگونه بود آخر کارشان کجا بشکند تیز بازارشان چنین پاسخ آورد پروردگار بزرتشت پیغمبر روزگار برآید نشان از خراسان سیاه چو آید بوقت و بهنگام گاه

که گردد هشیدر ز مادر جدا
 بدین وقت اندر که گفتم ترا
 چو سی ساله باشد مرآن کاردان
 پذیردش دین و ره راستان
 یکی شاه باشد بهند و بچین
 ز تخم کیان اندر آن وقت کین
 مر او را یکی پور شایسته کام
 نهاده برآن پور بهرام نام
 هماوند باشد مر او را لقب
 زشاهان گیتی باصل و نسب
 گروهیش شاهپر خوانند نام
 بیاید زگیتی بسی نام و کام
 نشان آنکه چون آید اندر جهان
 ستاره فرو بارد از آسمان
 زمانه دهد باب او را بیاد
 بهنگام آبان سه و روز باد
 چو بیست و یکی ساله گردد پسر
 ابا لشکر گشن بسیار سر
 بهرسو بعالم شود تازیان
 بیاید مراد دل از دشمنان
 کشد سوی بلخ و بخارا سپاه
 کند روی کشور زهرسو نگاه
 بسی لشکر آرد ز هند و ز چین
 شه نامور سوی ایران زمین
 درفشان بسیار چینی برند
 شود شاد از دیدنش مستمند
 وز آن پس چو هرمزد بالا کند
 و ناهید را زیر خویش آورد
 بدانگاه بینی که بندد کمر
 یکی مرد دین در پندشخوارگر

ز پارس و خراسان و از سیستان
 یکی لشگر آرد عجب بیکران
 سه گونه درفش درفشان بود
 وز آنجا بیاری ایران شود
 شود لشگر دیو نا پایدار
 بسی خسته و کشته در کارزار
 زکستی دوال و زروم و فرنگ
 ز دیو سیه پوش و گرگ دوزنگ
 بایران باشد سه جنگ تمام
 بسی کشته گردند مردان نام
 همه پارس و شیراز پرغم شود
 بجای طرب رنج و ماتم شود
 بیاید پس آنکه شه سرفراز
 ابا خصم ایران شود کینه ساز
 چو دانسته باشد ز کار فلک
 بر آردش دشمن ز قعر سمک
 به نیروی دادار پیروزگار
 بر آرد از آن بد فعالان دمار
 چنان گردد احوال آن روزگار
 کجا زن بیاید زخانه هزار
 بگردند هرسو بازار و کوی
 زبی مردی ایشان شده مردجوی
 هرانگه که بیند مردی براه
 تعجب بمانند در وی نگاه
 زبی مردی آیند نزدیک مرد
 بدان تا بچویند درمان درد
 زمانشان چو آید حقیقت بسر
 بود چون درختی پر از برگ و بر
 که آید بیک شب بدو باد سرد
 شود برگ و بارش چو از باد گرد

فرستم سوی گنگدز اگهی
 بنزد پشترین مروش بهی
 کمر بندداز بهر شاهی و دین
 پس آنکه بیاید بایران زمین
 پشوتن بیاید به نیروی من
 جهانرا بشوید زبندگوی من
 اباوی سه پنجاه مرد هم
 پس آنکه کند یزدان تمام
 شود اهرمن جنگ را چاره گر
 ابا نره دیوان پرخاشگر
 از اهریمنان لشکر بیکران
 بیایند نزد پشوتن دمان
 چو آوازا دوخت و وستا وزند
 از آن مؤبدان وردان بشنوند
 دوارند دیوان ز ایران زمین
 سراسیمه گردند مانده حزین
 بیاید پس آن شاه فرخته نام
 که بهرام خواند ورا خاص و عام
 بگیرد سر تخت و تاج شهان
 جهان را رهاند از آن گرهان
 نشیند ایا مؤبد مؤبدان
 به پیش اندرش بخردان وردان
 همه آذران زود باز آورند
 بروبر بسی وقف ساز آورند
 نشاند چون شاه برگاه خویش
 شود گرگ درنده مانند میش
 ز عالم ببرند تخم بدان
 نشینند با کام دل بخردان



منابع :

الملاحم
بحار الانوار
خطبة البيان
المجالس السنیه
الزام الناصب
روضۃ الکافی
حکمة البالغه
عقاب الاعمال
روح البیان
جامع الاخبار
الجرائد السبعه
المتقم الحقیقی
البواقیت
بشارۃ الاسلام
الاشاعه فی اشرط الساعه
اربعین شیخ بهائی
حیات الحیوان
من لا یحضره الفقیه
تفسیر روح البیان
عقود الجواهر
مکاشفة القلوب
سفینة النجات
علامہ الظہور ناظم الاسلام
منتخب التواریخ
المنائب والمصائب
الخبائر الغیبیہ
الوسائل
ارشاد القلوب
انجیل متی
انجیل لوقا
شاهنامہ
مظاہر الانوار
نجم ثاقب
حواشی حلیۃ المتقین
تبصرۃ العوام
حق الیقین
کتاب اشعیاء نبی

پیشگوئی های

پیامبران بزرگ و امامان بحق

وروایت های راویان مؤثق

از منابع اسلامی و سایر منابع

در باره ظهور و علامت ظهور

مرد آورده :

صاوق ہدایت

و

حرفایان

اخبار و احادیث

مطالبي که در صفحات آینده بنظر خوانندگان میرسد، همانطور که از عنوان آن نیز فهمیده میشود، شامل اخبار و احادیثی درباره ظهور و علائم ظهور از منابع اسلامی و برخی منابع دیگر است. برای سهولت مطالعه، مطالب مزبور به دو قسمت متمایز تقسیم شده است. قسمت اول شامل متن نسبتاً کامل اخبار و احادیثی است که از کتاب معروف «الملاحم» به نقل از کتابهای معروف اسلامی انتخاب شده و قسمت دوم قطعاتی از اخبار و احادیث است که صادق هدایت بمنظور مقابله و مقایسه با متن «بهمین یش» یا «زند و هومین یسن» که از پهلوی ترجمه کرده، گرد آورده است.

قسمت اول که بمنظور کاملتر کردن متن این کتاب بوسیله اینجانب انتخاب و نقل شده شامل در حدود چهل حدیث معتبر است که مؤلف کتاب «الملاحم» آنها را از کتب معروف نقل کرده است. کسانی که به متن عربی این اخبار و احادیث علاقه مند باشند میتوانند مستقیماً به کتاب مزبور مراجعه کنند.

البته اخبار و احادیث درباره ظهور از هزار متجاوز است در اینجا ما نقل آنهایی را مناسب دیدیم که صرفاً درباره نشانه های ظهور باشد و بسایر اخبار و احادیث نظر نداشته ایم*
خوانندگان ذی علاقه میتوانند ضمناً متن این اخبار و احادیث را با متن جامع نام و قسمتهایی از «بهمین یش» که در کتاب حاضر نقل شده است مقابله کنند.

باید گفت که قسمت اول رویه رفته متن نسبتاً جامع و کاملی است در باره ظهور و علائم ظهور که از منابع مهم اسلامی میتوان بدست آورد. با مطالعه این قسمت خوانندگان چندان نیازی به مراجعه به سایر کتابهایی که با عناوین مختلف درباره ظهور و علائم ظهور منتشر میشود ندارند زیرا اینجانب برخی از آنها را مطالعه و مطابقت کرده ام و مشاهده شده است که غالباً بر اساس همین اخبار و احادیث اصلی تألیف شده اند منتهی مؤلفین بسلیقه و زعم خود مطالب را تنظیم و تلفیق نموده و تقسیم بندی کرده اند و گاه نیز تفسیرات و تعبیراتی از خود بدان افزوده اند.

اما قسمت دوم که بوسیله صادق هدایت گرد آورده شده چون به مناسبت مطابقت و مقایسه برخی از متون کتابهای اسلامی و غیره با متن کتاب های پهلوی بوده است لذا طبعاً قطعات انتخاب شده بریده بریده است و مطالب غالباً ترتیب و توالی معینی ندارد زیرا کار صادق هدایت صرفاً یک کار تحقیقی و تنجیحی بوده است. البته اخبار و احادیث دیگری نیز بوسیله او گرد آورده شده که با درهای دیگر بهمین یش و مطالب دیگر آن ارتباط دارد که از نقل آنها خودداری کرده ام. ولی با نقل اخباری از کتاب «الملاحم» متن کامل تر و جامعتری که مطالعه آن از حوصله خوانندگان عادی که نظر تحقیق و تتبع ندارند خارج نیست بدان افزوده شده است.

مستأفانه نسل کنونی علاقه و توجهی به اینگونه مسائل و مطالب ندارد و تحقیقات و مطالب مربوط به عقاید دینی و مذهبی برای آنها غالباً کسل کننده است و با اینکه بیشتر کوشش آنها با تلافی وقت و با مطالعه کتابهای بی ارزش مصروف میشود در برنامه زندگی خود محلی برای مطالعه کتب مذهبی قائل نمیشوند و بخواندن اینگونه کتب رغبتی از خود نشان نمیدهند چنانکه اکنون که دوازده سال است از مرگ صادق هدایت میگذرد هنوز همه کتابهای پهلوی او تجدید چاپ نشده است مثلاً کتاب «گزارش گمان شکن» (شکندگمانی و بیچار) که کتاب بسیار جالبی در مقایسه چهار دین بزرگ است جز یکبار آنهم در زمان حیات او در نسخه های محدود دیگر بیچاپ نرسیده است علت اصلی این است که ناشر طایبان چندان برای اینگونه کتابها نمی بینند و بعد از اینکه متن های پهلوی کم خریدار است تجدید چاپ آنها را بتعویق انداخته است. شاید در آتی نزدیک بتوانیم همه متن های پهلوی صادق را یکجا و در یک جلد منتشر کنیم.

اینکه اخبار و احادیث بدون هیچگونه اظهار نظر و بحث و تفسیری ذکر شده است بدین جهت میباشد که این کار محتاج فرصت خاص و جداگانه ای است. خوانندگان گاهی که به این رشته از مطالعات و تحقیقات علاقه مند میباشند میتوانند با مراجعه به کتابهای گوناگون هر یک از اخبار و احادیث مربوط به ظهور را با آنچه در پیشگوئیهایی زرتشت و در بهمین یش و زرتشت نامه و غیره آمده است مطابقت و مقایسه کنند و تفاوت و تناقض و تشابه آنها را تشخیص دهند و مطالب آنها را تفسیر و تعبیر نمایند.

* مثلاً روایاتی که قائم (ع) را فرزند امام حسن عسکری معرفی کرده بالغ بر ۱۴۶ حدیث است درباره طول غیبت ۹۱ حدیث و درباره اینکه وی نهیم فرزند حسین بن علی است ۱۴۸ حدیث، درباره اینکه حضرت قائم دنیا را پراز علق و داد خواهد نمود ۱۲۳ حدیث و در طول عمر قائم ۳۱۸ حدیث و درباره ولادت او ۲۱۴ حدیث موجود است البته بدون دعوی استقصاء.

قسمت اول

جابر بن عبدالله انصاری روایت میکند که حجة الوداع را با پیغمبر خدا (ص) بجا آوردم چون آن سرور واجبات حج را بجا آورد برای وداع کعبه آمد حلقه در را گرفت، و به بلندترین آواز خود فرمود: ای مردم! اهل مسجد و بازاریان گرد آمدند. فرمود: چیزهاییکه پس از من واقع می شود بیگویم، بشنوید حاضرین بغائبین برسانند، خدا رحمت کند شما را بدانند که مثل شما در این روز تائیکصد و چهل سال مثل برگی است بی خار، سپس بیاید زمانیکه تادویست سال مانند برگ خاردار است، پس از آن زمانی بیاید که چون خارهای بی برگ میباشد در چنین زمانی دیده نمی شود مگر حاکم بی داد گر و توانگر بخیل و عالم راغب بمال و فقیر دروغگو و بی مردم بدکار و بیجه بی بند و بار وزن احمق و سست.

پس از آن رسول خدا (ص) گریست. سلمان بر پا خاست عرض کرد ای رسول خدا در چه وقت اینها واقع خواهد شد؟ فرمود: ای سلمان و تنبیه علماء شما کم شوند، و خوانندگان قرآن از بین بروند و زکوة را بمستحق ندهید، و منکرات را آشکار ساختید، و صدای شما در مساجد بلند گردید، دنیا را بالای سر و علم را زیر پا گذاشتید، و سخن دروغ گفتید، و غیبت را میوه مجالس قرار دادید، و حرام را غنیمت شمردید، بزرگان را بکوچکانتان رحم نکردند، و کوچکان بزرگان را محترم نشمردند، پس در این وقت نازل می شود لعنت بر شما و قرار میدهد آسب شما را در بین خودتان، و از شما دین جز لفظ نیست، چون دارای این خصایل شدید منتظر باد سرخ و مسخ شدن و سنگسار گردیدن باشید، تصدیق این مطلب در قرآن خداوند است که میفرماید: بگو، اوست توانا که برانگیزد بر شما عذابی از فوق شما و یا از زیر پای شما، و یا شما را لباس حربی بپوشاند که بروی یکدیگر شمشیر بکشید، نظر کن که ما چگونه آیات را زیر و رو میکنیم باشد که رموز را بفهمند.

پس عده ای از صحابه بر پا خاستند عرض کردند ای پیغمبر خدا در چه وقت اینها واقع میشود؟ فرمود: زمانی که نماز را ناخیر اندازند، و بیروی از شهوات نمایند، و میگساری کنند، پدران و مادران را دشنام دهند، حرام را سود و زکوة را زیان دانند، مرد از زن خود اطاعت نماید و همسایه را آزار کند و صلوة رحم و مهربانی بزرگان از بین برود، حیاء کوچکان کم شود، بنیاهای رامحکم سازند، برندگان ستم نمایند، از روی هوا گواهی دهند، و حکم بناحق نمایند، فرزند پدر خود را دشنام دهد، و بربرادر خود حسد ورزد، و با شریکان بخیانت معامله آند، وفا کم شود، زنا فراوان گردد، مردان خود را بلباس زنان زینت دهند، و پرده حیاء ایشان سلب گردد، تکبر مثل سم در قلوب آنها راه یابد، نیکبها کم شود، بیادگری فراوان گردد، بزرگان را توهین نمایند، مدح را بمال طلب نمایند، مال را برای غناء اتفاق نمایند.

بسیب اشتغال بدنیا از آخرت بازمانند، و زرع کم و طمع و هرج و مرج زیاد شود، مؤمن خوار و منافق عزیز گردد، مساجد آنان باذان معمور است و دلای آنها از ایمان خالی است، بقرآن استخفاف نمایند، و هر پستی و زبونی را بمؤمن میرسانند، و در آن زمان است که صورتشان صورت آدمی و دلای آنها دلای شیاطین است سخن های آنها از غسل شیرین تر و دلای آنها از حنظل تلخ تر، آنها گرگانی هستند که لباس برتن کرده اند، روزی نیست مگر اینکه خودتند تبارک و تعالی میفرماید، آیا در حق من مغرور میشوید، یا بر من جرئت میورزید، گمان کرده اید که شما را بیهوده آفریده ام، و شما بسوی ما مراجعت نمی نمائید، قسم بعزت و جلال خودم اگر نبود آنکسانیکه مرا با خلاص بندگی میکنند مهلت نمیدادم کسی را که نافرمانی مرا میکنند یکچشم بهم زدن، و اگر نبود و زرع بندگان و زرع پیشه ام هر آینه قطره ای باران از آسمان نیسپاریدم و برگ سبزی نمی رویانیدم، بسی شگفت است از قومی که دارا ایشان آنان را مشغول داشته و دارای آرزوهای دور و درازی هستند در حالیکه اجل ایشان نزدیک است، و ایشان بمجاورت خدای خود طمع دارند، اما جز بعمل بان نمیرسند و عمل تمام نمی شود جز بقتل و خرد.

بحار الانوار جلد ۱۳ ص ۱۷۰

* * *

این عباس میگوید: حجة الوداع را با پیغمبر اکرم بجا آوردیم آنحضرت در حلقه خانه کعبه را گرفت سپس بسوی ما توجه نمود و فرمود آیا شما را خبر ندهم با شرایط ساعة؟ نزدیکترین افراد رسول خدا سلمان بود عرض کرد: آری. فرمود: از شرایط قیامت ضایع کردن نماز و بیروی کردن شهوات و میل بهوی و احترام نوانگران و فروختن دین بدنیا، دل مؤمن در آن روزها آب میشود. چنانکه نمک در آب ذوب شود. از دیدن منکرات و نداشتن قدرت از جلوگیری آن. سلمان عرض کرد: ای پیغمبر خدا این شدنی است؟ فرمود آری سوگند بآنکسیکه جانم در دست اوست، ای سلمان در آن زمان بعهده گیرند امور آنان را مردان بیادگرووزرائی فاسق و دانشمندان ستمگر و امانه خیانت گر. سلمان عرض کرد: این شدنی است؟ فرمود: آری بخدا سوگند، در آن روزها کارهای خوب را زشت و کارهای زشت را خوب و انمود میکنند و امین خائن و خائن امین محسوب میشود، دروغگورا تصدیق و راستگورا تکذیب مینمایند. سلمان عرض کرد: این شدنی است؟ فرمود: آری سوگند بان کسیکه جانم در دست اوست، ای سلمان آنزمان زنان فرمانروائی خواهند کرد و مشورتها با کثیران خواهد بود، بیجهها بر بنا بر بالاروند، دروغ را شوخی، زکوة را ضرر می شمارند، غارت را سود میدانند، فرزند بر پدر جفا و بر رفیق خوبی میکنند، ستاره دنباله دار طلوع میکند.

سلمان عرض کرد: ای رسول خدا اینها شدنی است؟ فرمود: آری بحق آنکسیکه جانم در دست اوست. در آن زمان زنان در بازرگانی شرکت خواهند کرد، باران فراوان میبارد و مردان محترم بخشم می آیند، مستمندان را پست می شمارند، بازارها بهم نزدیک میشود، یکی گوید فروش نکرده ام، دیگری گوید، سودی نبرده ام خدا را سئمت میکنند. سلمان عرض کرد: اینها همه واقع شدنی است؟ فرمود: آری سوگند بآنکسیکه جانم در دست اوست. در همان روزها است که قومی بر مردم حکمرانی میکنند که اگر مردم سخن گویند آنان را میکشند و اگر حرف نزنند مال آنها را مباح می شمارند، احترام آنها را بزیر پا میگذرانند، خونهای آنها را میریزند و دلای ایشان را پراز بیم مینمایند، نمی بینی آنها را مگر ترسان و بلرزان و هراسان. سلمان عرض کرد: اینها واقع میشود؟

فرمود: آری قسم بانکسیکه جانم بدست اوست در آنوقت چیزی از مشرق و چیزی از مغرب میگیرند، و با این وضعیت بر امت من حکومت میکنند. وای بر ضعیفای امت من از آنها وای بر آنها از خدا، رحم بر کودکان نخواهند کرد و بزرگان را احترام نگذارند، گناهکاران را عفو نمیکنند، هیکل آنها هیکل آدمیان و دلهای آنها دل دیوان است.

سلمان عرض کرد: ای رسول خدا این ها شدنی است؟ فرمود: آری سوگند بانکسیکه جانم در دست اوست، در آنروزها است که مردان بمردان و زنان بزنان اکتفا کنند و بر غلامان میل کنند همچنانکه بر دوشیزگان میل مینمایند، مردان شبیه زنها و زنها شبیه مردان میشوند و زنها سوار مرکب میشوند، لعنت خدا بر آنها باد.

سلمان عرض کرد: ای رسول خدا اینها هم شدنی است؟ فرمود: آری سوگند بخدا. در آنزمان مساجد را مثل معابد یهود و کلیساها زینت کنند و قرآنها تزئین دهند، مناره‌ها را بلند سازند، صفهای جماعت زیاد، دلها بایکدیگر کینه ورزانیها دورو باشد. سلمان عرض کرد اینها شدنی است؟ فرمود: آری قسم بانکه جانم در دست اوست، در آن زمان مردان است من خود را بطلا بیاریند و لباس ابریشم و دیبا برتن کنند، پوستهای پلنگان را خرید و فروش میکنند.

عرض کرد سلمان: ای رسول خدا اینها شدنی است؟ فرمود: آری سوگند بانخدائیکه جانم در دست اوست، ای سلمان در آنروز ظاهر می شود سود پول بسفته بازی و برشوه معامله کنند، دین را پست شمارند دنیا را عالی دانند. گفت سلمان: ای رسول خدا اینها شدنی است فرمود؟ آری: سوگند بان خدائیکه جانم در دست اوست، در آن زمان طلاق فراوان میشود، وحدی افامه نمی شود. و بخداوند از عمل آنها زبانی نچیرسد. عرض کرد سلمان: ای رسول خدا اینها هم شدنی است؟ فرمود آری قسم بخدائیکه جانم در دست اوست، ای سلمان در آن زمان تار و ساز آشکار گردد و اشرار است من فرمانروائی کنند.

سلمان عرض کرد: اینها شدنی است؟ فرمود: آری قسم بان خدائی که جانم در دست اوست. ای سلمان در آنروز توانگران است من حج میکنند برای تفریح، اواسط آنها برای تجارت و فقرای آنها برای ریه و یاد میگیرند قرآن را برای غیر خدا و او را در آلت طرب میخوانند و نفقه میکنند برای غیر خدا و زیاد میشود اولاد زنا و قرآن را بغنا خوانند و دنیا با هم مباحات می کنند. سلمان عرض کرد این ها شدنی است؟ فرمود: آری سوگند بان کسیکه جانم در دست اوست ای سلمان اینها در زمانی است که حرمت کسی را محفوظ ندارند و سرمایه کسب دروغ باشد، پدها بر نیکان مسلط شوند دروغ فراوان و لجاجت ظاهر گردد و تنگدستی زیاد شود، و لباس بریکدیگر مباحات کنند، باران در غیر موسم بیارد، تار و طنپور را مستحسن شمارند، امر بمعروف و نهی از منکر شوند، مؤمن در آن زمان از کنیز خوارتر گردد، قرآن خوانان و عابدان را ملامت نمایند، اینگونه مردمان در ملکوت آسمانها بنام پلیدان و ناپاکان یاد می شوند.

سلمان عرض کرد: ای پیغمبر خدا این ها شدنی است؟ فرمود: آری ای سلمان، سوگند بان کسیکه جانم در دست اوست. هیچ توانگر بر بیوائی بیتوا نمیترسد، مسائل در بین جمعیت کسی را پیدا نمیکند پولی را بکف او بگذارد، سلمان عرض کرد: آیا حتماً شدنی است؟ فرمود: ای سلمان سوگند بان کسیکه جانم بدست اوست، در آن زمان رویضه تکلم میکند، سلمان عرض میکند پدر و مادرم فدای تو باد رویضه چیست؟ فرمود کسیکه در امور مردم سخنرانی کند که شایسته آن نباشد، یک چنین مردمی جز اندکی درنگ نخواهند کرد که زمین مانند گاو تر عریه می کشد. این عریه زمین چنان عمومی خواهد شد که هر قومی گمان برد این صدا در ناحیه آنها است، پس مردم آتقدر مکث میکنند که خدا می خواهد، سپس در مدت مکث رویه نکت میروند. پس زمین برای آنها پاره‌های دل خود را بیرون میریزد از طلا و نقره. سپس بستونها اشاره کرده فرمود: مثل چنین روزی است که طلا و نقره از ارزش می افتد، این است معنی قول خداوند تبارک و تعالی: « فقد جاء اشراطها »

بحار الانوار جلد ۳ ص ۱۷۸

* * *

بعد از تقاضای سائلین از حضرت امیر اینکه بیان فرماید از آینده فرمود: بد رستیکه شنیدم از برادرم رسول خدا (ص) که فرمود جمع میشود در امت من صد خصلت که در غیر آنها جمع نمیشود، عرض کردند سوگند سیدهم ترا به رسول خدا (ص) بیان کن از برای ما چیزها تیرا که در طول زمان واقع میشود. فرمود: خبر میدهم شما را از حوادث بعد مردنم تا خروج قائم (ع) که از ذریه من است، از اولاد پسر حسین (ع) در آخر الزمان، تا از حقیقت حال خبردار شوید. سؤال کردند چه زمانی اینها واقع خواهد شد؟ فرمود: چون مرگ دانشمندان را از بین ببرد و امت محمد نماز از دست بدهند و از هوی پیروی نمایند و امانات نگهداران کم و خیانات پیشگان فراوان شوند، میخوارگی رواج و دشنام بر پدران و مادران را شعار خود نمایند و نماز و مساجد بواسطه کشمکشها برداشته شده باشد و قرار داده شود همخانها و مجلس خوراک، و بدیها زیاد و نیکیها کم گردد و دین ها نایاب.

این روزگار زود گذرد، سال چون ماه، و ماه چون هفته و هفته چون روز و روز چون ساعت گذرد. و باران بفروانی بارد. اهل آنزمان دارای صورتهای نیکو و سیرتهای پستند، کسیکه آنان را ببیند خوشش آید و کسیکه با آنها معامله کند ظلمش میکنند، روی آنها روی آدمیان و دل ایشان از دل شیاطین است. آنان از صبر تلختر و از مردار بد بوتر و از سنگ نجس تر و از رویاهسکاو تر و از اشعث طماعتر و از بیماری جرب چسبنده ترند، در ارتکاب بدیها نهی کسیرا نمی پذیرند، چون با ایشان سخن گوئی تکذیب نمایند، اگر بانها امانت بسیاری خیانت نمایند، و اگر بانها پشت نمائی غیبت نمایند و اگر مال بسیار داشته باشی حسد ورزند و اگر از ایشان مضایقه کنی هلاکت سازند و اگر اندر زشان دهی دشنامت دهند، گوش دهند بدروغ، زیاد حرام میخورند، سود پول و یاده فروشی را حلال شمارند، طرب ساز را روا دارند، بی نوا نزد ایشان خوار و عالم پست است، تبه کار را احترام و ستکار را تعظیم نمایند، ضعیف هلاکت شود و نیرومند بر آنها تسلط یابد.

امر بخوبی و جلوگیری از بدی نکنند ، توانگری را دولت و امانت داری را نکیه گاه و زکوة را زیان دانند ، مرد زن خود را اطاعت و پدر مادر را نافرمانی کنند و بر پدر جفا نماید ، وسیعی در هلاک برادر خود کنند ، و بلند میشود صداهای پدکاران ، دوست میدارند زنا را و بیحرام و ربا معامله نمایند و به بیجه هار شک برند و خونریزی بین آنها زیاد میشود و قاضیان رشوه پذیرند . مردان برای مردان زینت نمایند مثل زینت کردن زن برای شوهرش . زنان باهم تزویج نمایند ، خود را برای یکدیگر آرایش دهند ، در هر جا زمامداری بدست بچه ها افتد ، آواز خوانی زنان و ساز نواختن را حلال میشمارند و شراب بنوشند ، مردان بردان و زنان بزنان اکتفا نمایند ، و زنان بزین سوار شوند و بر مردهای خودشان ، مسلط گردند . مردم بسه قصد حج روند : توانگران برای تفریح و متوسطین برای تجارت ، بی نوایان برای گدائی . احکام دین باطل و اسلام ضعیف گردد ، دولت اشرار پیاشود ، وی دادگری در شهرها شیوع پیدا کند ، در آن زمان است که بازرگانان در تجارت و صنعتگر در صناعت و هر پیشه‌وری در پیشه خود دروغ گوید و کم میشود کسبها و تنگ میشود مطالب و مختلف میشود مذاهب و تبه‌کاری فراوان شود و راه‌نمایی ورشد نقصان پذیرد .

در این هنگام هر شیطان بیدادگر حکم‌روائی نماید ، سخنان ایشان از صبر تلختر و دلنهای آنها از مردار بدبوتر شود ، چون چنین گردد علماء بمیرند و قلب‌ها قسی شود و گناهان فراوان گردد ، و قرآن‌ها را کنار اندازند و مسجد‌ها را ویران کنند و آرزوها دراز و اعمال کم میشود و بنا میشود دیوار در اطراف شهرهای مخصوص بجهت جلوگیری از پیش‌آمدهای بزرگ ، در آن زمان است که اگر یک نفر از آنها در شبانه‌روزی نماز بخواند در نامه عمل او چیزی نوشته نشود و از او پذیرفته نشود ، چون همان وقتیکه در نماز ایستاده در اندیشه است که چگونه مردم را ستم کند و مال مسلمین را بریاید ، و طلب نمایند ریاست را برای تفاخر و بیدادگری ، نقش مساجد آنها مواکف است و مردمان سائل بر آنها فرمانروائی کنند و بر یکدیگر ستم نمایند و از روی دشمنی یکدیگر را میکشند . و افتخار کنند بمیکساری ، و در مساجد ساز و تار نوازند ، کسی آنها را نمی‌تواند .

اولاد آنها کافر باشند و ریاست نمایند ، وی خردان زمامداران قوم باشند . مال بدست کسی افتد که اهلیت ان را نداشته باشد ، مردمان پست و زمامداران از اولاد خاندان فرومایه هستند ، مردمان شریف را از نظرها بیندازند ، بر آنان تنگ گیرند و تنگ میشود سینه و فاسد میشود زراعت ، فتنه آشکار گردد ، سخنان آنان دشنام است ، از علماء گریزان باشند و کارهای آنها پلید و آنها ستم‌کار و حیل‌ور باشند . بزرگان آنها بخیل و فقهائشان فتوی میدهند بر آنچه دلشان بخواهد . و قضات آنها حکم میکنند چیزها که خود بجا نیاورند ، بیشتر آنها بناحق گواهی دهند ، کسیکه دارای پول است پیش آنها با وقار و بلند مرتبه است و کسیرا که مستمند دانند پست شمارند ، نیرومند را دوست دارند و اخصاص دهند و نیکوکار در پیش آنها خوار است و بزرگ شمارند هر سخن چین را ، خداوند آنها را سرشکسته و کوردل میسازد . خوراکی آنها سرغان فریه و تیهو باشد ، پوشاکشان خز و حریر است ، ربا و شبها را حلال شمارند ، برای همدیگر شهادت را قرض دهند ، عمل‌های آنها ربا عمرشان کوتاه باشد ، حرف غیر نام در پیش آنها مورد قبول نیست ، حلال را حرام دانند ، کارهای آنها زشت و دلهاشان مختلف باشد ، باطل را در بین خودشان ندریس نمایند و کسی آنها را جلوگیری نکند ، خوبانشان از اشرارشان میترسند ، در کارهای غیر خدائی همدست شوند ، هتک کنند محارم را ، باهم مهربانی نکنند ، بلکه بهم پشت کنند ، اگر شخصی صالحی به بینند او را تهمت زنند ، از سخن چین استقبال نمایند و آنکسیکه با آنها بدی کند او را بزرگ دانند . اولاد زنا زیاد میشود ، پدران از قبایحیکه از فرزندان خود به بینند خوشحال شوند ، مرد از زن خودکار ناشایسته به بیند او را نمی‌ورد نکند و آنچه را زن از راه زنا بدست آورد بگیرد و اگر از جلو و از عقب هم بدهد نمی‌نماید ، حرفهای بدی که در باره زنش گویند گوشش بدهکار آن نیست ، پس این همان دیوث است که خداوند از او قبول نکند قولی و نه عملی و نه عذری را ، پس خوراک او و نکاح او حرام است ، و در شرع مقدس اسلام قتل او واجب است و او را پیش مردم باید رسوا نمود و در روز واپسین جایش در جهنم خواهد بود . و در آن دوره دشنام بپدران و مادران علنی خواهد بود ، سادات خوار ، جنون و دیوانگی فراوان شود . چقدر برادری خدائی در آن زمان اندک شود و پول حلال کم و برگشت مردم به بدترین حالی خواهد بود ، آنوقت که دولت شیاطین روی کار خواهد آمد و بجان ضعیف‌ترین مستمندان می‌افتد و شیر از شکار خود دست‌سبی کشد و می‌پرد ، توانگر بخیل ورزد و آنچه در دست دارد بیوا آخرت خود را بدنی می‌فروشد ، وای بر آن مستمندان از زیان و خواری و ترس که بر سر او خواهد آمد در آخرالزمان و آنچه را بر آنها حلال نیست درخواست میکنند .

و قتیکه باین کار دست زنند فتنه‌ها برایشان رو آورد و در برابر آشوبها نمیتوان ایستاد . آگاه باشید اول آنها در بدری و تر که خانه است و آخر آن سفیانی شامی است ، شما هفت طبقه هستید .

طبقه اول تا سال هفتادم از هجرت که دوره زهد و پرهیزکاری است .

طبقه دوم مردم مهربان و اهل بخششند دوره آنها تا سال دویست و سی خواهد بود .

اما طبقه سیم که دوره آنها تا سال پانصد و سی میباشد مردمان حیل‌ور و از هم بریده میباشند .

و طبقه چهارم تا سال هفتصد خواهد بود آنها مردمانی حسود و اهل مباحات در زیادی ثروت هستند .

و طبقه پنجم که در سال هشتصد و بیست باشد بلند پرواز و بهتان زننده باشند .

طبقه ششم که ظهور آنها در سال نهصد و بیست میباشد اهل فرج و سواری و یسان سگان با یکدیگر دشمنی کنند .

و طبقه هفتم مردمان حیل‌ور و جنگجو و سکار و از هم بریده دشمن پیشه و اهل لهوهای بزرگ و امور مشکله و مردم شهوت‌ران که خانه‌ها و شهرها را خراب و کاخ‌ها و عمارات را منهدم سازند . در این وقت است که آن ملعون ازوادی شوم پیدا شود و در این وقت کشف ستر و فرجها را از پرده بیرون اندازند ، جهان بهمین رویه بماند تا قائم ما (ع) ظهور فرماید .

نزول ابن سیره گفت امیرالمؤمنین (ع) خطبه خواند بعد از حمد و ثنای خداوند متعال فرمود: ای مردم از من سؤال کنید قبل از اینکه من از میان شما رخت بریندم. صعصعة بن صوحان ایستاد عرض کرد یا امیرالمؤمنین چه وقت دجال خروج مینماید؟ فرمود بشن، بتحقیق شنید کلام ترا خداوند ودانست اراده تورا، قسم بخدا مسئول عالم ترا سائل نیست، ولیکن از برای این مطلب علاماتی است که پشت سر هم واقع خواهد شد بعضی بعد از یکدیگر، اگرخواهی خبر بدهم ترا. عرض کرد: بلی یا امیرالمؤمنین. فرمود: حفظ کن علامات این مطلب را، وقتیکه بمیرانند مردم نماز را و ضایع کردند امانت را و حلال شمردند دروغ را، و خوردند ربا را، رشوه گرفتند، بلند ساختند بنا را، فروختند دین را بدنیا، بکار کشیدند سقیه ها را، مشورت کردند زنها را، قطع کردند احرام را، متابعت کردند هوی را، سبک شمردند خون ریزی را، حلم ضعف شمرده شد، بیدادگری فخریه شد، امراء فاجر باشند، و زیرها ظلم کننده باشند، معروفین بین مردم خیانت گر و قارئین قرآن فاسقین باشند.

و ظاهر میشود شهادت ناحق و آشکار گردد فجور و بیعتان و گناه و طغیان نمودن و زینت شود قرآن بزینت غیر لازم و زینت شود ساجد و بلند سازند ستاره ها را، گرمی میشود اشراق، ازدحام شود در صف های جماعت و مختلف شود هواهای نفسانی و شکسته شود عهدها و شرکت نمایند زنها باشوهرها در تجارت برای حرص دنیا، صداها ی فاسقین تماماً بلند و شنیده شود، پست ترین افراد بزرگ قوم شوند، از آدم فاجر میترسند بجهت شر او و آدم دروغگو را تصدیق نمایند و شخص امین را خائن پندارند و اخذ شود زنها ی مغنیه و آلت طرب و لعن میکنند آخر این امت اولش را، سوار زین شوند زنها ی بدکار و شبیه میشوند زنها ی بردها و بردها ی زنها و شهادت میدهد شاهد بدون اینکه از او طلب شهادت نمایند و شهادت دهد دیگری در حالتیکه حکم کننده است بدون حقی که بشناسد و علم را یاد گیرند برای غیر دین و مقدم دارند عمل دنیا را بر عمل آخرت و بر قلب های گرگ صفت لباس میشن بپوشند، قلب های آنها گنبدیده تر از مردار و تلخ تر است از صبر.

پس در چنین زمانی بتندی بشتابید بسوی بهترین جایگاه ها که بیت المقدس باشد، هر آینه میاید بر مردم زمانی که آرزو میکنند و میگویند کاش بیت المقدس محل سکنا ی من بود، پس ایستاد اصبح بن نباته عرض کرد: ای امیرالمؤمنین دجال کیست؟ آنحضرت فرمود بدرستیکه دجال صاید پسر صید است، شقی آنکس است که او را تصدیق نماید و سعید او را دروغگو بداند، خارج میشود از شهریکه اسمش اصفهان است از قریه ای که معروف است بیهودیه، چشم راستش ازین رفته و نایبناست و چشم دیگرش در پیشانی او مثل ستاره صریح درخشان است. در آن چشمش علقه است مزوج بخون، در پیشانی او نوشته شده کافر، باسواد و بی سواد آن را میخواند، فرو میرود بدریاها و آفتاب با او سیر میکند، جلوا و کوهی است از دود و پشت سرش کوهی است سفید، خیال میکنند مردم که او طعام است و خروج میکند در زمان تعطی شدید، سوار خری است که هر گام خرس یک میل راه است، زمین برای او پیچیده میشود، نمیرسد بآبی مگر اینکه آن آب خشک میشود تا روز قیامت.

ندا میکند، بصدای بلندی که میشوند صدای او را مابین مغرب و مشرق از جن وانس و شیاطین، میگوید بسوی من آئید دوستانم، منم آنکه خلق کرد پس مساوی نمود و تقدیر کرد پس هدایت نمود. منم پروردگار بزرگ شما، حضرت فرمود دروغ گوید دشمن خدا بدرستیکه او اعور است و طعام میخورد و راه سیرود در بازارها، و بدرستیکه پروردگار شما اعور نیست طعام نمیخورد و راه سیرود و ثابت میباشد، بزرگ است خداوند، ویری است از این نسبتها، آگاه باش زیادترین لشکر او در آن روز اولاد زنا و صاحبان طیلسان های سبزی باشند. میکشد او را خداوند عالم روز جمعه در ظرف سه ساعت در شام در عقبه ای که معروف است بعقبه ابقی بدمت کسیکه عیسی بن مریم در پشت سر او نماز میخواند.

آگاه باش بعد از این طامة الکبری است. عرض کردم طامة الکبری چیست؟ فرمود: خروج دابة الارض از کوه صفا، با اوست خاتم سلیمان و عصای موسی (ع). خاتم را میگنارد بروی هر مؤمنی، نوشته شود این مؤمن است و بروی هر کافری نوشته میشود این کافر است، حتی مؤمن صدامیزند وای بر تو ای کافر، کافر ندا میکند، خوشحال تو ای مؤمن، دوست داشتم که در چنین روزی مثل تو بودم و بسعدت بزرگی میرسیدم، پس دابة الارض سرش را بلند میکند، دیده میشود او بین مشرق و مغرب باذن خداوند عزوجل، بعد از طلوع آفتاب از طرف مغرب، پس در این زمان برداشته شود توبه پس از آن توبه ای قبول نشود و عملی بالا نرود. نفع نمیبخشد احدی را ایمانش اگر قبلا ایمان نیاورد و یا کسب نکرده در ایمانش خیریرا، پس بدرستیکه عهد کرده با من حبیب رسول خدا (ص) که خیر ندهم غیر از عترت خودم احدی را.

نزول عرض کرد صعصعة: چه قصدی فرمود امیرالمؤمنین (ع) از این قوم؟ صعصعة گفت ای پسر سیره آنکسیکه در پشت سر عیسی بن مریم نماز بخواند او دوازدهمین امام از عترت میباشد که نهمین فرزند حسین بن علی (ع) است، و اوست آفتاب طلوع کننده از مغرب که ظاهر میشود در نزد رکن و مقام پس پاک میگردد از زمین را و قرار میدهد عدل را، پس ظلم نمیکند احدی احدیرا. خبر داده است امیرالمؤمنین (ع) را رسول خدا (ص) و عهد کرده است با او اینکه خیر ندهد بآنچه پیدا میشود بعد از این غیر عترت او که امامها باشند.

مجالس السنیه ص ۱۳
الزام الناصب ص ۱۸

* * *

از حضرت صادق (ع) روایت شده که فرمود: وقتیکه بعضی از دوستانش سؤال کردند از خلاص شدن از ائمه جور و از سلطنت آنها که چقدر طول میکشد و کی راحت میشویم از آنها؟ فرمود حضرت (ع) آیا نمیدانی اینکه از برای هر چیزی مدتی است؟ آیا نمیدانی کسیکه منتظر اسر باشد و صبر نماید بر آنچه که بر او وارد میشود از اذیت و از ترس، او در روز قیامت در زمره ما است؟ پس وقتیکه دیدی حق مرد و اهل او از بین رفتند و دیدی بیدادگری احاطه کرد شهرها را، و دیدی که قرآن کهنه شده

در او احداث کردند چیریزا که از او نیست و از روی هوی آن را توجیه نمایند، و دیدی که دین وارونه شده و دیدی اهل باطل غلبه کرده‌اند بر اهل حق، و دیدی شر ظاهر شد و از آن نهی و جلوگیری نمی‌شود و عذر اشرار را میپذیرند، و دیدی که فسق ظاهر شد و اکتفا کردند مردها و زنها بزنها، و دیدی مؤمن را که ماکت است و قولش را قبول نمیکنند، و دیدی که فاسق دروغ گوید و دروغش را درک نمیکنند، و دیدی صغیر کوچک شمارد بزرگ را، و دیدی ارحام با یکدیگر قطع مراد کرده‌اند، و دیدی کسی را از فسق خوشگویی میکنند مردم را می‌خنداند و کسی قولش را رد نمیکنند.

و دیدی که عمل زنان را پسران نارس انجام دهند و زنها با زنان زناشویی نمایند، و دیدی که مدح سرائی زیاد شد، و دیدی مرد در طاعت غیر خدا مال صرف کند نهی و جلوگیری نشد، و دیدی چون مؤمنی را به بیعتند که برای دین خود زحمت میکشد پناه به خدا ببرد، و دیدی همسایه‌ها یکدیگر را اذیت کنند کسی ممانعت نکند، و دیدی کافر خوشحال گردید از دیدن عیب مؤمن و خورسند است از فساد، و دیدی میگساری علنی شد، جمع شدند بر آن میگساری کسانی که از خدا ترس ندارند، و دیدی آسرمعروف را ذلیل، و دیدی که فاسق در چیزهایی که خداوند دوست ندارد نیرومند و بسندیده است، و دیدی که صاحبان دین و دوستان آنها پست شمرده شدند، و دیدی که راه خیر بسته شد و راه شر باز گردید.

و دیدی زیارت خانه خدا تعطیل شد و بترک آن امر کردند، و دیدی مرد میگوید چیزی را که عمل نمی‌کند، و دیدی که مرد برای مردها و زنها برای زنها آرایش مینمایند، و دیدی که مرد از عقب خود و زن از فرج خود زندگی را اداره کنند، و دیدی که زنها تشکیل مجالس دهند همچنانکه مردها تشکیل دهند و چون زنان برای شوهر، خودشان را خضاب کنند و خود را زیبا سازند مثل زنیکه خود را زیبا سازد برای شوهرش و مردان بمردان مال میدهند برای فرجهای خودشان و هم چشمی میکنند با مردان، و مردها بر زنها بیترند و مثل جهیدن حیوانات و صاحبان مال از مؤمن عزیزتر میشوند و ریا را ظاهر کنند و ملامت تشوند و زن زانیه را مدح کنند، و دیدی که زنها برای زنا دادن بشوهر خودش رشوه دهند، و دیدی اکثر مردم و بهترین خانواده‌ها مساعدت نمایند زنها را در فسق، و دیدی که مؤمن افسرده و ذلیل و پست گردید، و دیدی که بدعت و زنا علنی گردید، و دیدی که مردم بشاهد دروغگو اقتداء کردند، و دیدی که حرام را حلال و حلال را حرام شمردند، و دیدی که دین را برای خود درست کردند و تعطیل شد کتاب و احکام آن، و دیدی که شبانه جرئت بر خدا مخفی نشد، و دیدی که مؤمن جرئت ندارد انکار باطل کند مگر بقلبش، دیدی که مال بسیاری را در مسخط خدا انفاق نمودند، دیدی که فرماندهان کفار را بقریب خود خواندند و اهل خیر را از خود دور ساختند، و دیدی که حکام رشوه خوار شدند، و دیدی که حکومتی خرید و فروش شد. و دیدی صاحبان ارحام را نکاح کردند، و اکتفا کردند در زناشویی بهمان، و دیدی مرد کشته شد بر نهمت و مظنه، و دیدی که مرد بر مرد جهید و بذل کرد در این راه جان و مال خود را و دیدی که مرد را از همسری زن ملامت کردند، و دیدی که مرد از بیول زن خود که از راه فسق و فجور کسب کرده بخورد و میداند از راه بد بدست آورده باز با او زندگی کند، و دیدی که زن شوهر خود را مقهور ساخته، و بانچه شوهر مایل نیست عمل کند و انفاق کند بر شوهرش، و دیدی که مرد زن و کنیزش را کرایه دهد و راضی شود به پست‌ترین خوردنی و نوشیدنی، و دیدی که قسم خوردن یخدا غالباً از روی دروغ شد، و دیدی که قمار بازی ظاهر شد.

و دیدی که شراب را علنی فروختند کسی ممانعت نکرد، و دیدی که زنها خودشانرا باهل کفر بذل نمودند، و دیدی که باطل ظاهر شد منع نمیکنند از آن احدی احدی را، و جرئت جلوگیری نداشته باشد، و دیدی که شخص شریف از کسیکه میترسد اظهار ذلت کند، و دیدی که نزدیکترین فرمانروایان کسانی باشند که با اهل بیت ناسزا گویند و دیدی که از دوستان ما گواهی پذیرفته نشود، و دیدی که مردم در باطل گوئی با یکدیگر هم چشمی کردند.

و دیدی که سنگین شد بر مردم شنیدن قرآن و سبک شد بر مردم شنیدن باطل، و دیدی همسایه اکرام کرد همسایه را از ترس شر زبانش، و دیدی که حدود خدا تعطیل شد و عمل کردند بحدود از روی هوای نفس، و دیدی که مسجدهارا زینت کردند، و دیدی که راستگوترین مردم دروغگو و افتراء زننده است، و دیدی که شر ظاهر شد و سعی نمودند در سخن چینی، و دیدی ظلم فاش گردید و غیبت کردن ملامت پیدا کرد و بعضی مردم بعضی را بان غیبت بشارت دادند، و دیدی حج و جهاد را برای غیر خدا طلب کردند و دیدی کسیکه حاکم است مؤمن را ذلیل کافر قرار داد، و دیدی که آبیاریها مبدل بخوابی شد، و دیدی که از راه کم فروشی زندگی را اداره نمایند، و دیدی که خونریزی را سبک شمردند، و دیدی که ریاست را برای دنیا طلب کنند و خود را به بد زبانی مشهور سازند که از آنها بترسند و استاد دهند اسور مردم را بسوری او، و دیدی نماز را خفیف شمردند، و دیدی که شخص مال زیادی دارد از آنوقتیکه مالک آن مال شد زکاة نداد، و دیدی که سرده را از تبر بیرون آوردند و کفن او را فروختند.

و دیدی که هرج و مرج زیاد شد و مزدم شب و روز را بعیش و مستی گذراندند و اهمیت بگرفتاری مردم ندادند، و دیدی که با حیوانات عمل زشت انجام دادند، و دیدی که چون حیوانات یکدیگر را پاره کردند، و دیدی که مرد خارج شد پسوی مصلی و برگشت لباس در تن ندارد، و دیدی که مردم را قساوت گرفت و چشمشان خشک شد و ذکر خدا بر آنها سنگین شد، و دیدی که نماز گزار نماز بخواند و بمردم ارائه دهد و بنمایاند و فقیه نفقه کند از برای غیر دین و برای طلب دنیا و ریاست، و دیدی که مردم با کسی هستند که غلبه داشته باشد.

و دیدی که طالب حلال را مذمت کردند و طالب حرام را مدح و تعظیم نمودند، و دیدی که در حرمین کارهایی انجام دهند که در او رضایت خدا نباشد و کسی مانع نشود و جلوگیری نکند و آلات لهو ظاهر شود و دیدی کسی که امر بمعروف و نهی از منکر کند دیگری او را سرزنش و نصیحت نماید که تورا باین حرفها چه، و دیدی که مردم برای هم چشمی در کار یکدیگر از اهل شر پیروی نمایند، و دیدی که مردم را سخریه کنند از کسی بیم نداشته باشند، و دیدی که در هر سال بدعت و شری حادث و تازه پیدا شود بیشتر از آنچه بود.

و دیدی خلق را که مجالس را متابعت نکردند مگر اشخاص ثروتمند را، و دیدی که مردم از روی خنده وضحک مستمند را

یاری کردند و رحم نمودند برای غیر خدا، و دیدی که علامات آسمانی را دیدند و متنبه نشدند، و دیدی که مردم چون حیوانات برویهم جهیدند و کسی جلوگیری نکرد از ترس، و دیدی مرد زیاد اتفاق کرد در غیر طاعت خدا و در طاعت خدا هیچ اتفاق نکرد، و دیدی که عاق بر والدین شدند و توهین بپدر و مادر نمودند پدر و مادر بدترین مردم شد پیش اولاد، و اولاد شاد شد که پسر و مادرش افترا ببنند. و دیدی که زنها بر مردها مسلط و غالب و بهوای نفس کاسیاب شدند، و دیدی که پسر بر پدر و مادر نفرین کرد و خوشحال شد بپرگ آنها، و دیدی که مرد در هر روزی که گناه کبیره نکرد از فجور و کم فروشی و غش و میگساری محروم شد خیال میکند که آنروز از عمر او حساب نشده، و دیدی که حاکم احتکار کرد گندم را، و دیدی که مال ذوی القربی را بزور تقسیم کردند و بان قمار کردند و شراب خوردند.

و دیدی بشراب مداوای مرض نمودند و برای مریض تعریف کردند و طلب شفا از ان نمودند، و دیدی که مردم مساوی شدند در ترک امر بمعروف و نهی از منکر و ملتزم شدند ترک دینداری را، و دیدی که منافقین رو براه و مؤمنین و اهل حق خاصوش شدند، و دیدی که برای اذان گفتن و نماز خواندن مزد گرفتند، و دیدی که مساجد پراز اشخاصی شد که از خدا ترسند و جمع شوند برای غیبت و برای خوردن گوشت اهل حق و وصف نمایند در آن مسجد شراب را، و دیدی که شخص مست برای مردم نماز جماعت خواند و خودش تفهمد و متوجه مستی خود نباشد، و چون مست شود مردم او را محترم شمارند و از او بترسند و او را معاقب شمارند و او را بمستی او معذور دارند.

و دیدی کسیکه مال یتیمها را بخورد بصلاح او گفتگو نمایند، و دیدی که قضات بر خلاف امر خدا حکم کردند، و دیدی که حکام خیانتکارها را پاماننداری معرفی کردند، و دیدی که حکام مآثرک بیت را بوارثهای فاسق و متجری دادند چیزی از آنها بگیرند با مشتهیات نفسانی آنان را واگذارند.

و دیدی که بالای منبرها امر بقری نمودند و خود عمل نمودند، و دیدی که باوقات نماز استخفاف شد، و دیدی که صدمه را بشفاعت دادند و رضای خدا را اراده نکردند بلکه برای خوش آمد مردم دادند، و دیدی که همت مردم شکم و فرجشان بود و یا کنی ندارند در آنچه بخورند و یا هر که تزویج نمایند، و دیدی که مردم هم بانها اقبال کردند.

و دیدی که نشانههای حق کهنه شد، پس در این هنگام بترس و از خدا طلب کن نجات را، و بدان بدستیکه درین وقت مردم در سخط خدا هستند مهلت داده است آنها را برای امری که نسبت بانها اراده نموده، تو مواظب خود باش و جهد کن که خداوند بهیند ترا برخلاف آن مردم، اگر بر آنها عذاب نازل شد و تودر بین آنها هستی سرعت کرده بسوی رحمت حق و اگر ماندی آنها مبتلا شدند و تو خارج شدی از چیزهایی که آنها مشغولند از جرئت بر خدا، و بدان بدستیکه خداوند ضایع نگرداند اجر محسنین را و محسنین برحمت حق نزدیک هستند.

بحار الانوار جلد ۱۳ ص ۱۶۸ - روضة الکافی ص ۳۶ - الزام الناصب ص ۱۸۲

* * *

روایت کرده است هانی دختر ابطالب از نبی اکرم (ص) که فرمود: میآید زمانی بر مردم اگر بهشتوی اسم سردی را بهتر است از دیدن او، و اگر به بینی او را بهتر است از اینکه تجربه اش نمائی، و اگر تجربه اش نمائی ظاهر میشود از برای تو حالانی. دین آنها پول است همت آنها شکمهای آنها است، زنهای آنها قبله آنها است، خم میشوند از برای صاحبان نان و سجده میکنند کسانیرا که صاحب در هم است حیران و سرگردان و مست میباشند نه سلمان و نه نصاری.

حکمة البالغہ

* * *

روایت کرد حضرت صادق (ع) که پیغمبر اکرم (ص) فرمود: زود است بیاید برامت من زمانی که پلید نبود در آن زمان باطن آنها و خوب میشود ظاهر آنها برای خاطر دنیا، قصد نمیکند باعمالشان چیزی را که پیش خداست، کار آنها ریاست، رد نمیکند باعمالشان چیزی را که پیش خداست، از خدا نمیترسند، دچار و گرفتار فرماید خداوند آنها را بقایبی، پس میخوانند خدا را بدعا کسبیکه غرق میشود بدریا پس دعای آنها مستجاب نمیشود.

بحار الانوار جلد ۶ ص ۲

عقاب الاعمال ص ۳

* * *

از حضرت صادق (ع) روایت شده که فرمود پیغمبر اکرم (ص): زود است بیاید برامت من زمانی که باقی نماند از قرآن مگر گفتگو در اطراف آن و یاتی نماند از اسلام مگر اسمش، مردم نسبتشان را باسلام میدهند در حالیکه از اسلام دور هستند، مسجدهای آنها معموره است در حالیکه از هدایت خالی و خراب است، دانشمندان آنها بدترین دانشمندان زیر آسمان است، از آنها فتنهها برخیزد و بسوی آنها برمیگردد.

عقاب الاعمال ص ۳، بحار الانوار جلد ۶ ص ۲

* * *

حضرت صادق (ع) فرمود که رسول خدا فرموده: زود است بیاید بر مردم زمانی که نمیشود رسید به حکومت مگر بکشتن و ظلم نمودن، و نه به ثروت دنیا مگر بغمص و بخل و ورزیدن، و نمیشود رسید بمحبت مگر بخارج شدن از دین و متابعت کردن هوی، پس کسبیکه درک کند این زمان را و صبر نماید بر فقر در حالتیکه قادر بود بر تحصیل مال و صبر کند بر بغض مردم نسبت باو در حالتیکه

قادر بود به محبت و صبر کند بر خواری و او قادر باشد بر تحصیل عزت خدا ثواب پنجاه نفر از صدیقین، کسانی که مراتب تصدیق کرده باشند، باو میدهد.

بحار مجلسی جلد ۶ ص ۲

* * *

از حضرت صادق (ع) نقل شده: که لعن فرمود رسول خدا (ص) مردهائی را که خودشان را شبیه سازند بزنها، و لعن کرد زنها را که خودشان را شبیه سازند بمردها، و آنها آنچنان مردها و زنهایی هستند مخنث، یعنی مردها بمردها لواط و زنها بازنها ساقه نمایند، یعنی مردهم فاعل میشود و هم مفعول و همچنان زنها، همانا خداوند هلاک فرمود قوم لوط را هنگامیکه بجا آوردند زنها آنچه را که مردها بجا میآوردند.

عقاب الاعمال ص ۳۸

* * *

روایت شده از رسول خدا (ص) که فرمود: دو طایفه از مردم اهل آتش هستند که من آنها را در رک نمیکنم، اول قومی هستند که نازیانه بدست دارند شبیه پدم گاو یا او میزنند مردم را، و دوم زنهایی هستند که لباس پوشیده اند با اینکه عریانند جلب کنند مردان را بخودشان، و خودشان بمردها میل مینمایند، داخل نمیشوند بهشت را و نمیشوند بوی بهشت را با اینکه میوزد بوی او از بانصد سال راه.

روح البیان

* * *

حضرت رسول اکرم فرمود: زود است بیاید زمانی برامت من که فرار نمایند از علماء مثل فرار کردن گویند از گرگ. وقتیکه چنین شدند خداوند گرفتار فرماید ایشان را بسه بلاه: اول برکت را از اموال آنها بر میدارد، دوم مسلط میگردد بر آنها شخص پیدادگری را، سیم خارج میشوند از دنیا وقت مرگ در حالتیکه ایمان ندارند.

جامع الاخبار ص ۱۳۹

الجرائد السبعة ص ۳۹

* * *

رسول اکرم (ص) فرمود: هر آینه پیدا میشود در میان شما آتشی، از سرزمینی که آنها را برهوت گویند بسوی شما میآید، و مردم از آن آتش در عذاب الیم هستند، پامال میکنند جان و مال مردم را، دور میزنند دنیا را در ظرف هشت روز، پرواز میکنند باسمان مانند پرواز پروایاد، گرمی او در شب فزونیتر است از گرمی روز و از برای او غرشی است در بین آسمان و زمین مثل غرشی ابر و برق عاصف، و آن آتش بر مردم نزدیکتر است از عرش بانها. آنگاه حذیقه عرض کرد یا رسول الله آیا مؤمنین آنروز از آن آتش در امانند؟ فرمود کجا هستند مؤمنین و مؤمنات! مردمان آنروز شرور تر از حیوانات وحشی هستند مثل بهائم دور هم جمع میشوند بر یکدیگر میجهند مثل جهیدن بهائم، و یکنفر در میان آنها نیست که بگوید اینکار را ترک نمائید.

المنتقم الحقیقی ص ۱۴۳

البواقیت ص ۱۲۷

* * *

روایت شده از رسول خدا (ص) که فرمود: میآید زمانی بر مردم که صورتهای آنها صورت انسانی است و دل های آنها دل شیاطین است، مثل گرگ های ضرر رساننده خونریز میباشند، کارهای بدیکه از آنها سر میزند اگر نبی کنی قبول نمینمایند و اگر متابعت نمائی بشک و ریب میاندازند ترا، خبری بانها دهی تکذیب کنند اگر از آنها کناره گیری نمائی غیبت تورا میکنند، کارهای خوب پیش آنها بدعت و بدعت در بین آنها سنت میباشد، شخص حلیم پیش آنها قطع کننده وی وفا است و شخص بیوفا پیش آنها حلیم است و مؤمن، بین آنها ضعیف و فاسق باشرافت است، و بیجه های آنها خبیث النفس و بداخلاق و شریر است، و زندهای آنها از فرط بدجنسی و خیانت و مکر و حيله خسته کننده اند و بزرگهای آنها امر بمعروف و نهی از منکر نمیکنند، پناه بردن بانها باعث خواری و معذرت خواستن از آنها ذلت و طلب کردن از مال آنها گدائی است، پس از اینکه اینطور شدند خداوند عالم باران را بر آنها حرام فرماید در اوانش و نازل نمی کند و مسلط می شود بر آنها بدی های آنها، داخل میکنند آنها را بدترین عذاب و می کشند بچه های آنها را و زنده گذارند زندهای آنها را، خوبان آنها دعا میکنند مستجاب نگردد.

جامع الاخبار ص ۱۴۸ فصل ۳۸

* * *

روایت شده از رسول اکرم که میآید بر مردم زمانی که شکم های آنها خدایشان باشد و زندهای آنها قیله آنهاست، دینارهای آنها دینشان است و شرف آنها متاعشان است باقی نمی ماند از ایمان مگر اسمش و از اسلام رسمش و از قرآن مگر درش، مسجد های آنها معمر و قلب های آنها خراب است از هدایت، دانشمندان آنها شیرترین خلق خداوند در روی زمین

جامع الاخبار ص ۱۴۸

* * *

روایت شده از رسول اکرم (ص) که زود است بیاید زمانی برامت من که بتنها را بپرستند. تعجب نمودند اصحاب و عرض کردند ای رسول خدا آیا پرستش کنند بت را؟ فرمود: آری هر درهم پیش آنها حتی است و فرمود میاید در آخرالزمان سردمانی از است من که در مسجدها حلقه حلقه می نشینند و ذکر آنها دنیا و محبت دنیا است، با آنها هم نشین نباشید خدا به آنها حاجتی ندارد. جامع الاخبار ص ۱۴۸

* * *

روایت شده از رسول اکرم (ص) که فرمود: زود است بیاید زمانی برامت من زمانی که فرماندهای آنها ستمکارند و دانشمندان آنها پرطمع و عبادت کنندگان ریاکار، و تجار رباخوار باشند. زندهای آنها زینت دنیا را طلب نمایند، و مانند زنان پسرپچه ها مورد نزویج قرار گیرند، پس در این وقت امت من بی قدر و کساد میشود مثل کساد بازار، در آن زمان آدم مستقیم در دین پیدا نمیشود. مردهها در قبر مأیوس میشوند از خیر اهل آنزمان و خوبها در این زمان زندگی نتوانند کرد، قرار کردن از آنها بهتر است از ماندن در بین آنها.

جامع الاخبار ص ۱۴۹

روایت شده از رسول اکرم که فرمود: زود است بیاید زمانی برامت من که نشناسند علمارا مگر بلباس خوب، نمی شناسند قرآنرا مگر بصوت حسن، و عبادت نکنند خدا را مگر در ماه مبارک رمضان، و قتیکه این طور شد مسلط میکند خداوند بر آنها کسیرا که نه علم دارد و نه حلم دارد و نه رحم.

جامع الاخبار ص ۱۴۹

* * *

رسول خدا فرمود: چگونه خواهید بود و قتیکه زنان شما تبه کار و جوانان شما فسق بورزند و شما امر بمعروف و نهی از منکر نکنید! عرض کردند: ای رسول خدا آیا چنین میشود! فرمود: آری بدتر از اینها واقع خواهد شد، چگونه خواهید بود و قتیکه امر بمنکر و نهی از معروف نمائید! عرض کردند یا رسول الله اینها هم شدنی است! فرمود: آری بدتر از این، چگونه خواهید بود و قتیکه به بینید خوبی را بد و بدی را خوب.

بشارة الاسلام ص ۲۰

به نقل از بحار

* * *

احمد بن فهد روایت میکند از ابن مسعود که فرمود رسول اکرم: هر آینه بیاید بر مردم زمانی که سالم نمیانند از برای صاحب دین دینی، مگر قرار کنند از کوهی بکوهی و از سوراخ کوهی بسوراخ کوهی مثل رویاه و بچه های رویاه. عرض کردند ای رسول خدا چه وقت است این زمان؟ فرمود: و قتیکه نرسند بمعیشه مگر با گناه کردن خداوند تبارک و تعالی، پس در این وقت حلال میشود عزوبه یعنی زن نگرستن. عرض کردند: ای رسول خدا ما را امر بتزویج میفرمائی؟ فرمود آری ولی اگر آن زمان شد هلاکت مرد در دست پدر و مادر است و اگر پدر و مادر نداشته باشد در دست زن و اولادش است و اگر زن و اولاد نداشته باشد در دست خویشاوندان و همسایه است. عرض کردند: چطور میشود که هلاک میشود؟ فرمود: تعبیر و مذمتش میکنند بتنگی معیشت و آزارش مینمایند و بزحمت میاندازند بچیزهایی که طاقت فرساست، تا وارد می شود بکارهاییکه هلاک کننده است.

الاشاعة فی اشراف الساعه

واریعین شیخ بهائی

روایت شده از رسول اکرم که فرمود: در صفت زندهای مساحقه کننده می آیند در آخرالزمان سرهای آنها مثل کوهان شتر بختانی است، استشمام نمی کنند بوی بهشت را در حالتیکه بوی بهشت را استشمام میکنند مؤمنین از پانصد سال راه.

حیات الحیوان ص ۸۴

* * *

روایت شده از پیغمبر اکرم (ص) که فرمود: میاید در آخر این است مردهائی که سوار میشوند به مخده و وساده تا اینکه میآیند در مساجد، زندهای آنها پوشیده و عریان هستند، سرهای آنها مثل کوهان شتر بختانی لاغر است لعن کنید آن زنها را پس بدرستیکه آنها لعن شده باشند.

الاشاعة فی اشراف الساعه، و حیات الحیوان ص ۸۴

* * *

در وسائل اصیغ بن نبیاته از امیرالمؤمنین (ع) نقل کرده که شنیدم امیرالمؤمنین (ع) فرمود ظاهر میشود در آخرالزمان - نزدیک ظهور - که آن بدترین زمانها است. زندهای مکشفه عریان بدون اجازه شوهر از خانه بیرون میروند در حالتیکه آرایش کرده باشند و خودشان را بنامحرم ارائه میدهند، از دین خارجند، در فتنه داخل میشوند، سرعت کننده باشند بسوی لذت ها، میل کننده هستند بشهوات رانی ها، محرمانت خدا را حلال می شمارند، بخلد میباشند بجهنم که خلاصی ندارند.

من لایحضره النقیه ص ۳۱۱

* * *

در تفسیر روح البیان در ذیل آیه شریفه «اسکن انت و زوجک الجنة» نقل شده از نبی: کرم که فرموده وقتیکه بیاید بر امت من هزار صد و هشتاد سال حلال میشود عزوبت و عزلت و رهبانیت بر قله‌های کوه، برای اینکه خلق در هزار و دویست اهل حرب و جنگ و قتل هستند، پس تربیت کردن سگ توله بهتر است از تربیت بچه، و اگر زن مار زاید بهتر است از زائیدن بچه.

تفسیر روح البیان

* * *

نبی اکرم فرمود: زود است بیاید بر امت من زمانی که حلال میشود در آن زمان زن نگرقتن و رهبانیت، اگر زنها عوض بچه مار بزنند بهتر است.

عقود الجواهر ص ۳۸۲

* * *

رسول اکرم (ص) فرمود: زود است بیاید بعد از شما قومی بخروند پاکیزه ترین و رنگین ترین خوراکیهای دنیا را، و خوشگل ترین زنها را نصرف نمایند و بپوشند نرم ترین و رنگین ترین لباسهای دنیا را، و سوار شوند بهترین مرکبها را، از برای آنها شکم هائی است که از کم سیر نشود، و نفس هائی است که قناعت نکند زیاد، دنیا را پرستش نمایند، صبح و شام بسوی دنیا روند، قرار دهند او را برای خودشان خدای غیر از پروردگارشان، منتهی شوند بسوی اسر خودشان، و هوای خود را متابعت نمایند، واجب و لازم است از طرف محمد بن عبدالله از برای کسیکه در که کند آن زمان را از اولاد و از اعقاب شما سلام نکند بر آن قوم و مریضهای آنها را عیادت ننماید و جنازه‌های آنها را تشییع نکند، و بزرگ نشمارد بزرگان آنها را، پس کسیکه خلاف این دستور رفتار کرد یاری کرده است بر خرابی دین اسلام.

مکاشفة القلوب باب ۳۸ ص ۱۰

* * *

نقل کرده مقضل بن عمر از حضرت صادق (ص) که فرمود: ای مفضل آیا میدانی کجا وار. میشود دار زوراء؟ عرض کردم: خدا و حجت خدا بهتر میداند. فرمود ای مفضل بدان بدرستی که در حوالی ری کوهی است سیاه بنامشود در ذیل آن کوه شهری بنام طهران که دارای قصر هائی است مانند قصرهای بهشت و زندهای آن شهر مانند حورالعین میباشند، بدان ای مفضل آن زنها ملبس بلباس کفار و مزین بزینت جبارین میشوند، و سوار میشوند بزین و نمکین از شوهر نکند و وفا نکند کسب شوهرها بر مخارج آنها پس طلاق بخواهند از شوهرها، و اکتفا میکنند بر مردها و شبیه میشوند بر مردها و زنها بر مردها، پس اگر خواستی دینت را حفظ کنی در آن شهر سکنی مکن و منزل و خانه در آنجا اختیار مکنما برای خاطر آنکه آنجا محل فتنه است، و قرار کن از آن شهر بسوی قله های کوه و از سوراخ کوهی بسوراخ کوهی مثل رویه و بچه های رویه.

سفینة النجات - علائم الظهور ناظم الاسلام -

منتخب التواریخ به نقل از بحار

* * *

روایت است از امام حسن عسکری (ع) که فرمود: زود است بیاید زمانی بر مردم صورتهای آنها باز و خندان و قلبهای آنها تاریک و گرفته است، سنت بین آنها بدعت و بدعت بین آنها سنت است. مؤمن بین آنها پست و فاسق بین آنها با وقار است، فرمانفرماهای آنها ستمگر و دانشمندان آنها بدرخانه ظالمین میروند و نروتمندان آنها توشه فقرا را میدزدند، خردسالان آنها از سالمندان جلوتر میروند، جاهل پیش آنها چیز فهم و هر صاحب حیلہ پیش آنها فقیر است. تمیز نمیدهند آدم حقیقت دار را از غل و غش دار، و نمیشناسند گوسفند صفت را از گرگ صفت، دانشمندان آنها بدترین خلق خدا هستند در روی زمین برای اینکه میل میکنند بسوی فلسفه و تصوف، قسم بخدا آنها منحرف از حق هستند بالغه میکنند در محبت مخالفین ما و گمراه میکنند شیعیان و دوستان ما را، پس اگر بمصوب و مقامی رسیدند از رشوه خوردن سیر نشوند، و اگر نرسیدند می پرستند خدا را روی ربا، آگاه باش آنها راهزن مؤمنین و خوانندگان بسوی کیش و طریقه منکرین دین هستند.

سفینة النجات

* * *

روایت نموده ابو حمزه ثمالی از ابی جعفر که فرمود: یافتیم در کتاب امیر المؤمنین که فرمود پیغمبر اکرم (ص) وقتیکه ظاهر شد زنا فوت ناگهانی زیاد میشود. وقتیکه کم فروشی شد خداوند میگیرد آنها را بگرانی و سختی، وقتیکه میل کردند زکاة را منع میکند زمین خودش را از زراعت و از میوه و از معدن ها، وقتیکه برگشتند از حکم خدا بسوی غیر حکم خدا یاری کمک شوند ستمگران و دشمنان آنها، وقتیکه شکستند عهدهای خدا را مسلط فرماید خداوند بر آنها دشمنان آنها را، وقتیکه قطع رحم کردند قرار میگیرد مال در دست شریرترین آنها، وقتیکه اسر بمعروف و نهی از منکر نکردند و متابعت نکردند اخبار اهل بیت مرا مسلط گرداند خداوند اشرار را بر آنها، در این هنگام خویان آنها دعا میکنند مستجاب نمیشود.

عقاب الاعمال ص ۳۰

* * *

روایت شده که رسول اکرم (ص) نظر کرد بعضی اطفال و فرمود: وای بر فرزندان آخر الزمان از دست پدرهاشان، گفتند:

ای رسول خدا از دست پدرهای مشرکشان ؟ فرمود نه بلکه از دست پدران مؤمنان ، یاد نمیدهند بآنها چیزی از واجبات ، و اگر یاد بگیرند اولادها پدران منع میکنند و راضی میشوند از آن اولاد به متاع کمی از مال دنیا ، پس من از آنها بری هستم و ایشان هم از من بری میباشند .

جامع الاخبار

* * *

حسن بن علی (ع) فرمود نمی باشد این امریکه شما انتظار او را میکشید تا وقتیکه از یکدیگر بیزاری جوئید و یکدیگر را لعن بکنید و بصورت یکدیگر آب دهن بیاندازید ، و شهادت دهید بکفر یکدیگر ، عرض کردم در این چه خیر است ؟ فرمود همه خیرها در این است ، در این موقع ظاهر میشود قائم ما رفع میکند همه این ها را .

المناقب والمصائب العتره النبویه ص ۶۱۲

* * *

روایت شده از اکمال الدین از محمد بن مسلم که گفت عرض کردم بحضرت باقر (ع) ای پسر رسول خدا (ص) چه وقت قائم شما خروج فرماید ؟ فرمود وقتیکه شبیه شوند مردها بزنها و مردها بمردها و زنها بزنها ، و سوار شوند صاحبان فرج بر زمین و قبول شود شهادت باطل و رد شود شهادت حق ، و سهل شمارند مردم خونریزی را و مرتکب شدن زنا و خوردن ربا را و بترسند از اشرار بجهت شر زبانیشان . (تا اینکه فرمود) بیاید صدا از آسمان که حق با قائم (ع) و در شیعۀ اوست ، آنوقت قائم ما خروج فرماید .

(۱) المجالس السئیه ص ۶۱۲ و بحار - ج ۱۳ ص ۱۷۱

* * *

روایت شده است که امیرالمؤمنین (ع) فرمود : هر آینه میآید بر مردم زمانی که از حد تجاوز کند آدم ، و مقرب شود کسیکه افعال نا پسند خود را زینت دهد و لایا پائی باشد ، و ضعیف میشود آدم منصف دیندار . عرض کردند . یا امیرالمؤمنین چه وقت است آن زمان ؟ فرمود : وقتیکه تسلط پیدا کنند زنها بر مردها و مسلط شوند کنیزها و در امور خود مختار شوند و امارت بدست بچه ها بیفتد .

اخبار الغیبه

* * *

از رسول اکرم (ص) روایت شده وقتیکه عمل کردند امت من بیانزده خصلت بلا بر آنها نازل میشود : وقتیکه مال الله را برای زیاد شدن مال خودشان ندهند و امانت مردم را غنیمت شمارند و صدقه دادن را ضرر خود دانند ، و اطاعت کنند مردم زنش را و معصیت کند مادرش را و نیکوئی کند رفیقش را و جفا کند پدرش را ، و بلند شود صداها در مسجدها ، اکرام کرده شود شخص از ترس شرش ، و زدن های قوم بزرگ قوم شوند ، و مردها حریر پوشند و اخذ کنند زنها مغینه و اسباب و آلت ضرب را ، و بیگساری نمایند و زیاد شود زنا ، پس در این وقت منتظر باشید باد سرخ و فرو رفتن بزمن و مسخ شدن و ظاهر شدن دشمن بر شما ، پس از آن یار و یاور پیدا نکنید .

الوسائل - ص ۵۶۶

* * *

روایت شده است که امیرالمؤمنین (ع) فرمود : زمانی برای مردم پیش آید که جز حیلۀ گران و شیادان مقرب نشوند و دیگر غیر از قاجر را ظریف و خوشمزه نگویند ، و جز آدم منصف را ضعیف نشمارند ، صدقه دادن را زیان دانند و بر محبت خویشاوندی که صلح برحمت باشد منت گذارند و کبریائی و منیت را آقائی و بزرگ متشی دانند ، در آن زمان حاکم با کنیزان مشورت کند و امارت با بچه ها و تدبیر ورای با خواجه سرایان است .

بشارة الاسلام ص ۶۶

* * *

روایت شده از علی بن ابیطالب (ع) که فرمود : میآید بر مردم زمانی که تربیت کرده شود زنان فاحشه برای فاحشگی یا وسعت معاش و پاکیزه و بزحمت و مشقت خود را آرایش و زینت می کنند ، و هتک میشود در آن زمان محارم از حیث نگاه کردن دختر و خواهر و مادر و امثال ذلک ، و اعلان میشود در آن زمان بزنا و حلال می شمارند مال یتیم را ، و میخورند ربا را ، و کم فروشی میشود در کلیل ها و میزبان ها و حلال می شمارند میخوارگی را با اسم نبی ، و حلال میشود رشوه خواری با اسم هدیه ، و خیانت با اسم امانت و شبیه میشوند مردها بزنها و زنها بمردها ، و سبک می شمارند حدود خدا را ، و حج میکنند برای غیر خدا ، پس وقتیکه چنین شد روزگار ، ماه یک شبه باندازه دوشبه نمایش میدهد و گاهی پنهان میشود تا اینکه انظار شود شهر رمضان در اولش و روزه گرفته شود در آخرش . . . پس در این هنگام بترسید ، بترسید از خداوند مبادا بگیرد شما را تا گهان بعد از دردناک ، پس از این مرگهائی است با سرعت و ناگهانی و بی سابقه ، می رباید مردم را ربودن عجیبی . حتی اینکه مرد صبح میکند سالم شب دفن شده است و شب میکند در حالیکه صبح مرده است

بحار الانوار ص ۷۸

اخبار و احادیث در باره ظهور و علائم ظهور

در این وقت خوشحالی میکنند با بشاشت برای طلب کردن نغمه و خوانندگی‌ها پس ازین می‌رود شیرینی و حلالت قرآن ، آن قوم نصیبی ندارند در آخرت ، و زیاد میشود هرج و مرج و عنان گسسته میشود عرب ، اکتفا میکنند مردها بمردها و زننها بزنها ، و معمول میشود بین آنها نواختن آلات لهو و لعب ، کسی نهی از منکر نمیکند و راضی میشوند بان عملیات زشت در حالیکه او از گناهان کبیره خفیه است .

وای بر آنها از جزا دهنده روز قیامت ، شفاعت من بر آنها نمیرسد ، پس کسیکه به عملیات آنها راضی باشد و نهی نکند پشیمان میشود در روز قیامت و من هم از او بیزارم ؛ در این هنگام زنها مجالس میگیرند و جمع میشوند در آن مجالس برای لهو و لعب و در غیر رضای خدا و این از عجائب این زمان است ، پس وقتیکه دیدید ایشان را از آنها دور شوید و ایشان را بترسانید ، ایشان با خدا و رسول خدا می‌چنگند و خدا و رسول خدا از ایشان بیزار است .

سفینه النجات

* * *

راوی گوید خطبه خواند رسول اکرم (ص) مردی بلند شد عرض کرد ؛ ای پیغمبر خدا قیامت چه وقت است ؟ فرمود : مسئول از سائل عالمتر نیست ، نمیباید مگر ناگهان ، عرض کرد ، پس علامت‌اش را بیان فرما ؟ فرمود : قیامت قیام نکند (مراد از قیامت ساعت ظهور قائم (ع) است) مگر فرو رود علم واقعی و زیاد شود زلزله‌ها و فتنه‌ها ، و ظاهر شود هرج و مرج ، و هوای نفس ، و خراب شود آبادیها و معمور شود خرابیها و فرو روند بزمن در شرق و غرب عالم و در جزیره العرب ، و طلوع نماید خورشید از طرف مغرب و خارج شود دایه الارض و ظاهر شود دجال ، و منتشر شود یاجوج و ماجوج ، و نازل شود از آسمان عیسی بن مریم (ع) .
راوی عرض کرد در چه وقتی این ها واقع شود ؟ پیغمبر خدا فرمود : وقتیکه مداهنه کاری کردند قراء شما با فرمانروایان و بزرگ ، شمرند ثروت‌مندها را و توهین کردند نیازمندان را ، و ظاهر شد خواندن غنا و قاش گردید زنا و بلند ساخته شد بناها و باغنا قرآن شریف خدا را خواندند ، و اهل باطل بر اهل حق غلبه کرد و کم شود امر بمعروف و نهی از منکر ، ضایع شود نماز ، متابعت شود شهوت رانیها و حرکت داده شوند با هوای نفس ، و پیش بیافتند امراء و حکام و رؤسای جور خیانت کار شوند و وزراء فسق بورزند ، و ظاهر شود حرص دنیا ، در قراء و نفاق در علماء و قتیکه چنین شد بر آنها نازل میشود بلائیکه سابقه نداشته باشد و دادخواهی ضعفا را از اغنیاء نکرده باشد ، و زینت کرده شود مسجدها و طلاکاری شود قرآن‌ها ، مرتفع سازند منبرها را ، و زیاد شد صفاها ، بلند شود ناله و ضجه‌ها ، جمع شوند بایکدیگر ولی زبان‌ها مختلف است ، دین آنها صرف زبانی است حقیقت ندارد ، اگر عطا کرده شدند شکر خواهند کرد و گرنه کفران خواهند نمود ، بر ضعفا رحم نکنند و بر بزرگان احترام قائل نشوند ، هر کس خود را بردیگری مقدم بدارد حریم آنها لگد کوب شود ، در حکم یکدیگر جور نمایند ، حکم فرما شود بر آنها بنده‌های پست و اختیار دار آنها شود بچه‌ها و تدبیر امور آنها با زنها گردد ، مردها بطلا خود را زینت دهند و بیوشند حریر و دیبا را و فحش دهند کنیزان را و قطع نمایند صلح ارحام را ، سرراهها را بگیرند برای سرت و راهزنی ، و نصب نمایند مالیات گیرندگان را ، با مسلمانان می‌چنگند با کفار صلح نمایند ، در آن زمان باران زیاد بارد ولی نباتات کم روید فراویها زیاد شود علماء کم امراء زیاد شود اسبن‌ها کم شوند .

ارشاد القلوب

* * *

قسمت دوم

« ... و بیدق‌های سیاه از سمت خراسان روی می‌آورد و یمانی خروج می‌نماید و مغربی از مصر ظاهر میشود و شهرهای شام را تصرف میکند و لشکر ترکان در جزیره و لشکر اهل روم در رمله فرود می‌آیند و ستاره دمدار از مشرق طلوع میکند و مانند قمر میدرخشد بعد از آن کمان خم میشود حتی نزدیک میباشد که دو طرف آن بهمدیگر رسند و سرخی در آسمان ظاهر گردد بعد از آن همه اطراف آن منتشر میشود و آتشی در سمت مشرق نمایان میشود و تا سه روز در هوا باقی می‌ماند ... و شام خراب گردد و سد تفر در آنجا بیدق سلطنت برافراشته بهم می‌افتند و بیدق‌های قیس و عرب بمصر و بیدق‌های کنده بخراسان داخل میشوند ... و در بغداد مرگ ناگهان و تلف اموال و میوه‌ها و زراعت‌ها واقع میشود و منخ ظاهر میگردد . »
جلد سیزدهم بحار الانوار - ص ۲۲۲

* * *

« در وقتیکه دنیا هرج و مرج گردید و فتنه‌ها پشت بهم‌دیگر گردند و راههای هدایت قطع شد و بعضی اموال دیگر را غارت مینمایند ، بزرگ و کوچک رحم نمیکنند و کوچکان تعظیم بزرگان را بیجا می‌آورند پس در آنحال بر میانگیرند خدا کسی را که قلعه‌های ضلالت و دل‌های قفل شده را میکشاید »

ترجمه جلد ۱۳ بحار الانوار مجلسی - ص ۲۹

* * *

« در وقتیکه اخبار نایاب شدند و اشرار وسعت بهم رسانیدند و تقدیرات الهی را تکذیب نمودند و اموال را با بارها

حمل و نقل کردند..... و سخنان خلائق اختلاف بهم رسانید و عهد و پیمان شکسته شد و احترام کم گردید این هادوتی میشود که ستاره دمدار که عرب را مضطرب گرداند طلوع نماید پس در آنحال باران منقطع میشود و آنها را می خشکاند و روزگاریها مختلف گردند و نرخها در جمیع اطراف عالم گران می باشد.....»

ترجمه بحار الانوار - ص ۵۴

* * *

«..... و در آن زمان بسیاری لغزش خورده یکدیگر را تسلیم کنند و از یکدیگر نفرت گیرند ۱۱ - و بسا انبیاء کذبه ظاهر شده بسیار گمراه کنند ۱۲ - و بجهت افزونی گناه محبت بسیاری سرد خواهد شد.»

انجیل متی باب ۲۴

* * *

روایت از طالقانی: « و تکیه خلائق نماز را بمیرانند یعنی آنها بتوجه دل و خضوع و خشوع که بمنزله روحست برای عبادت بجا نیامدند و امانت را ضایع کردند و دروغ را حلال دانستند و ربا خوردند و رشوه گرفتند و بنای عمارت هارا محکم کردند و دیوانگان را داخل امر نمودند و بزنان شور کردند و قطع ارحام نمودند و تابع خواهش های نفس شدند و خونریزی را سهل انگاشتند و حلم در میان شان ضعیف شد..... و جور و ستم را فخر دانستند و امراء فاجر و وزراء ستمکار گردیدند و کسانی که کفیل امورات قبایل و عشایرند نسبت بایشان خیانت نمودند..... و شهادت دروغ ظاهر و فجور و بهتان و گناه و طغیان آشکار گردید..... و خواهش های خلائق با همدیگر مختلف شدند و عهد ها و میثاق ها شکسته گردیدند و بلائی که وعده کرده شده بود نزدیک گردید و زنان از راه حرص و طمع دنیا با شوهرهای خودشان در تجارت شریک گردیدند و صداهای فاسقان بلند شد یعنی در میان خلائق مشهور و معروف و مقبول القول گردیدند و سخنان ایشان را شنیدند و اطاعت نمودند و از اذل قوم برایشان رئیس شدند..... و دروغگو را تصدیق نمودند و خائن امیر شمرده گردید..... و شاهد بی آنکه از او شهادت طلبیده شود شهادت کند و شاهد دیگر بملاحظه مراعات حرمت دوست خود شهادت دروغ باطل دهند. و مسائل دینی برای غرض فاسد یاد گرفته شد..... و پوست گوسفند را بر دل های گرگان پوشیدند یعنی ظاهرشان مانند گوسفند و باطنشان مانند گرگ گردید و حال آنکه دل های شان گندیده تر است از مردارها و تلخ تر است از صبر.....»

جلد ۱۳ بحار الانوار - ص ۲۱۲ و ۲۱۳

* * *

روایت ابن عقده: « صادق (ع) فرمود که پیش از قیام قائم (ع) ناچار است از قحطی که خلائق در آن قحطی گرسنه میشوند و میرسد ایشان را بیم شدید از کشته شدن و نقصان اموال و اولاد و میوه ها.....»

جلد سیزدهم بحار الانوار - ص ۲۲۶

* * *

وصایای رستم به برادر خود:

با یران چو گردد عرب چیره دست	شود بی بهاء مرد بزدان پرست
یرنجد کسی دیگری بر خورد	بداد و به بخشش کسی ننگرد
ز پیمان بگردند و از راستی	گرامی شود کژی و کاستی
کشاورز جنگی شود بی هنر	نژاد و هنر کمتر آید به بر
بداندیش گردد پدر بر پسر	پسر بر پدر هم چنین چاره گر
شود بنده بی هنر شهر یار	نژاد و بزرگی نیاید بکار
بگیتی نماند کسی را وفا	روان و زبان ها شود پر جفا
از ایران و از ترک و از تازیان	نژادی پدید آید اندر میان
نه دهقان نه ترک و نه تازی بود	سخن ها بکردار سازی بود
همه گنج ها زیر دامن نهند	بمیرند و کوشش بدشمن دهند

شاهنامه

* * *

روایت از محمد بن یحیی: «..... و مرد را دیدی که میگوید چیزی را که نمیکند و خلائق را دیدی که شهادت شاهد دروغگو را باور و اعتماد میکنند و حرام را دیدی که حلال کرده شده میشود و حلال حرام کرده شده می باشد و احکام دین را دیدی که بارای و خواهش نفس استنباط میشود و قرآن و احکامش معطل گردید..... و دیدی که حکام اهل کفر را

مقرب میکنند و اهل خیر را دور و حکام را دیدی که در حکم رشوه میگیرند و مردم را دیدی که محارم خود را وطنی میکنند..... و دیدی که سوگند خوردن بخدا از راه دروغ بسیار گردد و مرد شریف و محترم را دیدی که او را ذلیل میکنند کسیکه آن مرد شریف از تسلط او می ترسد و دیدی که بسخن تزویر و دروغ رغبت میشود و دیدی که شنیدن قرائت قرآن برخلافی گران گردید و شنیدن سخنان لغو و باطل بر ایشان سهل و آسان و دیدی که راستگوترین خلائق در ایشان دروغگو و افتراء کننده است و دیدی که سخن چینی آشکار گردید و ظلم را دیدی که آشکار شده و غیبت را دیدی که ملیح شمرده میشود..... و نماز را دیدی که حقیر و خفیف انگاشته شد و مرد را دیدی که مال بسیار دارد بنوعیکه از وقتی که پان مالک شده هیچ زکوة آنرا نداده و دیدی که مرده از قبرش بیرون آورده میشود و اذیت باو داده میشود و کفن هایش فروخته میشود..... و مرد را دیدی که به نماز گاه خود میرود ، برمیگردد و حال آنکه از لباس های نماز در بر آن چیزی نیست یعنی لباسیکه لایق نماز باشد در بر آن نیست زیرا که یا نجس است و یا غضبی است و دیدی که دل های خلائق را تساوت گرفته و چشم هایشان خشکینه..... و مردار را دیدی که آشکار شد و خلائق پان رغبت بهم رسانیده .»

جلد ۱۳ بحار الانوار- ص ۲۳۵-۲۳۶

* * *

« و فقیه را دیدی که احکام شریعت را برای غیر دین مانند طلب دنیا و جاه یاد میگیرد و دیدی که حقوق پدر و مادر انکار گردیده و دیدی که بایشان اهانت و استحقاف کردند و در نزد اولادشان از بدترین خلائق شده اند و دیدی که خلائق در ترك نمودن امر بمعروف و نهی از منکر و ترك كردن دینداری که با اینهاست همه برابر شده اند و دیدی که همه منافقان صاحب قهر و غلبه شده اند و یا اینکه صاحت نصرت و دولت گردیدند یا اینکه بسیار سخن گویند و سخنانشان مقبول میشود و اهل حق مغلوب و خاموش گردیدند و اگر سخن بگویند سخنانشان غیر مسموع میگردد»

بحار الانوار - ص ۲۳۶

* * *

« در وقتیکه علم برداشته شود و جهل ظاهر گردد..... فقهای هدایت کننده کم شدند و فقهای گمراه کننده و خائنان و شعراء بسیار شدند و جور و فساد بسیار شد و منکر ظاهر گردید و است تو امر بمنکر و نهی از معروف نمودند و مردان بمردان و زنان بزنان اکتفاء کردند و امراء کافر و دوستان ایشان فاجر و یاران و ناصران ایشان ظالم گردیدند و اصحاب رای ایشان فاسق شدند و در این وقت سه خسف یعنی بزیمین فرو رفتن واقع میشود .»

بحار الانوار- ص ۲۵

* * *

روایت از شیخ صدوق: « فقهای ایشان بدترین فقهای زیر آسمانند، فتنه از ایشان سرمیزند و بسوی ایشان برمیگردد.»

بحار الانوار ص ۲۱۱

* * *

روایت مؤلف: «عرض کردم که یابن رسول الله، قائم شما کی خروج خواهد کرد؟ فرمود: در وقتیکه مردان بزنان و زنان بمردان رسانند و مردان بمردان و زنان بزنان اکتفاء نمایند و زنان بروی زمین سوار شوند و شهادت به تزویر و دروغ مقبول شود و شهادت عدول مردود گردد و خلائق خون ریختن یکدیگر را و ارتکاب زنا و خوردن ربا را سهل انگارند و از بدان بسبب ترسیدن از سخنان زشت ایشان تقیه کرده شود»

بحار الانوار- ص ۲۱۲

* * *

« حضرت امام جعفر صادق به محمد بن مسلم فرمود که ظهور قائم آل محمد علاماتی چند دارد . عرض کرد : چیست آن علامات ؟ فرمود که : پیش از ظهور قائم آل محمد شما را امتحان میکنم بترس از پادشاهان آل فلان در آخر سلطنت ایشان و جوع بغلاء اسعار و نقص اموال یعنی کساد تجارتها و کمی منافع و نقص جانها یعنی مردن به وبا و طاعون و امثال آن و نقص از ثمرات یعنی کمی ربیع زراعتها و بی برکتی میوهها و بشارت ده صابران را به تعجیل و خروج قائم ..»

مظاهر الانوار چاپ تبریز ۱۲۸۰-ص ۴۵

* * *

« و با علی سیف قاطعی است که خداوند برای او روم و چین و ترك و دیلم و سند و هند و کایل و خزر را فتح میفرماید قیام نمیفرماید قائم مگر با خوف شدید و تزلزل و فتنه و بلائی که بمردم میرسد و تشتت و تفرقه در دین ایشان و تغییر در حالشان تا بان حدکه تمناکننده در هر صبح و شام تمنای مرگ کند از بس مراسم درندگی و شرارت خلق را بزرگ بیند .»

(از حدیثی که مجلسی در بحار در باب سیر و اخلاق قائم از ابی حمزه ثمالی روایت کرده است)

کتاب الفرائد - ص ۲۹۰

* * *

« حیرین نوح روایت کرده که گفتم به ابی معبد حذری که هر سالی که بر ما میگذرد بدتر از سال سابق است و هر که بر ما امیر میشود از امیر سابق بدتر است . ابو معبد گفت همین را از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود و بعلاوه آن میگفت که بهمین خرابی خواهد بود و تزیاید خواهد یافت تا زمین مملو شود از ظلم بنحویکه نتوانند مسلمانان تام خدا را یاد کنند بعد از آن خدای تعالی کسی را خواهد برانگیخت که از اهل بیت و عترت من بوده باشد و زمین را مملو از عدالت کند و زمین پاره‌های جگر خود را بیرون بیندازد یعنی زر و گوهر و مال بسیار شود و گنج‌های مخفی آشکار گردد . »

مظاهر الانوار - ص ۲۹۷

* * *

«..... در عقدا لدر مرویست از عبدالله بن عباس ؛ و اما مهدی آنکسی است که پر میکند زمین را از عدل چنانچه پر شده از جور..... و میاندازد زمین پاره‌های جگر خود را . راوی پرسید که پاره‌های جگر او چیست؟ گفت مانند ستون از طلا و نقره . »

نجم ثاقب چاپ شیراز ۱۳۴۶ - ص ۵۷

* * *

« رسول خدا (ص) فرمود که حال شما چگونه می‌باشد در وقتیکه زنان شما ضایع و فاسد یعنی زناکار و جوانان شما فاسق یعنی لواطه کننده شوند و بمعروف امر نکنید و از منکر نهی نمانید . »

بحار الانوار مجلسی - ص ۲۰۷ و ۲۰۸

* * *

« ۷ - زیرا قومی و مملکتی با مملکتی مقاومت خواهند نمود و تخطی‌ها و و باها و زلزله‌ها در جایها پدید آید ۸ - اما این‌ها آغاز دردهای زه است »

انجیل متی باب ۲۴

* * *

« شخصی دولتمند بود که ارغوان و کتان می‌پوشید و هر روزه در عیاشی با جلال بسر می‌برد ۲۰ - و فقیری مقروح بود ایلعازر نام که او را بردرگاه او میگذاشتند و آرزو میداشت که از پاره‌هایی که از خوان آن دولتمند سیر بیخست خود را سیر کند بلکه سگان نیز آمده زبان بر زخم‌های او میمالیدند ۲۳ - باری آن فقیر بمراد و فرشتگان او را باغوش ابراهیم بردند و آن دولتمند نیز مرد و او را دفن کردند پس چشمان خود را در عالم اموات گشود، خود را در عذاب یافت و ابراهیم را از دور و ایلعازر را در آغوشش دید ۲۴ - آنگاه باواز بلند گفت : ای پدر من ابراهیم بر من ترحم فرما و ایلعازر را بفرست تا سرانگشت خود را باب ترساخته زبان مرا خنک سازد زیرا در این نار معذبم ۲۵ - ابراهیم گفت ای فرزند بیخاطر آور که تو در ایام زندگی چیزهای نیکوی خود را یافتی و همچنین ایلعازر چیزهای بد را لیکن او الحال در تسلی است و تو در عذاب . »

انجیل لوقا باب شانزدهم

* * *

« ۲۰ - باقر (ع) روایت کرده که آنحضرت فرمود که در پیشاپیش ظهور این امر دو علامت خواهد آمد یکی گرفتن ماه در پنجم ماه و دیگری گرفتن آفتاب در پانزدهم آن و اینگونه خسوف و کسوف از وقت فرود آمدن آدم بر زمین تا این وقت واقع نشده پس در این وقت حساب منجمان باطل میشود . »

بحار الانوار مجلسی - ص ۲۱۷

* * *

« امیرالمومنین (ع) فرمود که قائم (ع) ظهور نمیکند تا وقتیکه چشم دنیا کور گردد یعنی اوضاعش منقلب و پریشان شود و سرخی در آسمان ظاهر و هویدا گردد و این سرخی از اشک چشم‌های حاملان عرش است که بر احوال اهل زمین گریه کرده‌اند . »

بحار الانوار - ص ۲۲۵

* * *

«..... و از جمله ظهور بادی سیاه در بغداد پس زلزله شود که اکثر شهر فرورود و از جمله آیات آفاقی ظهور

اخيار و احاديث در باره ظهور و علائم ظهور

ستاره دنباله دار است از مشرق که چون ماه روشن شود و از آنجمله گرفتن آفتاب است در نصف ماه رمضان و در آخر آن بعکس قاعده نجوم و طلوع آفتاب از مغرب بعد حبس سه شبانه روز زیر کره زمین و اجتماع آن با ماه و این اعجاب علامات قریب قیام قائم است.....»

حواشی حلیة المتقین مجلسی صفحه ۴۵ - ۴۶

* * *

« ثویان زوایت کرده که رسول ص گفت سه نفر از خلفاء کشته شوند و بعد از آن علمهای سیاه پیدا شود که همه ایشان را یکشند و بعد مهدی خروج کند که از اهل بیت من است.... »

مظاهر الانوار ص ۴۰۱

* * *

«... اول کسیکه از مخلوقات باحضرت بیعت میکند جبرئیل می باشد بعد از آن سبید و سیزده نفر مرد بیعت میکنند.»

بحار الانوار ص ۲۲۶

* * *

۳۹) « بیست و هفتم باسط در هدایه و مناقب قدیمه از القاب آنجناب شمرده و آن بمعنی فراخ کننده و گسترنده است و فیض آنحضرت چنانکه خود فرمودند مانند آفتاب بهمه جا رسیده و هر موجودی از آن بهره دیده و از ایام حضور و ظهور عدلش چنان منبسط و عام شود که گرگ و گوسفند باهم چرا کنند.»

کتاب نجم ثاقب ص ۲۲

* * *

« سید علی بن طاوس از صحیفه ادریس نبی نقل کرده در کتاب سعدالسعود در ضمن سؤال ابلیس که پروردگارا مرا مهلت ده تا روزیکه خلق مبعوث میشوند و جواب خداوند که نه و لکن تو از مهلت داده شدگانی تا روز وقت معلوم پس بدرستیکه آن روزیست که من حکم نمودم و حتم کردم که پالک نمایم زمین را آنروز از کفر و شرک و معاصی و انتخاب کنم از برای آنوقت بندگانی را برای خود که آزمودم دل هایشان را برای ایمان..... »

کتاب نجم ثاقب ص ۵۹

* * *

«..... بعد از آن گزندگان زمین و چهار پایان در میان خلایق می باشند و هیچ یک از آن ها بدیگری آزار نمی رساند و زهر هر صاحب زهری را از گزندگان زمین و غیر آن برمی دارم و ستم هر گزنده را زایل میگردانم و برکنهای زمین و آسمان را بیرون میآورم و زمین بمسبب حسن نباتاتش زیبا و خرم میشود و همه میوه های زمین و انواع چیزهای خوب و پاکیزه آن بیرون می آیند و رافت و مهربانی را بیان اهل زمین میاندازم پس با یکدیگر مواسات و مدارا میکنند و مال دنیا را با یکدیگر بالسویه تقسیم مینمایند پس فقیر بی احتیاج و غنی میشود و بعضی بعضی دیگر تفوق نمیکند.»

بحار الانوار - ص ۲۸۲

* * *

«..... عرض کردم که آن آیه و علامت چیست؟ فرمود که ایستادن آفتاب است از وقت ظهر تا عصر و نمایان شدن روی و سینه مردیست در روی جرم آفتاب در حالیکه خلایق او را با حسب و نسب میشناسند..... »

بحار الانوار - ص ۲۲۳

* * *

در متن فارسی بهمن یشت می نویسد که وقتی هوشیدر ماه ظهور میکند و هزاره اش آغاز میگردد چگونه بدی و پتیاره از جهان ناپدید میشود بطوریکه ده نفر از شیر یک گاو سیر میشوند : «... و هزاره اوشیدر چون بسر شود پس زمانه اوشیدر ماه بامی در آید و اوشیدر ماه بهم پرسه اور مزد شود و دین همه پذیرد و در جهان روان بکنند بیست شبانروز آفتاب در میان آسمان باز ایستد و مردم جهان چون آن معجزه ببینند دوسه یک بدین استوان شوند و منس بر داد یزدان دارند و در زمان اوشیدر ماه بامی دروچ پتیاره آشموغ با ماری اژدرههآ سهمگین در جهان رسد و چنان سطر باشد که بسیاری مردم و چهارپای و پرند تباہ کند و اوشیدر ماه بخره ورج ایزدی و نیرنگ اوستا یزند و از جهان مردم باز دارد و جهان پالک کند و بعد از آن هیچ خرفستو و گزنده مار و کژدم و مگس و پشه و هیچ جهتده و گزنده در جهان نباشد و بنماند و دروچ آشموغ فریفتاری از جهان بشود و چون

زمانه اوشیدرماه بسرشود پس زمانه سانش پرخره باشد. ورجاوند به سی سالگی بهم پوسه اورمزد شود و دین زرتشت درجهان آورد و آنتاب سی روز در میان آسمان بایستد و مردم هفت کشور زمین بتمام از این معجزه بر دین بهی استوان شوند و دین پذیرند و سامان دین اوشیدر ماه درجهان افروخته تر کند و همه زور و تیرو و دیوان در جان از جهان برد و جهان چنان کند که هیچ پتیاره و دهشی آهرمن در جهان نباشد و جهان همچو بهشت پاک و پاکیزه تر کند پس دادار اورمزد رستاخیز تن پسین کند و مردمانرا برانگیزاند و اهرمن درووند را با دام او نیست کند . فیروز یاد خره گوه او یژه دین مازدیسنان »

در دنباله ظهور هوشیدر ماه در متن فارسی شرح میدهد که بمحض شروع هزاره او ده نفر از شیر گاوی سیر میشوند و چون از همپسه خود با اورمزد برمیگردد خورشید بیست شبانه روز میایستد در نتیجه دولت مردم دنیا به دین زرتشت میگردند از این بعد خوردن گوشت متروک میشود و فقط شیر و کره میخورند و هزار نفر از شیر گاوی سیر میشوند. هوشیدرماه ماسهمگین را که دنبال آسموخ است بوسیله خوره خود و کلمات اوستایی میکشد و هرگونه خرفستر را از جهان نابود میسازد و جانوران درنده بی آنکه زبان برسانند میان مردم زندگی میکنند. بدی و آسموخی و فریفتاری ناپدید میشود و جهان پر از جمعیت و خوش نما شده مردم از دروغ می پرهیزند. پانصد سال که از زمان هوشیدر گذشت سوشیانس پدید میآید و همه در وجهائی که آتش را میزدند تباہ میکند. خورشید سی شبانه روز میایستد و همه مردمان بدین زرتشت میگردند و سال ۳۶۰ روز تمام میشود. دهاک از بند آزاد گردد و ویکروز و نیم فرمانروائی جابرانه نماید. سوشیانس سام نریمان را بیدار کند که دین را بپذیرد و بیمرگ بشود. سام به دهاک پیشنهاد کند که دین بپذیرد اما او میگوید که هر دوی ما باید با آسمان برابری بکنیم. سام او را میکشد و همه بدیها از جهان ناپدید شود. مردم مانند فرشتگان بشوند و آغاز رستاخیز باشد چنانکه در بندهش شرح آن آمده است. در متن فارسی قسمت دیگری راجع بهمین موضوع وجود دارد که در متن بهمن پشت اختلافاتی نشان می دهد از جمله اینکه هوشیدر نژاد گرگان، دزدان، راهزنان، و جنتایتکاران را برمیاندازد چون سیصد سال از زمان هوشیدر بگذرد زمستان ملکوس فرا میرسد و همه جانوران و نباتات را تباہ میکند و از ده هزار نفر یک نفر می ماند پس از آن دنیا را از حصار جم (ورجمکرد) دو باره میآرایند. بعد از آن هنگام اجتماع ملل در جنگ بزرگ فرات میرسد در آنجا کشتار بقدری زیاد است که آب رودخانه سرخ میشود. بازماندهگان با تن خونالود بزین اسب خودشان می نشینند. سپس ورجاوندکی از سرحد هندوستان آمده پس از جنگ بزرگی ایران را تسخیر میکند و بعد پشوتن را از کنگ دز می خوانند تا آداب و رسوم دینی را برقرار نماید.

* * *

« در خرابیج راوندی مرویست از حضرت باقر علیه السلام که فرمود هر کس درک کند قائم اهل بیت مرا از صاحب عاهتی و آفتی شفا خواهد یافت یا صاحب ضعفی قوی خواهد شد و در رغیبت نعمانی مرویست از سید سجاد که فرمود هر گاه برخیزد قائم علیه السلام ببرد خدا عزوجل از هر مؤمنی افتراء و برگرداند باو قوت او را و این تکریم عظیم نه مانند شفا دادن جناب عیسی علیه السلام و سایر انبیاء علیهم السلام است گاهی بجهت اعجاز و اتمام حجت کوریا لال یا پوس یا مرضی را برای جاحدی یا مناقی در موارد معدوده بلکه بردن این آفات و رفتن این بلیات از تمام مؤمنین و مؤمنات از آثار ظهور موفور السور و طلوع طلعت غرا و تشریف و تقدیم و مراسم قدوم و تهیه آداب لقا و درک فیض شرف حضور حضرت قائم صلوات الله علیه است . »

کتاب نجم ثاقب ص ۶۱

* * *

« بعضی گفته عیسی بن مریم دجال را در کوه دخان بقتل خواهد رسانید . »

بحار الانوار - ص ۲۱۴

* * *

« پیش از ظهور قائم (ع) چند سالی فریب دهنده میآید که در آن ها راستگو را تکذیب میکنند و دروغو را تصدیق .. »

بحار الانوار - ص ۲۳۱

* * *

« رسول خدا فرمود هر گاه از دنیا نماند مگر یکشب هرآینه خدا او را طولانی میگرداند تا اینکه مالک گردد بدنیای مردی از اهل بیت من که نامش نام من و نام پدرش نام پدر من است زمین را از عدل برگرداند چنانکه پر از جور و ظلم گردید و اسوال را بالسویه قسمت میکنند پس هفت سال یا نه سال خلافت میکنند و بعد از آن نفعی در زندگانی نمی باشد . »

جلد ۱۳ بحار الانوار - ص ۳۱

* * *

«... و قومی گویند پیش ملائکه بنهادند بشرط آنکه اهرمن در عالم باشد آن مدت که معین کرده بودند و هر کدام که

عهد بشکستند پیش از آنکه مدت بآخر رسد او را به شمشیر خود بکشند و چون مدت بآخر رسد اهرمن از عالم بیرون شود و چون بیرون برود عالم خیر محض باشد و شر و فساد باقی نماند.»

تبصرة العوام - ص ۱۳

* * *

« سعد بن عبدالله در بصائر از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است که شیطان لعنه الله از خدا سوال کرد که او را مهلت دهد تا روز قیامت که مردم زنده میشوند. حقتعالی ابا کرد و فرمود ترا مهلت دادم تا یوم وقت معلوم. چون آن روز شود ظاهر شود شیطان با جمیع اتباعش از روزی که خدا آدم را خلق کرده است تا آن روز و حضرت امیرالمؤمنین برگردد و این آخر برگشتهای آن حضرت است . . . چون آن روز شود حضرت امیرالمؤمنین برگردد با اصحابش و ملاقات ایشان در کنار فرات واقع شود نزدیک به کوفه پس قتالی واقع شود که هرگز مثل آن واقع نشده باشد گویا می بینم اصحاب امیرالمؤمنین را که صد قدم از پس پشت برگردند و پای بعضی در میان آب فرات داخل شود پس ابری بزیر آید از آسمان که برشده باشد از ملایکه و رسول خدا (ص) حریره از نور در دست داشته باشد و در پیش آن ابر آید چون نظر شیطان بر آن حضرت افتد از عقب برگردد و اصحابش به او گویند که اکنون ظفر یافتی بکجا میروی او گوید من می بینم آنچه شما نمی بینید من میترسم از پروردگار عالمیان پس حضرت رسول باو برسد و حریره را در میان دو کتفش بزند که او و اصحابش همه هلاک شوند.»

حق الیقین جلد دوم ص ۲۸۲

* * *

«... علمای یهود برای اسکات امت ورد دلیل تصاری گفتند که در اقصای عالم که احدی آن را نداند شهری بزرگ موجود است و امت کثیری از یهود در آن ساکنند و ملک ایشان یکی از اولاد حضرت موسی است و نام آن شهر بن موسی است و در گرد این مدینه نهری از ریگ روان است که به این سبب کسی دخول و خروج از آن نتواند... تا روزی که مسیح موعود ظاهر شود آن وقت این نهر بایستد و امت یهود آن روز بیرون آیند و مسیح را نصرت نمایند.»

الفرائد - ص ۱۴۷

* * *

« پس مفتوح میفرماید خداوند برای او شرقی زمین و غرب آثرا میکشد مردم را تا آنکه نمائند مگر دین محمد صلی الله علیه و آله... و میخواند آفتاب و ماه را پس اجابت میکنند او را و پیچیده میشود برای او زمین و وحی میشود به او پس عمل میکنند به وحی به امر خدایتعالی.»

نجم ثاقب - ص ۶۶

* * *

«... و دست مبارک خود را بر سر مؤمنان خواهد کشید که عقلشان کامل شود و هر شیعه را قوت چهل مرد خواهد بود یا دل محکمر از قطعه آهن... و جمیع امراض و کینهها و مستیها ببرکت آن حضرت از ایشان برطرف شود.»

حواشی حلیة المتقین مجلسی - ص ۵۶

* * *

« ۲ - و در ایام آخر واقع خواهد شد که کوه خانه خداوند برقله کوهها ثابت خواهد شد و فوق تلها برافراشته خواهد گردید و جمیع امتهای بسوی آن روان خواهند شد. ۳ و قومهای بسیار عزیزت کرده خواهند گفت: بیائید تا بکوه خداوند و بخانه یعقوب برآئیم تا طریقههای خویش را بها تعلیم دهد و براههای وی سلوک نمائیم زیرا که شریعت از صهیون و کلام خداوند از اورشلم صادر خواهد شد. ۴ - و امتهای را دآوری خواهد نمود و قومهای بسیاری را تنبیه خواهد کرد...»

کتاب اشعیاء نبی باب ۲

* * *

« ۱ - و در آن روز هفت زن بیک مرد متمسک شده خواهند گفت نان خود و رخت خود را خواهیم پوشید فقط نام تو بر ما خوانده شود و عار ما را بردارد.»

کتاب اشعیاء نبی باب ۴

* * *

« و مقدمات خروج مهدی ع به احادیث متفرقه بی ترتیب بسیار است . . . و از آن جمله خروج خوارج از بحر فارس و بنی خالد از مشرق و قتل بسیار در میان دو طائفه عجم و عبور علم سیاه خراسانی از فرات به کوفه . . . »
حاشیه حلیة المتقین مجلسی صفحه ۴۹

* * *

« ۲۵ - گرگ و بره با هم خواهند چرید و شیر مثل گاوگاه خواهد خورد و خوراک مار خاک خواهد بود . خداوند میگوید که در تمام کوه مقدس من ضرر نخواهند رسانید و فساد نخواهد بود. »
کتاب اشعیاء نبی باب ۶۵

* * *

« ۶ - و گرگ با بره سکونت خواهد داشت و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید و گوساله و شیر و پرواری با هم . و طفل کوچک آنها را خواهد راند . ۷ - و گاو با خرس خواهد چرید و بچه های آنها با هم خواهند خوابید و شیر مثل گاوگاه خواهد خورد . ۸ - و طفل شیرخواره بر سوراخ مار بازی خواهد کرد و طفل از شیر باز داشته شده دست خود را بر خانه افعی خواهد گذاشت . ۹ - و در تمامی کوه مقدس من ضرر و فساد نخواهند کرد زیرا که جهان از معرفت خداوند پر خواهد بود مثل آبهاییکه دریا را میپوشاند . ۱۰ - و در آن روز واقع خواهد شد که ریشه یسی بجهت علم قومها بر پا خواهند بود. »
کتاب اشعیاء نبی باب ۱۱

* * *

« حضرت باقر (ع) فرماید گویا نظر میکنم بآن حضرت که به نجف و کوفه بالا می رود با سیصد و ده نفر که دل های ایشان مانند پاره آهن است . »
حاشیه حلیة المتقین مجلسی صفحه ۴

* * *

« شیخ کشی از حضرت امام محمد باقر (ع) روایت کرده است که گویا می بینم عبدالله بن شریک را که عمامه سیاهی بر سر دارد و دو علاقه در میان دو کتفش آویخته و از دامن کوه بالا می رود ، در پیش روی قائم ما با چهار هزار کس که در رجعت زنده شده اند و صدا به تکبیر بلند کرده اند. »
حق البیقین جلد دوم صفحه ۲۸۷

* * *

« باقر (ع) میفرماید که بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه در آن حال سیصد و میزده نفر مرد و پنجاه نفر زن مانند پاره های ابر وقت پائیز بی همدیگر می آیند در مکه معظمه در غیر موسم حج جمع میشوند . . . آن وقت مردی از آل محمد گوید که این مکه معظمه قریه ایست که اهل آن بدکار و ستمکارند بعد از آن سیصد و سیزده نفر بعد از آنکه عهدنامه و بیدق و صلح رسول خدا را در نزد آن حضرت می بینند آن وقت در میان رکن و مقام به اویخت می کنند. »
بحار الانوار - ص ۲۲۴ - ۲۲۳

* * *

« . . . تا اینکه او با سیصد و سیزده نفر مرد که بقدر اصحاب بدرند از بالای کوه ذی طوی بیائین می آیند تا اینکه به مسجد الحرام داخل میشوند . . . »
بحار الانوار - ص ۲۵۳

* * *

در متن های پهلوی قطعه ای وجود دارد که این طور شروع میشود : « کی خواهد بود زمانی که پیکری از هندوستان برسد ؟ آنگاه شاه بهرام از تخته کیان پدیدار شود . . . » در کتابی که متعلق به انکتیل دوپرون است می نویسد : « در کجا بهرام کی پدیدار خواهد شد ؟ - از جانبی که خورشید بر میخیزد و در کشوری که در میان هند و چین است . میگویند از آنجا خواهد آمد . نشان تولد او در این کشور پدیدار خواهد شد ، ستارگان از آسمان فرو خواهند ریخت . . . میگویند به سی سالگی در این کشور پدید خواهد آمد . . . در سال ۹۰۳ پارس پس از مرگ شاه یزدگرد خواهد بود . یزدان به آنچه نهان است آگاه می باشد . »
در متون پارتیگرد آورده ارداوالبی کرمانسجی اینتا بمشی ۱۹۰۹ صفحه ۱۶۱ - ۱۶۳ دعائی به عنوان ورجاوند وجود دارد :
« دعای بهرام و زرآوند پادشاه دین مازدیستان . »

« ۲۵ - کسی را از شمال برانگیختم و او خواهد آمد و کسی را از مشرق آفتاب که اسم مرا خواهد خواند و او بر سروران مثل برگل خواهد آمد و مانند کوزه گری که گل را پایمال میکند. »

کتاب اشعیا نبی باب ۴۱

* * *

« ۲ - کیست که کسی را از مشرق برانگیخت که عدالت او را نزد پایهای وی میخواند . امتها را به وی تسلیم میکند و او را بر پادشاهان مسلط میگرداند . ایشان را مثل غبار به شمشیر وی و مثل کاه که پراکنده میگردد به کمان وی تسلیم خواهد نمود ، ۳ - ایشان را تعاقب نموده به راهی که با پایهای خود نرفته بود سلامتی خواهد گنشت . »

کتاب اشعیا نبی باب ۴۱

* * *

بر آشوبد ایران و توران بهم	ز کینه شود زندگانی دژم
پراز جنگ گردد سراسر زمین	زمانه شود پر ز شمشیر کین
بسی سرخ و زرد و سیاه و بنفش	کز ایران به توران به بینی درفش
	شاهنامه

* * *

« ۱۶ - آن گاه هر که در یهودیه باشد به کوهستان بگریزد ، ۱۷ - و هر که بر بام باشد به جهت برداشتن چیزی از خانه به زیر نیاید . ۱۸ - و هر که در مزرعه است به جهت برداشتن رخت خود برنگردد . ۲۱ - زیرا که در آن زمان چنان مصیبت عظیمی ظاهر میشود که از ابتداء عالم تا کنون نشده و نخواهد شد . »

کتاب اشعیا نبی باب ۲

* * *

« ... در حالیکه به قتنه و آشوب دچار شده اند در شهر خودشان که در کنار آبهاست خواه دریائی باشند و خواه بیابانی به قتل میرسانند . »

بحار الانوار صفحه ۲۲۷

* * *

« در تفسیر عیاشی از جابر بن عمر جعفی از حضرت امام محمد باقر روایت کرده که به جابر فرمود بر جای خود قرار گیر و دست و پای خود را حرکت مده تا علامتهائی که به جهت تو ذکر کنم به بینی در دمشق شام ندا کنند و حسف اتفاق افتد یعنی فرو رفتن زمین . چون دیدی که ترکان گرفتند شام را و آمدند تا به جزیره منزل کردند و رومیان آمدند در رمله منزل کردند در زمین های عرب اختلاف و نزاع شود در شام سه علم برپا شود ؛ اصب و ابقع و سفیانی غالب شود بر خر سوار یعنی دجال و حاضر شود مردی در دمشق و بکشد او را ... و علمی از خراسان بیاید در کنار دجله بغداد فرود آید و در مقابل او و کشته شود و لشکری بفرستد به مدینه و کشته شود . »

مظاهرا الانوار صفحه ۴۲۶ - ۴۲۷

* * *

« ... ناگاه سفیانی از سمت وادی یابیس در اثنای اشتعال ناثره این فتنه برایشان خروج میکند تا اینکه در دمشق فرود میآید از آنجا لشکری بسوی مدینه میفرستد تا اینکه لشکر اول در ارض یابل که از جمله نواحی بلده ملعونه یعنی بغداد است فرود میآیند . »

بحار الانوار صفحه ۲۱۰

* * *

« ... و لشکری بفرستد به مکه در طلب شخصی از آل محمد که جمعی از شیعیان با آنها باشند و امیر آن لشکر مردی از عرب عطفان باشد چون به لقاع ایض رسیدند یعنی زمین سفید که همان پیدا باشد که در احادیث مکرر ذکر شده و نام برده شده آن زمین ایشان را فرو برد ... »

مظاهرا الانوار صفحه ۴۲۸



قربانی اسحق یا اسمعیل

نام اصلی تابلوی فوق که در اصل با قطع بزرگتری است و در طرف راست آن تصویر بره‌ای و در طرف چپ آن آتشدانی نظیر آتشدانهای زرتشتیان دیده میشود ، « قربانی اسحق » است .

طبق متن تورات ابراهیم به دستور خداوند فرزند خود اسحق را به قربانی برد . البته متن قرآن فقط دلالت بر قربانی اسمعیل دارد . اما بطور کلی عقیده بر این است که ابراهیم هر دو فرزند خود اسحق و اسمعیل را به قربانی برد ولی هیچ یک از آنها ذبح نشدند و قربانی ابراهیم مقبول در گاه الهی واقع گردید . و تا آنجائیکه بخاطر دارم در انجیل فقط یک فرزند برای ابراهیم شناخته شده و آنهم بنام اسحق است .

ما به تفاوت‌هایی که در مذاهب مختلف در این مورد وجود دارد و خدشه‌ای به اصل مطلب وارد نمیکند کاری نداریم فقط به این نکته مهم توجه داریم که :

مردان حق از نثار گرامی ترین چیزهای خود در راه خدا دریغ نداشته‌اند .



بشر سخت نیازمند کتابی است که او را بسوی
خدای یکتا دعوت کند و همه افراد را در
پرستشگاه واحدی گرد آورد.

«تولسوی»
(از نشریه ۱۷ انجمن تبلیغات اسلامی)

گروه راجیه

(گروه امیدوار بخداوند)

هیزم سوخته شمع ره منزل نشود

باید افروخت چراغی که ضیائی دارد

« پروین »

شاید به علت اینکه مادرم ، شادروان بانوی بی بی جی ، زنی تمام معنی خدا پرست و پارسا بود من در کودکی خیلی زود به امور معنوی و مذهبی توجه پیدا کردم و یا شاید نوعی کنجکاوی و یا میراث فطری نیز در این امر دخالت داشت یعنی بقول حافظ « این سوخت رسید زمیراث فطرتم ». بهر صورت خانواده پدر و مادرم که از مردم متوسط و ساده دل مازندران بودند از نسلهای نسل همیشه در مازندران میزیسته اند و به امور کشاورزی یا کسب و کار ساده اشتغال داشتند . بدیهی است که پیش از اسلامی شدن تمام ایران مردم مازندران زرتشتی بودند و خاندان ما آنطور که من توجه و دقت کرده ام حتی پس از پذیرفتن اسلام ایمان و اعتقاد به اصول دین زرتشت را نیز حفظ کرده بودند (توضیح آنکه نفوذ اسلام در مازندران مدتها بعد از اسلامی کردن سایر قسمتهای ایران صورت گرفت زیرا تا قرن چهارم و پنجم نیز هنوز اعراب نتوانسته بودند به مازندران دست رخنه کنند . وضع طبیعی محل و مقاومت مردم در برابر دین نومانع بزرگی در برابر پیشرفت اعراب بود تا جائیکه برخی ادعا میکنند که پای هیچ عربی درست و حسابی به خاک مازندران نرسیده و آنها نیکه بدانجا راه می یافتند بترتیبی قلع و قمع میشدند . بهر صورت بدیهی است که پیش از رسوخ اسلام ، مردم مازندران پیرو دین زرتشتی بودند و زرتشت ، موعود خود را مردی از نزدیکی ساحل دریای خزر پیشگوئی کرده است) .*

« اصولاً باید گفت که تاریخ ایران مخصوصاً در مورد حمله اعراب مشوش و تاریک است . معذالک قدر مسلم این است که مازندران سالهای سال بعد از حمله اعراب از تجاوز مستقیم قشون عرب مصون مانده بود و سران عرب با عقد قرارداد و اخذ جزیه از پادشاهان و فرماندهان مازندران از فرمانروائی در آن سرزمین چشم میپوشیدند . مثلاً طبق مستندات تاریخی سعید بن العاص سردار عرب در سال سی ام هجری در طایفه و نایب با اسپهبد جیل گاو باره پادشاه مازندران معاهده ای بسته پس از اخذ جزیه از راه گرگان بازگشت . اگر بنا به نوشته های تاریخی اعراب در مازندران هم بودند همیشه با شورش مردم مازندران مواجه بودند من جمله شورش سال ۱۶۹ هجری ، سالی که مردم طبرستان متفقاً بر علیه اعراب شوریختند و پاسگاه اعراب (مسلمه) را در نقاط مختلف من جمله مامطیر (بارقروش سابق و یابل کنونی) از بین بردند .

الآن بخوبی بی میبرم که برخی از معتقدات مادرم، مخصوصاً مقید بودن او به رعایت دقیق شعار: «گفتار نیک، کردار نیک، پندار نیک» که همیشه ما را نیز به رعایت آنها توصیه میکرد و حتی صورت ظاهری نام مادرم مؤید این امر است که مادرم یک «زرتشتی-مسلمان» پاکدل و خداپرست و با ایمان بود. اصولاً از نظر پدر و مادرم تاحدودی مسئله زرتشتی بودن یا مسلمان بودن، مطرح نبود آنها یک راه میشناختند و آن راه خدا پرستی و راستی بود و میکوشیدند بما نیز این راه را نشان بدهند.

غرض از توضیح مختصر فوق این بود که فهم جریاناتی که بعداً شرح داده میشود آسانتر گردد زیرا همین وضع خاص دینی و معنوی خانوادگی سبب گردید که من از همان نخستین روزهای کودکی بیش از حدودی که رشد فکری من در مراحل مختلف زندگی اجازه میداد متوجه مسائل اخلاقی و معنوی بشوم. البته بتدریج که سن من بالاتر میرفت در خود کشش بیشتری برای مسائل گوناگون معنوی احساس میکردم (و شعر «رازنهان» که در صفحه ۶ چاپ شده همین موضوع است.)

بدیهی است که با کمی سن و قلت معلومات یرایم میسر نبود که افکار صحیح و سقیم را به آسانی از یکدیگر تشخیص و تمیز دهم ولی من بی آنکه قصد خودستایی داشته باشم در همان کودکی بقدر کافی باهوش و کنجکاو بودم که برخی از معتقدات و مراسم و اعمال را بدرستی بسنجم و در مغز خود آنها را دقیقاً بررسی کنم. بزودی متوجه نوعی عقب افتادگی فکری و معنوی مردم محیط خود شده بودم و مادرم نیز در این راه مرا راهنمایی میکرد، مثلاً بخاطر دارم که مادرم چگونه باتمهیدات خاص مرا از تماشای مناظر رقت انگیز غمه زنی یا زنجیر زنی یا قفل زنی و حضور در برخی از مجالس تعزیه و روضه و نظائر آنها مانع میشد و همیشه میکوشید افکار بی اساس و خرافی و غیر معقول و یا هراس انگیز در من راه نیابد. در مقابل، پدر و مادرم هر دو برای انجام مراسم شایسته مذهبی همه گونه تشویق و ترغیب از من بعمل میآوردند: نخستین باری که من توانسته بودم تشریفات نیایش بدرگاه خداوند را بی نقص انجام دهم پدرم یک رأس گاو بمن بخشید. بدیهی است که این بخشش صرفاً بمنظور تشویق و ترغیب من به ادامه نیایش روزانه و تولید این فکر که هر کار نیک را پاداشی است صورت گرفته بوده است.

محیط پاک و رفاه آمیز و روحانی خانوادگی از یکطرف و مطالعه برخی از کتابهای قدیم و جدید که چند جلدی نیز در خانه ما یافت میشد از طرف دیگر، بنای تفکر و تعمق مرا در مسائل مادی و معنوی بنیان نهاد. بتدریج در مغز من این فکر رشد میکرد که باید آنچه از معتقدات و رسوم آدبی که عقلاً و منطقاً ناروا و نارسا بنظر میرسد و شایسته مقام بلند آدمی نیست و با ترقیات فکری زمان وفق نمیدهد بدور انداخته شود و در مقابل هر آنچه شایستگی پیروی و بکار بستن را دارد و با مقام بلند انسانیت سازگار است، منشاء آن هر چه میخواهد باشد، باید یکجا تنظیم و تدوین گردد و باید دیگران را به قبول و پیروی آن دعوت کرد.

البته در یک محیط کوچک خرافی و در میان مردمی نسبتاً جاهل و متعصب اظهار اینگونه افکار، جسارت آمیز و خطرناک بود. ولی کمی سن برای من سپر محافظی بود زیرا در آن زمان من در کلاس ششم ابتدائی بابل تحصیل میکردم. فکر اقدام بدینک اصلاح معنوی و اخلاقی روز بروز در من تقویت میشد. با خود می اندیشیدم که افراد بشری پیرو هر مذهبی که باشند میتوانند از یک رشته اصول و قواعد جامع و ساده و عملی و مشترک پیروی کنند که با اصول هیچ یک از مذاهب حقه منافات و تضادی نداشته باشد و در حقیقت میتوان نوعی آئین مشترك و همگانی بر اساس خدا پرستی و اصول اخلاقی و معنوی تشکیل داد که همگان آنرا بپذیرند و آنرا صمیمانه رعایت کنند تا بدین ترتیب پیروان مذاهب گوناگون از دوئیت ها و نفاق ها و مشاجره ها و مباحثه های پر درد سر که سرانجام بجائی نمیرسد رهائی یابند و اصول آموزش و پرورش در همه جا یکسان شود و دولتها ضمن یک اساسنامه بین المللی اجرای آئین نو را تعهد کنند و دقیقاً مسئول اجرای آن باشند. حتی یک دستگاه بازرسی بین المللی نیز در این مورد نظارت کند و از فساد اخلاقی و معنوی نقاط مختلف با اقدامات اساسی و فوری و مقتضی جلوگیری نماید و قس علیهذا. البته در ابتدای امر برنامه کار بدین وسعت نبود. ضمناً باید بگویم که بهیچوجه حس جاهلایی و شهرت خواهی یا پیشوائی جوئی و فکر دعویهای مذهبی و از این قبیل چیزها محرك من نبود بلکه فقط انگیزه ای معنوی و اندیشه ای اصلاح طلبانه که ناشی از استحکام تربیت معنوی خانوادگی من بود در ایجاد اینگونه افکار دخالت داشت و بس ..

بهرصورت این فکر را با یکی از دوستان خود بنام «صادق دانش» که جوانی هوشمند و فعال بود و دوسال بالاتر از من تحصیل میکرد در میان گذاشتم. (صادق دانش که متأسفانه یکی دوسال بعد از بیماری سل در گذشت آراسته به صفاتی بود که من کم و بیش می پسندیدم و به همین جهت مرگ زود رس او را ضایعه بزرگی برای اهالی مازندران میدانم) زهرا شرکت و همکاری او را در این امر مهم مناسب میدیدم. از حسن اتفاق او هم فکر مرا پسندید و با کمک او در صدد اجرای این فکر برآمدیم. تمیذانم چه عواملی دخالت کرده بود که توانستیم خیلی زود توجه بسیاری از همشاگردیها را جلب بکنیم. هر روز عصر یکی دو ساعت در حیاط وسیع خانه یکی از همشاگردیها بنام محمدعلی دانشور، که اکنون در قید حیات است و گویا از کارمندان عالیرتبه وزارت راه میباشد، بچه ها را جمع میکردیم و به آنها تعلیمات نوین خود را که اکنون درست بخاطر ندارم چه بوده میآموختیم. حتی در صدد اختراع زبان تازه ای نیز برآمده بودیم بی آنکه از اصول زبانشناسی کمترین اطلاعی داشته باشیم، فقط هر روز قبلاً می نشستیم و چند لغت عجیب و غریب و من درآوردی و شاید مضحک از خود میساختیم و عصر آنها را به شاگردان یاد میدادیم.

این وضع چندان دوامی نداشت زیرا بزودی وجود این اجتماع کوچک، و تاحدی کودکانه، موجب تعبیرات و تفسیراتی در شهر ما شد و برخی از افراد بداندیش جریان را بصورت های دیگری به گوش مدیر مدرسه ما رسانیدند. مدیر دبستان که جوانی کم تجربه و زود باور بود، بدون تحقیق و اخذ توضیح مرا در حضور شاگردان تنبیه و از مدرسه اخراج کرد!

بدین ترتیب این فکر هر چه بود تقریباً در نطفه خفه شد و چون چندی بعد برای ادامه تحصیل به تهران آمدم دیگر این موضوع در بوته فراموشی و تعطیل افتاد ولی طبعاً ماده اصلی این فکر که ریشه عمیق داشت در وجود من رشد می یافت بی آنکه خودم شخصاً بدان توجهی داشته باشم. البته واضح است که دیگر بر اثر مطالعات بیشتر و احراز رشد کاملتر این فکر

آن صورت ساده اولیه خود را نداشت و نیز من دیگر بخوبی تشخیص میدادم تا روزی که بشر در جهل و نادانی، بمعنی اخص کلمه، بسر میرد و احساسات ناروا و تظاهرات ریائی و افکار خام و تعصب آمیز و بخصوص خودپرستی و سودجویی او بر عقل و منطق و دانش و معنی طلبی غلبه دارد مداخله در این گونه مسائل از عقل بدور است.

بهر صورت سالها گذشت و فکر من بدلائلی چند که ذکر آنها ضرورتی ندارد چه در دوران تحصیل متوسطه و چه در دانشگاه و چه در مدت اقامت در تهران و چه در اروپا بکلی از این زمینهها منحرف شده بود...

از حسن اتفاق خداوند بزودی مرا از مصاحبت یک انسان بزرگ و شرافتمند و خدا پرست واقعی برخوردار کرد. او نیز همانطور که همه جهانیان میدانند از زشتیهای این جهان و ناپسندیهای اخلاقی و معنوی مردم آن به تنگ آمده بود. او در عین نوعی باز امیدوار بود که روزی این درنده خوئی در طبیعت بشر خواهد مرد و بشر مقام شایسته انسانی خود را بدست خواهد آورد، ولی آن روز را نزدیک نمیدانست. در آن دوره گفتن یا نوشتن هر حرفی آسان نبود اگر همه آنچه را که صادق هدایت فکر میکرد بروی کاغذ میآورد اکنون من خیلی آسانتر میتوانستم حق مطلب را ادا کنم ولی متأسفانه چنین نشد.

چند سالی که پیش از شهریور ۱۳۲۰ با هم معاشرت داشتیم وضع محیط اجازه نمیداد که صادق حتی برخی از نوشتههای خود را منتشر کند و بطوریکه میدانیم مثلاً «برف کور» خود را در نسخه‌های معدود در بمبئی با دست پلی کپی کرد.

پس از جنگ بین المللی دوم و تغییر وضع ناگهانی، شور و شوقی در صادق پدید آمد و وی بی درنگ برای مبارزه مثبت با نارواییها قد علم کرد و در حقیقت تثبیت بهر وسیله ای را که گمان میرفت سودی عاید بشریت کند غنیمت دانست. چندی با هم بر تریبی که گمان میکردیم نتیجه مطلوبی خواهد داشت کوشش کردیم (البته این کوشش برخلاف آنچه عده ای تصور میکنند صورت خاصی داشت و از حدود کوششهای فکری و فرهنگی تجاوز نمیکرد، شاید در فرصت مناسب دیگری درباره آن صحبت کنم) ولی پس از چندی این راه را موافق سلیقه و منظور خود ندیدیم و خود را کنار کشیدیم.

اما این فکر که باید برای وصول به یک زندگی شایسته انسانی تلاش کرد و از کوشش باز نایستاد در هیچ یک از ما از میان رفتنی نبود. معذالک صادق دیگر سر خورده مایوس و دلزده شده بود و بهیچ اقدامی که مستقلاً منشاء اثری در زمینه فکری او باشد تن در نمیداد. به او پیشنهاد کردم که پیشوائی گروهی را بر اساس برنامه ای که جنبه خاص مذهبی یا سیاسی نداشته باشد بپذیرد ولی او بدلائلی این پیشنهاد را نپذیرفت. گرچه اظهارات او را در این زمینه در صفحه ه نوشته‌ام معذالک لازم است گفته‌های او را مجدداً نقل کنم تا مطلب ما در اینجا ناقص جلوه نکند:

«... همیشه فعالیت‌های بشردوستانه و مورد پسند خداوند با منافع هست و مقاصد پلید عده‌ای اصطکاک پیدا میکند و یا با عقاید مردم خرافاتی و متعصب که طبعاً نادان و کینه‌جو نیز هستند جور در نیاید لذا آنها در مقابل این فعالیت‌ها عکس العمل شدید و بیرحمانه‌ای از خود نشان میدهند. بعلاوه این گونه فعالیتها و طرحها همیشه آمادگی کامل دارد که به آسانی رنگ مذهبی یا سیاسی بخود ببندد، بنابراین ممکن است اشخاص مغرض و بداندیش یا افراد متعصب و خرافاتی پس و پیش شدن یک کلمه یا یک جمله را در گفته‌ها و نوشته‌های ما مستسک قرار دهند و ما را در کشمکشهای مذهبی پر درسر و بیحاصلی وارد کنند یا صله‌ای سیاسی که همه نوع آن در اثبات گنبدیده‌شان موجود است بما بچسبانند و مزاحمتهایی برای ما فراهم سازند. بنا بر روایات مشهور خداوند یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر برای راهنمایی بشر فرستاد و هر کس میدانند که رفتار مردم با آنها چگونه بوده و تعلیمات آنها تا چه حد مؤثر واقع شده است:

برسیه دل چه سود خواندن و عظم نرود سیخ آهنین بر سنگ

«شکی نیست که غالب مردم روزگار ما از مردم فاسد و تبهکار آن دوره‌ها دست کمی ندارند و حتی از حدی که درباره صفات ناپسند و خصائص زشت این مردم پیشگویی شده است بسی جلوتر تاخته‌اند. من نه حوصله ایضا دارم که سردمرا به دین سازی یا بیدینی متهم کنند و نه شوق آن را دارم که بر مزار من اشک تملیح بریزند و سرا به درجه شهادت مفتخر سازند! این آدمیزاد را باید بحال خود وا گذاشت و دنیای او را نیز بخود او بخشید زیرا وی از جان و دل، با قرنها کوشش و فداکاری، آنرا مطابق سلیقه خود ساخته و پرداخته است و اگر کسی بخواهد به آن دست ببرد با تمام قوا آن دست را قطع خواهد کرد. جامعه بشری را به راهی که شایسته مقام انسانیت است رهنمون شدن و او را به خدا پرستی و برادری و برابری خواندن با جان خود بازی کردن است. من چندی گمان میکردم که دیگر بر اثر ترقیات فکری و علمی قرن ما بشر آن آمادگی را پیدا کرده است که راه درست یک زندگی شایسته را تشخیص دهد ولی سالهاست که هر لحظه از لحظه پیش نومیدتر میشوم. از این فکرها صرف نظر کن و بیهوده خود را برای این آدمیزاد که شایستگی ندارد به زحمت نینداز.

چندین چراغ دارد و بیراهه میرود بگذار تا بیفتد و بیند سزای خویش»

از مطالب فوق آشکار است که صادق دیگر حاضر بهیچ اقدامی نبود. با وجود این برنامه‌ای را که در نظر داشتم تنظیم کرده بنظر او رساتیدم. گرچه حس کردم که کم و بیش مورد پسند او واقع شده ولی وی از مداخله در این امور سر باز زد و حق نیز با او بود. بخصوص که آنروزها بازار حزب بازی و حزب سازی و انشعاب و دسته بندی رواج داشت و مشکل بود که بتوان منظور اصلی از تشکیل چنین گروهی را که اغراض سیاسی و مذهبی نداشت بدیگران فهماند. حتی به او پیشنهاد کردم که من حاضرم از شغل خود کناره گیری کنم و با هم به هندوستان برویم ولی او باز بدلائلی نپذیرفت.

متأسفانه متن کامل برنامه فوق فعلاً در دسترس نیست و اگر هم در دسترس میبود انتشار آن مورد نظر نبود و فقط بدین منظور که واقعه‌ای که تسمی از تاریخچه تحولات فکری صادق است در جایی منعکس شده باشد و آیندگان بدانند که وضع محیط و دلزدگی و یأس صادق هدایت برای ما چقدر گران تمام شده در این قسمت از آن یاد کرده‌ام. شاید برخی از رؤس مطالب آن برنامه را نیز تا جائیکه بغاظر من مانده است به اختصار در پایان این مقال ذکر کنم.

توضیحاً اضافه میشود که نام این گروه « راجیه » در نظر گرفته شده بود یعنی « گروه امیدوار بخداوند » و هنوز هم گاه من « اراجی الله » جلوی امضاء خود میگذارم که از بقایای اثر افکار همان دوره است.

اولاً نباید پنداشت که انتخاب این نام برای دنباله روی از فرقه سازیهای مذهبی بوده است که طی قرون متمادی موجب کشمکش و تفرقه و حتی خونریزیهایی شده بود.*

ثانیاً نیز نباید تصور کرد که این عنوان بدین سبب انتخاب شده بود که « گروه راجیه » برای وصول بهدنیهای خود فقط بخداوند امیدوار بوده و از نوعی عرفان که کوشش و تلاش آدمی را در تغییر و تحول زندگی بی اثر میدانند ملهم میبوده است، بلکه « گروه راجیه » در حقیقت وصول بههدف را فقط بکمک بد و جهد فردی و اجتماعی میسر میدانسته اند.

بنابراین منظور این بود که در عین اینکه پیشرفت مادی و معنوی بشر بستگی به کوشش فردی و اجتماعی بشر دارد معذالک برای توفیق کامل در این امور « گروه راجیه » چشم به کمکه خداوند نیز دوخته بوده اند و خود را براهنمائی و هدایت او نیازمند میدانسته اند. چرا؟

همه این ترقیات فکری و مادی اعجاب انگیز کنونی از کجا حاصل شده؟ چه کسی قانون تکامل را تنظیم کرده و چه کسی نیروهای شکفت فکری را در مغز بشر بودیعت نهاده و او را قادر کرده است که هر روز بیکی از اسرار طبیعت پی ببرد و هر لحظه در راه تکامل فکری و مادی قوس صعودی را به پیمایند؟ اگر بشر کوشش خود را طور دیگری بکار میبرد و خود را بخداوند امیدوارتر و نزدیکتر میکرد بعید نبود که ما تا کنون بجائی رسیده بودیم که میتوانستیم مثلاً تعطیلات روز جمعه را در کره زهره یا مریخ بگذرانیم و قس علیهذا.

گرچه من به ترقیات دائمی و پایان ناپذیر بشر ایمان دارم ولی با کمال جرأت میتوانم بگویم تا روزی که بشر در همین وضع فلاکت بار و شرم آور معنوی و اخلاقی زندگی میکند فکرا اینکه بتواند روزی مثلاً از جو کره زمین بیرون رفته و پای خود را سالم به کره دیگر بگذارد و سالم نیز برگردد خیالی خام و آرزویی محال بیش نیست مگر اینکه مصلحت خداوند بر این باشد که کرات دیگری از کرات بی پایان خود را بهمین فضاحت و فلاکت زمین بکشاند و فقر و فساد و زشتی و دروغ و بیماری و مرگ و غیره را برای آنها تحفه بفرستد که اسری بسیار امید بنظر میرسد، زیرا: یک خون دل پس است برای قبیله ای!

طبق حدسیات دانشمندان خودمان، کراتی وجود دارند که از حیت تمدن به نسبت چندین میلیارد سال از ما جلوتر هستند بعید نیست غالب آنها همزمان با کره ما شروع کرده باشند:

ما و مجنون همسفر بودیم در صحرای عشق او بمقصد ها رسیدو ما هنوز آواره ایم
از مطلب دور شدم، قصد من بهیچوجه وارد شدن در این گونه بحثها نیست بلکه فقط شرح تاریخچه مختصر یک واقعه ای است که واقع نشد، ولی گاه قلم سرکشی میکند. بهر صورت انتخاب نام « راجیه » از این جهت بود که این گروه اساس فکر و فعالیت خود را بر پایه خداشناسی و خدا پرستی تقریباً در همان معانی سابق ولی باشیوه نسبتاً جدیدی گذاشته بودند.

بعبارت دیگر توجه بخداوند و امید به او نقطه مرکزی فکر این گروه را تشکیل میداد، همان خداوندی که یک فرد پاکدل و دانش پژوه در درون خود و در وجود خود او را حس میکند نه آن خدائی که هفته ای یک یا چند بار برای ربودن جایزه بزرگ بخت آزمائی دست بدامان او میثویم! بهر صورت باز « گروه راجیه » دست پترکیب خدائی که در عقاید گوناگون از نظر فکری و فلسفی و عرفانی و غیره وجود دارد نمیزده است.

فکر اساسی این گروه این بود که جز از راه آموزش و پرورش بر پایه خدا شناسی و خدا پرستی اصلاح واقعی جامعه بشری امکان پذیر نیست. شاید این موضوع محتاج توضیح بیشتری است:

غرض این است تا در هر فرد بهنگام رسیدن به سن رشد و تمیز ایمان راستی نسبت به وجود خداوند ایجاد نشود و تا هر کس باتمام احساس و ادراک خود بخداوند و خدا را همه جا حاضر و ناظر نداند نمیتوان امیدوار بود که از ارتکاب اعمال ناروا، اگر از دستش برآید، چشم ببوشد. باز برای توضیح بیشتر اضافه میکنم که مثلاً تنها قوانین سخت و مجازاتهای شدید هرگز نمیتواند امنیتهای گوناگون جوامع بشری را آنطور که می باید تأمین کند. فقط ایمان و اعتقاد قلبی به این نیروی نامرئی است که میتواند شخص را از کردار بد و پندار بد مانع آید. غلبه بر حرص و میل و هوس و شهوت و خشم و غیره که بنا به مصلحتی در نهاد آدمی گذاشته شده جز با توجه باین نیروی عظیم عملی نیست. البته منظور « گروه راجیه » براه انداختن مجالس وعظ و اندرز نبود که مثلاً یک سخنران جلسه ای صد تومان بگیرد و یاسین بگوش خر بخواند، بلکه بر پایه محکم آموزشی قرار داشت.

در بالا از امنیتها نام برده ایم، ذکر یک مثال در مورد یکی از انواع این امنیتها که امنیت جانی است بی مناسبت نیست: تاریخ حقیقی بشر لبریز است از جرمها و جنایتهائی که عامل اصلی آنها غالباً هرگز شناخته نشده است و اگر هم شناخته شده و بمجازات رسیده است از جرمها و جنایتها چندان کاسته نشده است. میتوان گفت که فقط در رومانهای پلیسی است که مجرم سرانجام بمجازات میرسد ولی در صحنه اجتماع غالباً چنین نیست.

* البته نام فرقه های گوناگون را که به هشتاد میرسد در کتب مختلف میتوان یافت مانند کتاب « هفتاد و سه ملت » که اخیراً از روی نسخه خطی موجود در کتابخانه ملی پاریس بچاپ رسیده است و بیابان الادیان و کتاب « معرفة المذاهب » و « الفرق » رازی و بسیاری دیگر. برای نمونه نام چند فرقه ذکر میشود:

اسماعیلیه - امامیه - تناسخیه - جریه - حلولیه - دهریه - رافضیه - رجیبه - صوفیه - قدریه - معتزلیه و غیره

در همین ماههای اخیر قتلی را در یکی از کشورهای باصطلاح متقدم میتوان نام برد که شاید هرگز عامل اصلی آن شناخته نشود، زیرا ظاهراً، بنا باظهار نظر مطبوعات، نفوذ و قدرت و پول و سیاست و عوامل دیگر ممکن است از او طوری حمایت کنند که برای همیشه درمان بماند! ولی این شخص نامشکوف اگر در موقع طرح نقشه قتل، خدا را حاضر و ناظر میدانست هرگز جرأت نمیکرد که حتی به فکر چنین توطئه ای بیفتد تا چه رسد به عملی کردن آن* . بنا به نظر «گروه راجیه» افراد در برابر فکر و پندار خود نیز مسئول هستند و نظریات «گروه راجیه» در این زمینه بسیار وسیع است و مجال ذکر آنها نیست.

البته مسائل مادی و اقتصادی نیز محل وسعی را در برنامه «گروه راجیه» اشغال میکرد و توجه این گروه تنها به مسائل الهی و معنوی و اخلاقی نبود.

«گروه راجیه» ترقیات علمی و تأمین وسائل مادی زندگی را، تحت هر رژیم و هر فرمولی که باشد برای «مانند انسان زیستن» کافی نمیدانستند. بهمین جهت و برای اینکه بتوان یک زندگی شایسته ای را که در آن مقام مادی با مقام معنوی انسان هماهنگ باشد تأمین نمود در سرلوحه برنامه آنها اصل «خداشناسی و خدا پرستی» قرار داده شده بود. البته منظور این نبود که مثلاً مسیون‌های بیشتر مذهبی راه بیندازیم و با آداب طهارت و غسل میت و غیره را جزو برنامه همه کلاسها قرار دهیم و یا کتاب «المشاعر» را از روی متن عربی آن از همان کلاس اول ابتدائی به کودکان تحمیل کنیم و برای آنها درباره واجب‌الوجود و نقص و فقر و نفس و غیره بمری داد سخن بدهیم، بلکه «گروه راجیه» برای تأمین منظور خود برنامه دیگری در آموزش و پرورش داشته اند که فعلاً لزومی برای ذکر آن دیده نمیشود.

با شرح مختصر بالا روشن است که برنامه «گروه راجیه» در اساس بهیچوجه ارتباط با اصطلاحاتی بادینهای دیگر نداشته است. گمان نمیرود که اگر برنامه ای بر اساس این فکر تنظیم شود که همه مردم جهان از هردین و مذهب و ملت و نژاد بتوانند آنرا بپذیرند منافاتی با هیچ یک از عقاید مذهبی جهان داشته باشد و نیز مسلماً چنین برنامه ای با این عقیده که قوانین متحدالشکل و کاسلی در آخر الزمان بر مردم نازل خواهد شد برخوردار نخواهد داشت و آنانکه به چنین امر ایمان دارند میتوانند تا فرا رسیدن آن روز، که بنا بر روایات معتبر جز خداوند کسی را از آن خبر نیست، موجبات تزکیه نفس و تهذیب اخلاق و مقدمات یک اتحاد و اتفاق فکری را فراهم کنند. گمان نمیکند لزومی داشته باشد که همه مردم آنقدر فاسد باشند که حتماً مرز شمشیر قائم را بپوشند!

بنابراین گرچه برنامه «گروه راجیه» بهیچوجه با مسئله ظهور کوچکترین ارتباط مستقیم ندارد ولی منافاتی آن نیست. کوشش در راه اصلاح مادی و معنوی بشر از وظائف حتی و دائمی هر فردی است و نمیتوان به انتظار ظهور در فساد و تباهی غوطه خورد و اصلاح جوامع بشری را به آخر الزمان حواله کرد و بر اساس این فکر به هرگونه برنامه‌های اصلاحی که ناظر به همه جماعات ارضی باشد رنگ سیاسی و مذهبی زد و آنرا تخطئه کرد.

البته «گروه راجیه» درباره ظهور چهار پنج تئوری یا نظریه تحت بررسی داشته اند که جنبه نسبتاً شخصی دارد و به برنامه این گروه مربوط نیست. البته این نظریه‌ها را نمیتوان افشاء کرد زیرا چنین گروهی تشکیل نشده و بحث در باره نظریات آنها سودی ندارد. بعلاوه فعلاً حوصله ندارم بیش از اینها از حافظه خود کمک بگیرم. همینقدر میگویم که این پنج نظریه به «وجود قائم»، «آرزو»، «وظیفه فردی»، «ایدئولوژی جهانی» و «تهدید» مربوط میشود. ولی «گروه راجیه» برای اینکه مبدا به آنها رنگ مذهبی بزنند در برنامه‌ها و فعالیت‌های خود در این امور قصد دخالت و ابراز عقیده نداشته اند چنانکه در برنامه آنها چنین مباحثی دیده نمیشد و ذکر این مختصر برای این بود که روشن شود با وجودیکه «گروه راجیه» نظریه‌هایی در باره برخی از مسائل مذهبی داشته اند ولی ملزم به رعایت سکوت و بی‌طرفی کامل بودند و حق مداخله یا اظهار نظر درباره هر آنچه مستقیماً به مذاهب مختلف مربوط میشود نداشته‌اند. بدین ترتیب «گروه راجیه» را بهیچوجه به نظریات مذهبی و عقاید دینی افراد کنونی بشر کاری نبود. هر فردی از هر مذهبی که بود میتواند به این گروه پیوندد. هر کس مذهب فردی خود را داشت ولی البته در داخله گروه لزوماً میبایستی با دیگران روش مشترک داشته باشد. و چون تشکیل این گروه بمتنظورهای حزبی و سیاسی نبود در بدو امر احتیاج به سیاهی لشکر نیز در میان نبود. بنابراین برای پیوستن به این گروه شرایط نسبتاً سنگینی پیش‌بینی شده بود که مهمتر از همه مسئله سن افراد بود، زیرا:

چوب تر را چنان که خواهی پیچ نشود خشک جز به آتش راست

کسانیکه دیگر اصلاح و تغییر آنها امکان پذیر نیست در هر جامعه بیش از ۶۰ درصد افراد را تشکیل میدهند. لبه تیز آموزش و پرورش «گروه راجیه» در درجه اول متوجه جوانان بود بی‌آنکه سایرین را از نظر دور بدارد. و چون نظر «گروه راجیه» بر این بود که برنامه آنها در همه جا و بین همه افراد تعمیم باید تفاوتی بین افراد قائل نمیشد فقط آنها را بطرز مناسبی طبقه بندی میکرد تا با حرارت ملایم چوبهای خشک را نیز راست کند و از کج شدن چوبهای تر مانع آید.

بیش از این درباره «گروه راجیه» چیزی نمیتوانم زیرا این گروه که میتوان گفت در اصل فقط مرکب از یکی دو تن بود هرگز تشکیل نشد و بحث درباره افکار آنها لزومی ندارد و گمان میکنم بهتر است فقط مختصری درباره برنامه این گروه صحبت کنم و این تاریخچه مختصر را برای همیشه به بندم:

* کلام هابیل به برادر خود قابیل: اگر تو دست را برای کشتن من بگشایی من دستم را بسوی تو برای کشتن تو دراز نخواهم کرد. من از پروردگار جهانیان بیمناک میباشم. (سوره مائده آیه ۲۸)

برخی از فصلهای قسمت اول برنامه با اصول عقاید گروه راجیه

(که به کمک حافظه و بدون رعایت تقدم و تاخر ضلها و بدون توضیح و تفسیر ذکر میشود)

گرچه امور معنوی با مسائل مذهبی و امور مادی و اجتماعی با مسائل اقتصادی و سیاسی ارتباط نزدیک دارد ولی چون « گروه راجیه » با مسائل خاص مذهبی و سیاسی کاری نداشته اند در انتخاب عنوان قسمت‌های مختلف برنامه خود نام مذهب و سیاست را دخالت نداده‌اند.

قسمت اول - امور معنوی بشر.

فصل اول یکتا پرستی .

« گروه راجیه » قبل از همه چیز به وجود خداوند یکتا که دانای مطلق و توانای مطلق و زیبای مطلق و بینای مطلق است، ایمان داشته‌اند. این یکتا پرستی را میتوان « یکتائی دربی نهایت » نام نهاد یا با اصطلاح مأنوستر « وحدت در کثرت » نامید ولی نه در همان معنی معمولی فلسفی بلکه در معنی نوعی « سلسله مراتب » ؛ « با توجه به درجه توانائی عقلی و فکری بشر ». این فصل از سایر فصول سهم تر بوده است ولی در اینجا مجال و حوصله بحث و توضیح بیشتر موجود نیست معذالک با یک تصدیق و چند فرمول (که جنبه ریاضی ندارد و حاصل همه فرمولهای چهارده گانه « یک » یا « واحد » است) به اشاراتی در باره مفهوم این فصل مهم اکتفا میشود :

در زیر فقط عنوان برخی از فصلهای قسمت اول برنامه « گروه راجیه » یا اصول عقاید این گروه بدون رعایت ترتیب و یا تقدم و تاخر و بدون هیچگونه توضیح و تفسیر ذکر خواهد شد زیرا اولاً متن اصلی این برنامه که بسیار مفصل بوده است در دسترس نیست و ثانیاً اکنون لزومی دیده نمیشود که این برنامه عیناً و به تفصیل نقل گردد معذالک در برخی از موارد برای جلوگیری از ایجاد سوء تفاهم یا ابهام، توضیحاتی، آنهم با رعایت اختصار کامل، افزوده خواهد شد.

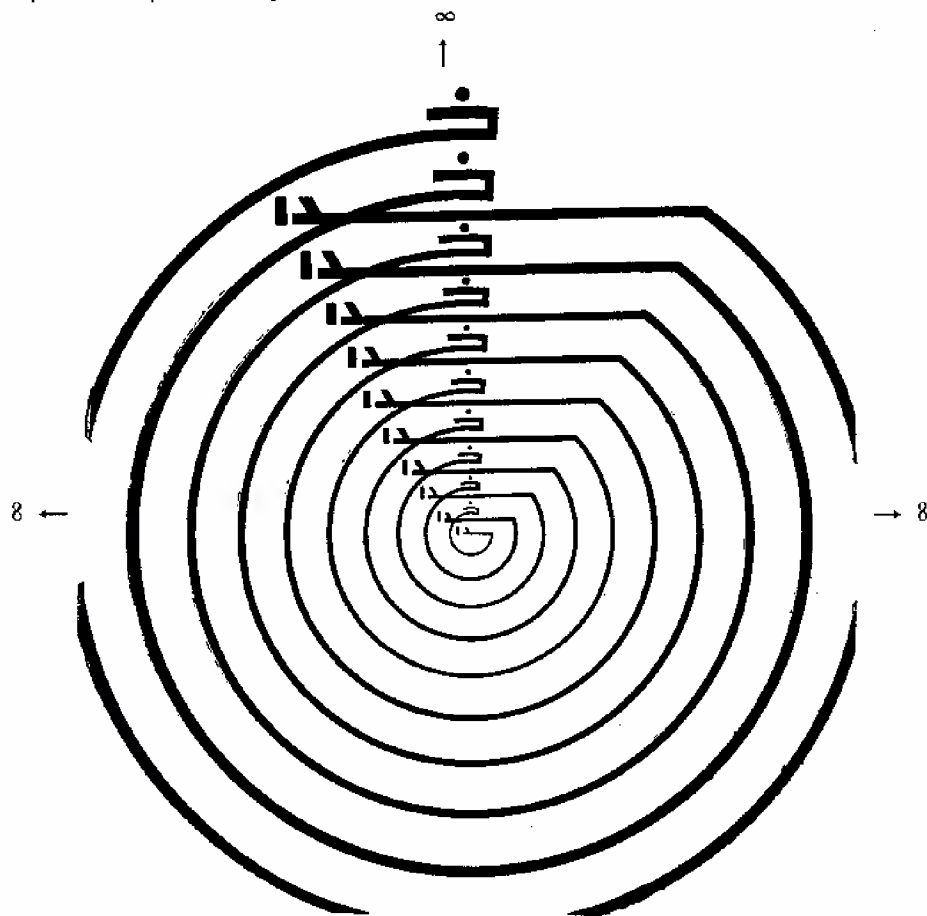
باید گفت که هرگز در نظر نبود که برنامه گروه راجیه مانند یک طرح قطعی و یا قانون لا یتغیر و ابدی معرفی شود بلکه این گروه قصد داشته‌اند که مواد مختلف آنرا در معرض قضاوت جهانیان قرار دهند. ضمناً لازم است برای درک بهتر نظریات « گروه راجیه » گفته « لوتر »، یکی از پیشوایان بزرگ و معروف مذهبی، در اینجا آورده شود : « هیچکس نمیتواند به زور و جبر عقیده‌ای را به کسی تحمیل کند. »

این برنامه با توجه به نکاتی که سابقاً ذکر شده از سه قسمت تشکیل میگردد :

قسمت اول - امور معنوی بشر

قسمت دوم - امور مادی بشر

قسمت سوم - امور اجتماعی بشر



و اینکه فرمولهای ساده ای که « یکتائی در بی نهایت » را به روشنی بیان میکنند :

$$N = n + n_1 + n_2 + n_3 + \dots + n_{\infty} = 1$$

$$N = n \times n_1 \times n_2 \times n_3 \times \dots \times n_{\infty} = 1$$

$$N = n = n_1 = n_2 = n_3 = \dots = n_{\infty} = 1$$

$$N > n_{\infty} > \dots > n_3 > n_2 > n_1 > n = 1$$

$$n \times n_1 \times n_2 \times n_3 \times \dots \times n_{\infty} = N = 1$$

$$n \times \infty = n_1 \times \infty = n_2 \times \infty = n_3 \times \infty = \dots = N = 1$$

$$N + (n + n_1 + n_2 + n_3 + \dots + n_{\infty}) = N = 1$$

$$N \times (n + n_1 + n_2 + n_3 + \dots + n_{\infty}) = N = 1$$

$$\frac{N}{n + n_1 + n_2 + n_3 + \dots + n_{\infty}} = N = \infty = 1$$

$$\frac{N}{n \times n_1 \times n_2 \times n_3 \times \dots \times n_{\infty}} = N = \infty = 1$$

$$N - n = N - n_1 = N - n_2 = N - n_3 = N - n_{\infty} = N = 1$$

$$N - (n + n_1 + n_2 + n_3 + \dots + n_{\infty}) = N - \infty = N = \infty = 1$$

$$\frac{N}{n} = \frac{N}{n_1} = \frac{N}{n_2} = \dots = \frac{N}{n_{\infty}} = \infty = 1$$

$$\frac{n}{N} = \frac{n_1}{N} = \frac{n_2}{N} = \frac{n_3}{N} = \dots = \frac{n_{\infty}}{N} = 0 = 1$$

فصل دوم - درباره « بعد ماقبل اول » یا بعد پنجم .

این فکر در اصل از ابتکارات « گروه راجیه » نیست زیرا یکی از پیشوایان دین اسلام که گمان میکنم* امام صادق (ع) باشد نیز در چندین قرن پیش فرموده بود : « من هیچ چیز را نمی بینم مگر اینکه قبلا خدا را به بینم . »

« گروه راجیه » نیز معتقد بودند که هیچ چیز را در تمام آفرینش نمیتوان اندیشید که در حقیقت تصور آن مستلزم تصور صانع اولیه آن نباشد . بنا بر این « گروه راجیه » بر اساس این فکر تردید ناپذیر برای اشیاء پنج بعد قائل بودند که دو بعد آن جنبه ذهنی دارد : یکی بعد ماقبل اول یا (بعد پنجم) که اندیشه خدا یا صانع اولیه در ذهن است و دیگر زمان که طبق نظریه اینشتین به ابعاد سه گانه اشیاء افزوده میشود . ضمناً با قبول این فکر نتیجه سهمی حاصل میگردد و آن مرئی دانستن خداست . زیرا بدین ترتیب خدا در همه اشیاء جهان تجلی دارد . فکر مرئی دانستن خدا نیز فکر

البته « گروه راجیه » برای اثبات وجود خداوند از نظریات دانشمندان و فیلسوفان و هیون و غیره استفاده نیکرده اند و مطالبی را که آنها طی قرون متمادی بیان داشته اند برای بیان عقیده خود مورد توجه قرار میداده اند :

مثلا برای اثبات وجود خدا نکات زیر را مورد توجه میداشته اند :

۱- بررسی جهان طبیعت و درک زیباییهای خلقت و توجه به اسرار شگفت انگیز آن .

۲- بررسی نظام حیرت انگیز و قوانین ثابت و مدبرانه و نظم و هماهنگی طبیعت و همچنین عظمت خلقت و بی پایانی جهان هستی .

۳- بررسی منشاء عقل و دانش .

۴- بررسی فطرت و نهاد آدمی و کتجکاوای عقل و فکر بشری برای معرفت خالق و صانع اولیه .

۵- بررسی مظاهر گوناگون و زیبای طبیعت و ساختمان دقیق و پیچیده وجود آدمی و سایر جانوران و گیاهان و غیره .

از نا امنی جانی و مالی و قضائی، ترس از تجاوزها و محرومیت‌ها، ترس از ظلم و احجاف و ترس از چا پیده شدن بدین شدتی که اکنون رایج است و غیره در زندگی بشر وجود نخواهد داشت و در نتیجه این زندگی کوتاه روی کره زمین که بی شک مقدمه زندگیهای دیگری است با لذت و خوشی و در محیط امن و رفاه آمیز و زیبا سیری خواهد شد نه اینکه شخص تا آنجا به بن بست کشانیده شود که از دست این بیم‌ها و هراسها قصد جان خود کند و هر چه زودتر به زندگی خود پایان دهد. زرتشت درباره دوره‌ای که از بسیاری جهات با دوره ما شباهت دارد میگوید:

«... تا به آن حد که تمنا کننده در هر صبح و شام تمنای مرگ کند از پس مراسم درندگی و شرارت خلق را بزرگ بیند.»

(از کتاب الفرائد ص ۲۹)

نقل از صادق هدایت - ص ۱۱۵ بهمن پشت)

بی شک یکی از علل اساسی خودکشی صادق هدایت این بود که وی «مراسم دوندگی و شرارت خلق را بزرگ میدید» یعنی خلق را زیاده از حد درنده و شرور شناخته بود و من در صفحه ۸۸ همین کتاب که درباره علل خودکشی صادق مختصری بحث کرده‌ام مفهوم این علت را بعنوان نخستین علت خودکشی او ذکر کردم منتهی در آتموقع گفته زرتشت در مد نظر نبود که در آن محل عیناً نقل شود.

فصل پنجم - درباره آفرینش.

(اصولاً درباره اصل و منشاء جهان چهار راه حل اندیشیده شده است: یکی اینکه جهانرا خواب و خیالی بیش ندانیم یعنی طبق گفته خیام این دنیا: «خوابی و خیالی و فریبی و دمی است»، دوم اینکه جهان خود بخود از عدم برخاسته، سوم اینکه جهان آغازی نداشته و ازلی است، چهارم اینکه جهان آفریده شده. امروز به کمک دانش همه فرضهای بالا باستانی فرض چهارم سردود شناخته شده است.

اما درباره مقصود آفرینش، با قطعیت نمیتوان سخن راند ولی در این مورد نیز با کمک عقل و خرد و استدلال و با توجه به طبیعت و نظامات و قوانین ثابت و لایتنجیری که بر اساس آن همه موجودات بسوی ترقی و کمال میروند مسلم میشود که آفرینش امری بیهوده و بدون منظور و هدایی عالی نمیتواند صورت گرفته باشد و در نتیجه آدمی (که در دنیای ما از مخلوقات دیگر بجهاتی برتر است) فقط برای خوردن و خوابیدن و شهوت راندن و دنبال خواهشهای پست نفسانی و لذت‌های مادی زود گذر و مصلحهای پلید شیطانی دودیدن خلق نشده است بلکه هدف عالی زندگی او رسیدن به کمال از راه شناخت خداوند و بی بردن به اسرار طبیعت و پرورش و تکامل روح است.)

تازه‌ای نیست، حتی «اشعریها» به مرئی بودن خدا قائل بودند منتهی چنین استدلال میکردند که هر چه موجود باشد قابل رؤیت است و چون خدا نیز موجود است پس قابل رؤیت میباشد ولی «گروه راجیه» این مسئله را با توسل به «بعد ماقبل اول» بیان میکردند.*

فصل سوم - کوشش در راه شناخت خداوند یکتا.

(کوششی که هرگز نباید از آن باز ایستاد. گفته زرتشت است که: «من میکوشم تو را ای مزداکه به توسط خرد مقدس آفریدگار کل هستی به درستی بشناسم.»)

فصل چهارم - ترس از خدا.

(صادق هدایت در صفحه ۸ مقدمه «گروه محکومین» چنین مینویسد: «در دنیائی که... ترس از آدمها جانشین ترس از خدا شده است.»

مفهوم عبارت فوق روشن است. اگر ترس از خدا در بشر میبود دیگر ترس از یکدیگر بین آنها وجود پیدا نمیکرد و زندگی او را چنین تلخ و زهرآلود نمیساخت.

منظور از «ترس از خدا» این است که ما باید در گفتار و کردار و پندار خود مطلقاً تابع هوای نفس نباشیم بلکه خدا را در همه جا حاضر و ناظر بدانیم و از آنچه به فتوای عقل و خرد در نظر خداوند ناپسند میآید پرهیز کنیم آنوقت بدیهی است که ترس از یکدیگر موردی پیدا نخواهد کرد و دیگر بیم از احتیاج و گرسنگی، هراس

اینکه در کتاب حاضر در چند مورد عبارات «گمان میکنم»، «گویا» و نظائر آنها را بکار برده‌ام بدین جهت است که بر اثر اظهار نظر بیجای یک پزشک بیسایه و شارلاتان در باره وضع مزاجی و روحی من، در دوره‌ای که «ریاضت» میکشیدم، بسیاری از کتابها و یادداشتها و فیشهای را که من با زحمت زیاد طی سالیان دراز فراهم کرده بودم از دسترس من خارج کرده اند و من ناگزیر اکنون برخی از مطالب را به کمک حافظه خود نقل میکنم.

این پزشک طماع و «چهره آزمند» نه تنها مطالعه هرگونه کتاب را برای من خطرناک دانسته بود بلکه معتقد بود که باید حتی تابلوهای اطاق من (که چندان از آنها در همین کتاب گراور شده) برداشته شود و بجای آنها تصاویر زندهای لخت و هرزه آویخته کرد! این «فریبد» وطنی و دیوانه (عده‌ای از روانپزشکان تهران او را دیوانه شناخته‌اند ولی بعلت ثروت و نفوذ او این دیوانه هنوز شغل و موقعیت خود را حفظ کرده است) توجهی را که من به مثنویات پیدا کرده بودم به برادران من که صمیمانه از من پرستاری میکردند از خطرناکترین نوع جنون معرفی کرده بود ولی چون پولپرستی و شهوت‌دوستی را که خود شدیداً بدان دوچار بود عقل و هنر میشناخت! اینها هستند اهریمن‌هایی که با جسم و روان مردم کشور ما سروکار دارند و از این راه نیز ثروت‌های هنگفت آندرخته و صاحب آلف‌الوف شده‌اند و کسی را هم سراغ نداریم که به حساب آنها رسیدگی کند زیرا امروز فردی را در برابر پول و قدرت یارای مقاربت و اعتراض نیست.

خون است - خویشتن را شسته و طاهر نمائید ویدی اعمال خود را از نظر من دور کرده از شرارت دست بردارید نیکوکاری را بیا موزید انصاف را به طلبید مظلومان را رهائی دهید ، یتیمان را دادرسی کنید و بیوه زنان را حمایت نمائید - « اشعیا نبی » .

(ملحقات بیان الادیان صفحه ۲۸۹)

یکی از زندهای ساده و پاکدل ما زندهانی روزی با اظهار زیر سران توجه نکته مهمی کرده است: «گوئی خداوند بین زمین و آسمان پرده ای ضخیم کشیده که صدای هیچ یک از تضرعها و استغاثه ها و خواهشهای ما نمیتواند از آن بگذرد و به گوش خداوند برسد .»

این حرف گرچه از روی ساده گی زده شده ولی اشاره و معنی مهمی را در بردارد که در اینجا مجال بحث درباره آن نیست .

صادق هدایت در یکی از صفحات مقدمه « گروه محکومین » ترجمه اینجانب چنین مینویسد :

« . . . در این دنیا که جای خدا نیست . . . الخ » [

فصل نهم - درباره ورطه ای که میان انسان و عالم مینوی تولید شده .

[« یگانگی نیست ، حقیقت دیده نمیشود ، دوئیت وجود دارد انسان بخود بیگانه است ، میان انسان و عالم مینوی ورطه ای تولید شده . . . »

صادق هدایت - صفحه ۱۰ مقدمه « گروه محکومین » ترجمه حسن قائمیان .]

فصل دهم - درباره داد گستری .

[« مردمان امروز تشنه داد گستری بی غل و غش و ساختمان پیرومندانه هستند و چشم پراهم حقایق جدیدی میباشند . »
صادق هدایت - صفحه ۹ و ۲ مقدمه گروه محکومین - ترجمه حسن قائمیان .

« عبادت و خوشنود کردن خداوند در اجرای عدالت و داد گستری است . »
« ارمیا نبی »

فصل یازدهم - درباره بی پایان بودن دنیاهای آدمی .

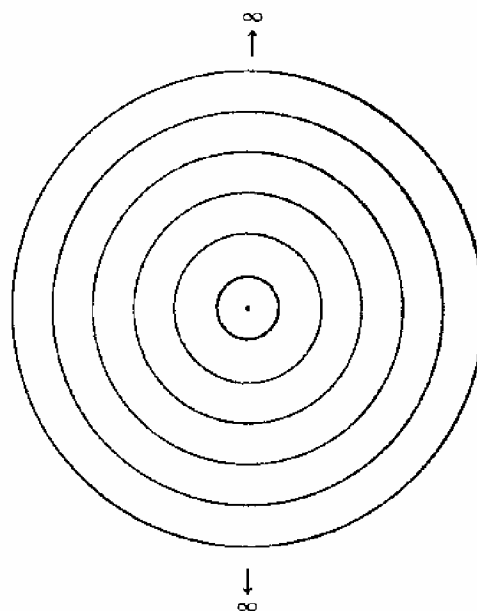
[« گروه راجیه » معتقد بودند که دنیای هر فرد دنیای دیگری را در بی دارد که ترکیبی است از گفتار و کردار و پندار هر فرد در دنیای قبلی او و این رشته تا بی نهایت ادامه دارد و طبق یک فرمول ازلی و ابدی ، مثلاً همانند فرمولهای شیمی ، در فعالیت مداوم و توقف ناپذیر است . ضمناً بد نیست گفته عیسی مسیح در اینجا آورده شود :

« . . . در خانه پدر منزل بسیار است . » [

فصل دوازدهم - در باره تدبیر و تقدیر .

(این موضوعات نه چنان است که بتوان بدین سهولت ها درباره آنها اظهار نظر کرد . بدیهی است که در جهان ، اسوری وجود دارد که ازاده و تدبیر آدمی در آنها نمیتواند کمترین تأثیری داشته باشد و از پیش مقدر شده است ولی مسلم است که اسواراوری انسان همانطور که در فصل ۲۰ نیز گفته شد ارتباطی با تقدیر ندارد

اما درباره عظمت آفرینش : گمان میکنم تصویر توضیح زیر بتواند در این مورد پاسخ قابل تأملی بدست بدهد :



اگر جوان دایره ای رسم کرد که دیگر جوان بزرگتر از آن اندیشید (و چنین امری محال است) آن دایره را میتوان حد نهایی دنیاها و جهان آفرینش فرض کرد ولی فرض چنین دایره ای نیز محال است .

فصل ششم - درباره مصلحت و مشیت خداوند .

[سرنوشت هر چیز بنا به مصلحتی خاص و مشیتی عالی در ذات آن تعیین شده و قطعی است (مثلاً سرنوشت تخم یک پرنده این است که تحت شرائطی از آن پرنده ای خارج شود) و این امر متخلف پذیر نیست زیرا علل و اسباب طبیعی بطرز ثابت و لا یتغیری با مشیت خداوند باید مطابقت داشته باشد و مشیت خداوند در مورد تخم پرنده چنین است .) در نتیجه خدا دریکه معنی چیزی جدا از شئون و افعال و اعمال عالم نیست و علت العلل همه آنهاست ولی درک مصلحت و مشیت خداوند برای ما میسر نیست لذا با بسط این مقال بطوریکه « گروه راجیه » در نظر داشته اند برای بحثها و اعتراضهای ابلهانه بعضیها که به آفرینش خرده میگیرند محلی باقی نمی ماند .]

فصل هفتم - درباره امکان ایجاد ارتباط معنوی با خداوند و درک ذات پاک او و وسیله اطمینان از حصول این ارتباط و درک .

(به اهمیت این فصل از روی عنوان آن میتوان پی برد ، و بحث در این مورد در این مختصر نمی گنجد . همینقدر میگویم که درجه ارتباط با خداوند و درک خداوند با میزان پاکتی و پرهیزکاری هر فرد رابطه مستقیم دارد . . .)

فصل هشتم - آیا توجه و عنایت خداوند از بشر کنونی سلب شده است .

[« خداوند میگوید : هنگامی که دستهای خود را دراز می کنی ، چشم های خود را از شما فرو خواهیم پوشانید ، و چون دعاهای بسیاری کنی اجابت نخواهم نمود . دست های شما پر از

فصل پانزدهم - در باره داوری پس از مرگ و شیوه این داوری.

[این فصل نیز یکی از مهمترین فصول برنامه « گروه راجیه » بوده است. طبق مندرجات این فصل، تا آنجا که بخاطر دارم، داوری پس از مرگ خود بخود و مستقل از زمان و مکان صورت میگیرد و بقول صادق هدایت « به موجب یک نوع ضرورت موجود در باطن خود این عالم جریان می یابد و بی آنکه مستلزم عوامل خارجی باشد اتفاق می افتد » نوعی داوری فردی و شخصی که در آن قاضی و متهم شخصیت واحدی را دارا هستند. در این مورد لازم است چند سطر از نوشته صادق هدایت نقل شود :

« . . در تعقیب این پیش آمدها دادگاهی تشکیل خواهد یافت که به حساب هر کسی رسیدگی میشود. رویهمرفته یک نوع درام اخلاقی است که در آن انسان فقط تماشاچی نیست بلکه بازیگری میباشد که فوق العاده علاقه مند است و شدیداً حس میکند که وظیفه ای را عهده دار میباشد.

« وقایع راجع به معاد و آخرت ایرانی چیز دیگری است. محتمل است که زرتشت دادگری شخصی و مسئولیت فردی را در درام آخرین در نظر گرفته باشد، اما در دین زرتشت این درام صورت دیگری بخود میگیرد. شاید تاریخ مذاهب فکر یک درام فرجامین را که مطلقاً مادی و مربوط به تکون عالم میشود و به موجب یک نوع ضرورت موجود در باطن خود این عالم جریان میپذیرد و بی آنکه مستلزم عوامل خارجی باشد اتفاق می افتد مدیون دین زرتشت است. سرانجام این درام را بطور محقق تماشا کننده بی طرف میتواند پیش بینی بکند و روز رستاخیز در آن با طریقه علمی دقیق پیش بینی شده است. کسی که وظایف دینی خود را به طور رضایت بخش انجام داده میتواند بدون بیم و هراس، آزادانه در درامی که فاقد مزایای زیباپرستی نیست شرکت بکند. . .

صفحه ۱۳۱۲ مقدمه کتاب « زنده و من یسن ». بنا بر شرح فوق در این داوری بزرگ اوایل آدمی تنها تماشاچی نیست بلکه خود در جریان آن دخالت دارد و ثانیاً این داوری یا درام فرجامین فاقد مزایای زیباپرستی نیست.]

فصل شانزدهم - در باره کیفر و پاداش.

(این فصل در حقیقت دنباله فصل پیش است که درباره داوری است و چون « گروه راجیه » خداوند را بطور مطلق عادل و مهربان میدانسته اند موضوع کیفر یا عذاب را مستقل از عمل خداوند می پنداشته اند و معتقد بودند که هر کس معمار دنیای بعدی خودش است و خدا را در ساختمان آن دنیا دخالتی نیست و همچنین معتقد به نوعی داوری شخصی و خود بخود بوده اند که بحث آن مفصل است. بطور کلی « گروه راجیه » در مورد کیفر و پاداش همان عقیده را داشته اند که شلا سعدی داشت :

به قطره قطره حرامت عذاب خواهد بود

به ذره ذره حالات شمار خواهد بود

با توجه به شعر فوق و سایر نکات معلوم است که شدت و ضعف عقاب و عذاب با نیروی تشخیص و قوه تمیز و میزان نیروی عقلی و دانش هر فرد رابطه مستقیم دارد. بنابراین جز دیوانگان و اشخاص ناقص العقل کسی نمیتواند نادانی و جهل خود را بهانه خدا شناسی و بدکاری خود قرار دهد.

و اگر برخی آنرا مقدر میدانند غالباً از این نظر است که خداوند از ازل بدانها واقف بوده ولی این امر دلیل آن نیست که ما آنها را بنا به اراده الهی تصور کنیم، کردار و گفتار و پندار آدمی منشاء و مبدائی جز وجود خود آدمی ندارد و در این زمینه دخالت دادن تقدیر یا قضا و قدر بيمورد است و با اصول مقصود و هدف آفرینش جور در نمی آید و با اصل « داوری » نیز متناقض است.

فصل سیزدهم - در باره شعار جاویدان : « گفتار، نیک ، کردار نیک ، پندار نیک . »

[از یکی از سرودهای مقدس زرتشت :
« من با صدای بلند : پندار نیک ، گفتار نیک و کردار نیک را می ستایم . »*]

و زرتشت به نورسان چنین خطاب میکند :
« ای دختران شوی کننده و ای داسادان - اینک بیاموزم و آگاهتان سازم - پندم را بخاطر خویش نقش بندید و به دلها بسپرید - با غیرت از بی زندگانی پاک منشی بکوشید ، هر یک از شما باید در کردار نیک به دیگری سبقت جوید و از این روی زندگانی خود را خوش و خرم سازد . »

(سبای پنجاه و سه ، قطعه پنجم)
و در همه مذاهب نیز این شعار را می یابیم مثلاً در اسلام :

« حی علی خیر العمل »

و همچنین در سوره ۹۷ داود :-

« ای شما که خدا را دوست میدارید از بدی نفرت کنید . » البته بخشهای فرعی این فصل بسیار متعدد بوده است مثلاً در مورد شعار « گفتار نیک » سائالی از قبیل راستگویی و احتراز از دروغ و مبارزه با دروغ و احتراز از عیب جوئی و بدگویی و دشنام و خود ستائی و غیره و در مورد شعار « پندار نیک » مسئله احتراز از کینه جوئی، و خودخواهی، کوشش در نوع دوستی، تسلط بر نفس، و کم طمعی، ایمان و اخلاص، خیرخواهی، مهر و محبت و دلسوزی امیدواری بخداوند و غیره و در مورد شعار « کردار نیک » انواع نیکو کاریها، اعتدال و میانه روی، احتراز از تظاهرات ابلهانه و غیره مورد توجه و بحث بوده است.]

فصل چهاردهم - درباره شعار جاویدان : « برادری - برابری . »

[به جمله کشورها با سفر بریندید و این عقیده را تبلیغ کنید که فاصله و حائلی میان فقیر و ثروتمند وجود ندارد. برهن و پارسانی بی نام و نشان در یک مقام قرار دارند و جمله افراد یکی و همسانند. ندا بردارید و بگوئید که در این فرقه همه اشخاص و همه فرقه ها به هم می پیوندند همچنان که جمله رودها در دریاها بهم میریزند و همسان میشوند. »

(تعلیمات بودا - صفحه ۱۷۷ ملحقات بیان الادیان)]

• اصول آئین بودا هت است : گفتار نیک ، پندار نیک ، کردار نیک ، کار نیک ، زندگی نیک ، کوشش نیک ، آگاهی نیک ، تمرکز نیک . با کمی دقت میتوان دریافت که سه اصل اول پنج اصل آخر را نیز شامل است و لذا سه اصل دین زرتشت به تنهایی جامع و کامل میباشد .

فصل هفدهم - درباره اینکه آیا ما از نیستی آمده ایم و به نیستی خواهیم رفت .

(در این مورد مانند سایر فصول ، ما وارد بحث و توضیحی نمیشویم ولی بی سناست نیست توجه خواننده را به مفهوم شعروزی و بر معنی زیر که گویا از « شبستری » است جلب کنیم :

عدم موجود گردد؟ این محال است

وجود از روی هستی لایزال است .
البته مفهوم مصرع اول شعر فوق از نظر « گروه راجیه » قابل بحث و جدال است زیرا از نظر این گروه مانعی وجود ندارد که به خواست و اراده خداوند وجودی از نیستی موجود گردد . بقول سعدی :

که داند جز او کردن از نیست هست ؟

اما قبول این امر که وجود از نیستی به خواست خداوند ممکن است دلیل این نیست که هر وجودی به نیستی برخواهد گشت مگر مصاحبت خداوند چنین باشد وای با توجه به اینکه کار خداوند هرگز نمیتواند عبث و بیهوده باشد باید به مصرع دوم شعر فوق بیشتر توجه داشت که وجود از روی هستی لایزال میباشد یعنی ما که اکنون به امر خداوند موجود شده ایم هرگز این موجودیت از وجود ما زائل شدنی نیست . کار خداوند بزرگ شوخی و مسخره بازی نمیتواند باشد و مطلقاً معقول نیست که ما تصور کنیم که آفرینش وجود ما بیهوده و عبث بوده و برای گذراندن همین چند روز کوتاه و تا پایدار زندگی است و ما محکوم هستیم پس از این زندگی بی ارزش و دمدمی مجدداً به نیستی محض و ابدی فرو رویم . خداوند بزرگ و زیبا هرگز به کاری بیهوده و بی هدف و دمدمی دست نمیزند .

فصل هیجدهم - درباره روح .

(با قبول دو اصل مهم « وجود خداوند » و « داوری پس از مرگ » ناگزیر باید پذیرفت که وجود آدمی پس از مرگ بصورتی که هنوز معلوم نیست باقی خواهد ماند درست است که سرنوشته و مقدرات آدمی پس از مرگ نیز همچنان نامعلوم و مبهم است ولی با توجه به اینکه آفرینش بدین عظمت امری عبث و بیهوده نیست و وجود آدمی با این پیچیدگی فقط برای یک حیات کوتاه و دمدمی آفریده نشده ناگزیر باید به یک جوهری که میتوان آنرا مثلاً روح نامید برای حیات قائل شد .

فکر صادق سالها بدین مسئله مهم مشغول بود ولی درست راه بجائی نبرد زیرا گره مسائل لایحلی از قبیل حقیقت وجود روح ، یا حلول مجدد روح و تجدید حیات متوالی و نظائر آنها با فکر و عقل کنونی بشر گشودنی نیست . معذالک « گروه راجیه » در این مورد نظریاتی داشته اند که گذشته از موضوع روح مسائل بسیاری را تیز روشن میساخت ، من جمله مثلاً اگر موضوع حیات متوالی روشن شود آنوقت وجود معلولین و ناقص الخلقه ها و دیوانه ها و غیره که بعضیها جسورانه آنرا ظلمی از جانب طبیعت می پندارند نیز تا حدی توجه میگشت و معلوم میشد که این امور نیز طبق فرمولهای دقیق و خاصی بنا به مصاحبت خداوند تنظیم شده است و قس علیهذا .)

فصل نوزدهم - درباره نیستی ابدی .

(در بدو امر شاید این فصل با فصل ۲۸ که درباره نانا پذیر بودن زمان و مکان و گفتار و کردار و پندار است متناقض بنظر برسد ولی در حقیقت چنین نیست . البته « گروه راجیه » به نیستی مطلق هرگز عقیده نداشته اند و همانطور که در فصل مزبور گفته شد وجود را لایزال می شناخته اند . معذالک به نوعی نیستی که « من » را از وجود آدمی زائل میکند برای موجوداتی که شایستگی دنیای عالیهتری را بدست نیاورده اند عقیده مند بوده اند . اگر قبول کنیم که برگشت به عقب طبق قانون تکامل قابل تصور نیست یعنی نمیتوان از دنیای عالیتر بدنیای پست تری برگشت ناگزیر باید قبول کرد کسانی که شایستگی ندارند که از دنیای خود به دنیای عالیتری ارتقاء یابند ، (البته پس از داوری و کيفر) ، در نیستی ابدی فرو میروند یعنی « من » یا « شخصیت » آنها که هدیه ای الهی است از وجود آنها زائل میشود و جسم آنها جزو سایر ذرات طبیعت در مییابد یا بعبارت خودمانی تر وجود آنها به کودپای کلم تبدیل میشود ! نیروی درک این دنیا ارتباطی با جسم مایعنی ذرات مادی ندارد و این نیرو هدیه گرانبهای است که از جانب خداوند بما تفویض شده و هر وقت که خود صلاح بدانند آنرا از ما سلب میکنند و تنها چیزی که مسلم میباشد این است که جسم ما برای همیشه در آفرینش باقی خواهد ماند و ذره ای از آن انهدام پذیر نیست مگر آنچه در این جسم جنبه معنوی و الهی دارد که بقای آن در وجود خاص ما بسته به لطف و نظر خداوند است .

در کتاب آسمانی انجیل به جمله ای برسیخوریم که مفهوم نظر مهم فوق را بخوبی میسرماند :

« پس هر درختی که میوه نیکو نیاورد بریده و در آتش افکنده میشود . » - (انجیل لوقا - باب سوم) .

یا بقول قاصر خسرو :

بسوزند چوب درختان بی بر
سزا خود همین است مری بری را .

فصل بیستم - درباره پستی وجود آدمی .

(اگر ما مثلاً موجودات را در تمام کائنات بی پایان که زمین ذره ناچیزی از آن محسوب میشود به دو دسته پست و عالی تقسیم کنیم و آدمی را جسورانه جزو دسته دوم بشمار بیاوریم در این دسته وجودی پست تر از وجود آدمی نمیتوان تصور کرد . البته این ادعا برای تحقیر آدمی نیست بلکه هر فرد صاحب خردی باسانی میتواند بفهمد و جردی که تا این درجه اسیر شکم و بنده شهوت است و حیات او نیز تا بدین پایه کوتاه و دمدمی است در این آفرینش بزرگ و بی پایان چه محلی از اعراب میتواند داشته باشد .

در اینکه آدمی در اصل پست و حقیر آفریده شده تردیدی نیست ولی تردیدی نیز نمیتوان کرد که خداوند راه ترقی معنوی و اعتلای روحی را برای آدمی باز گذاشته و درهای دنیاهای بی پایان خود را هرگز بر وی او نبسته است . اگر آدمی برای آفرینش خود هدفی جز اطفاء شهوت و درک لذتهای جسمانی و ارضای خواهشهای نفسانی و گردآوری مال و منال نمی شناسد گناه این امر به گردن خود اوست که تا بدین حد در بدکاری و اجحاف و حق کشی و بیادگری و نفس پرستی و نیرنگ و تزویر و فساد و غیره بی پرواست .

فصل بیست و یکم - درباره احساس بزهکاری آدمی .

(هر آدمی که هشیارانه این جهان هستی را درک میکند ، نه جانوران دو پائی که جز خور و خواب و شهوت بچیز دیگری نمی اندیشند ، کشمکش بین او و جهان هستی وجود دارد که سبب تولید احساس شدید بزهکاری در اوست .

صادق هدایت در صفحه ۴۴ مقدمه گروه محکومین ترجمه اینجانب مینویسد :

« اما ترسشان از آنجا میآید که گمان میکنند گناهی از آنها سر زده است و پیوسته میکوشند که خودشان را تبرئه کنند . »
 گرچه بزهکاری دقیقاً بمعنی گناهکاری نیست ولی شاید بتوان این احساس بزهکاری را تا حدودی با مفهوم سئاه گناه نخستین یعنی گناه آدم و حوا مرتبط دانست . (

فصل بیست و دوم - درباره انعکاس گناهان و بد کاریهای گذشته و حال .

[منشاء مصیبت ها ، بیماریها ، پیری مرگ و غیره)
 (با توجه به فرموده زرتشت که پایان بیماریها و حتی مرگ را در دوره ای پیشگویی میکند که نیکی بر بدی غالب آمده باشد میتوان اظهار نظر کرد که این بلای ناشی از بد کاریهای بشری است که طبق فرمول و طرح خاصی جریان دارد . در این باره نیز نظر « گروه راجیه » نسبتاً مفصل و جالب است و در اینجا مجالی برای بحث آن نیست .

مسئله بیماری و پیری و مرگ از مسائل مهمی است که همیشه فکر بشر را بخود مشغول داشته است . شاید عده ای از اینکه این مسئله در اینجا جزو امور معنوی بشر منظور شده است تعجب کنند ولی لازم است گفته شود که کمتر مسئله ای را میتوان یافت که تا این درجه به امور معنوی بشر ارتباط داشته باشد زیرا « گروه راجیه » معتقد بودند که بیماریها در حقیقت انعکاساتی از گناهان بشری و بد کاریهای آدمی است . این فکر از زرتشت است که پایان مرگ و بیماری را روزی میداند که نیکی بر بدی غلبه کرده باشد :
 « و اندر آن هزاره هوشیدر ماهان ، مردم در بزشکی چنان زبردست باشند ، چنان دارو و درمان بکار آورند و برند که هر چند کسی رو بمرگ است پس او نگیرد ، اگرچه به شمشیر و کارد زند و کشتند . »

(از بند - ۱۲ - در نهم بهمن یشت و صفحه ۷۲ کتاب حاضر) .
 « در طی هزاره هوشیدر ماه ، فن پزشکی ترقی شایانی میکند و مردمان آسان نمیبینند . »

از صفحه دوم مقدمه « زده و هومن یمن » - نوشته مادی هدایت .
 « گروه راجیه » نیز معتقد بودند که از راه ایجاد ارتباط معنوی با خداوند میتوان بر بیماریها غلبه کرد . « دکتر پل ارتست ادلف » در مقاله خود که قسمتی از آن در صفحه ۳۷ همین کتاب نقل شده مینویسد :

« در اینجا مجال شمردن موارد معینی که در نتیجه توسل به خدا بیماران عصبی بهبود حاصل کرده اند نیست ؛ من در کتاب خود بنام « تسریع در بهبود » بسیاری از مواردی را ذکر کرده ام که در آن ها ایمان و توسل به خدا یکی از عوامل معالجه منظور و باکاربردن آن نتایج درخشانی بدست آمده است .
 اگر انسان با خالق رابطه ای پیدا کند در وجود وی

هماهنگی ایجاد میشود و اگر این رابطه قطع گردد ، بدن مستعد قبول امراض گوناگون میشود .

بلی ، مسلماً خدا وجود دارد و با تجارب زیادی وجود خدا به من ثابت شده و هم اوست که استخوانها و دلهای شکسته را شفا می بخشد . »

باید دانست که « گروه راجیه » برعکس متقدمین منکر وجود میکروبها که مسبب بیماریهای گوناگون هستند نمیباشند بلکه طبق نظر زرتشت این بیماریها یا میکروبها را مخلوق اهریمن و ناشی از بدیها و بد کاریهای آدمی میشناسند و وسیله قلع و قمع آنها را نیز مانند زرتشت ، خدانشناسی و توسل به نیکی و نیکوکاری میدانند . [

فصل بیست و سوم - در باره روابط جنسی .

(این فصل نیز یکی از مهمترین فصول برنامه « گروه راجیه » است زیرا این گروه عمل تولید مثل را نوعی شرکت و همکاری با خداوند در امر آفرینش انسان میدانسته اند و به همین جهت آنرا یکی از مسائل مهم معنوی بشر بشمار میآورده اند . آنها خوانستار بودند که اعمال تولید مثل از صورت حیوانی و شهوانی کنونی خارج شود و از وضع ننگین و شرم آور فعلی رهایی یابد و مقامی را که در آفرینش داراست بدست آورد ، تا افراد خدانشناس و پرهیزکار که از شهوترانی سیرا هستند بتوانند آسانتر به کار ازدواج تن در دهند .

در اینجا بی مناسبت نیست گفته یکی از نویسندگان فرانسوی درباره صادق هدایت نقل شود :

« اگر صادق به زناشویی تن درنمیداد برای این بود که وی از زن پاکدامنی و عفتی را انتظار داشت که دست یافتنی نبود . »

ضمناً باید گفت که در زندگی زناشویی نباید به زن دل بستگی شهوت آلود داشت و وظائف معنوی خود را از یاد برد در اینصورت تجرد بر زناشویی بر مراتب رجحان دارد . پولس در رساله اول خود چنین میگوید :

« شخص مجرد در امور خداوند می اندیشد که چگونه رضامندی خداوند را بجوید و صاحب زن در امور دنیا می اندیشد که چگونه زن خود را خوش بسازد . »

فصل بیست و چهارم - در باره تغذیه .

[این موضوع ظاهراً سادی ، بدین جهت جزو امور معنوی منظور شده که « گروه راجیه » طرز تغذیه و میزان توجه به خوراک را در امور اخلاقی و معنوی بشر بسیار مؤثر میدانسته اند ؛ « بمن بگو چه میخورم و تو میگویم کی هستی »* (در این خصوص به کتاب فوائد گباهخواری نوشته صادق هدایت نیز رجوع شود) .

در این فصل ضمن بحث درباره تغذیه ، مسئله رفتار آدمی با جانوران بی آزار نیز مورد توجه بوده و نیز راجع به انتخاب روش اعتدال و ماساک در غذا نیز نکاتی گنجاینده شده بوده است - ضمناً تذکر داده میشود که در اشعار بسیاری از شعراى خودشان در این باره نکات جالب توجهی میتوان یافت .

مانند : اندرون از طعام خالی دار تا در او نور معرفت بینی

* این شعار پرمعنی گویا مأخوذ از گفته « اماتول کانت » فیلسوف آلمانی باشد :

و یا : شکم بند دست است و زنجیر پای

شکم بنده کمتر شناسد خدای

و همچنین :

مرد باید سخن کند آغاز یا سرانگشت سوی لقمه دراز
که زناگفتنش خلل زاید یا زنا خوردنش بجان آید
لاجرم حکمتش بود گفتار خوردنش تندروستی آرد بار

نباید تصور کرد که « گروه راجیه » به ریاضت و اسهال که اغراق آمیز در مورد تغذیه معتقد بوده اند. آنها فقط بنده شکم بودن را شایسته مقام انسانی نمیدانسته اند. بدیهی است بدن آدمی برای تأمین رشد و سلامت محتاج بدل مایتهلل است ولی با این امر که شخص به هرگونه فساد و پستی تن در دهد که بهتر بخورد و بنوشد و بنوشد مخالف بودند. آنها « خوردن را برای زیستن میدانستند نه زیستن را برای خوردن ». البته در قسمت امور مادی نیز این بحث از نظر وسیله تأمین مواد کامل و مورد نیاز بدن محل توجه قرار گرفته بوده است که چگونه این نیازمندی طبیعی بوجه شایسته ای رفع شود.]

فصل بیست و پنجم - درباره زندگی جاوید .

(در این مورد مهم در صفحه ۴۹ همین کتاب اشاره ای مختصر رفته است صرف نظر از اشاره مزبور مسئله زندگی جاوید از جهات گوناگون قابل بحث و توضیح است.)

فصل بیست و ششم - درباره علم و دانش و منشاء آنها .

[« گروه راجیه » معتقد بودند که حقیقت را فقط بوسیله علوم و محسوسات و امور تجربی میتوان کشف کرد و به هیچ چیز بیرون از ناموس طبیعت و قوانین لایزال و لایتغیر طبیعی که بنا به امر و مصلحت خداوند در تمام کائنات جاری و ساری است توجه و عقیده نداشتند .

و درباره منشاء دانش صادق هدایت در صفحه ۲۹ مقدمه « گروه محکومین » ترجمه اینجانب مینویسد :

« دانش ازجائی سرچشمه میگرفت که ما امروز ریش را گم کرده ایم . »

(به فصل مربوط به آموزش و پرورش نیز رجوع شود .)]

فصل بیست و هفتم - درباره میهن و جهان میهنی .

[مارک اورل با، ارکوس اورلیوس میگفت :

« من دو میهن دارم، به اعتبار اینکه مارکوس اورلیوس هستم میهن من روم است و به اعتبار اینکه انسانم میهنم جهان است . . . » (از کتاب تاریخ عقاید ص ۱۳۹)]

فصل بیست و هشتم - درباره فنا ناپذیر بودن زمان و مکان و گفتار و کردار و پندار .

(البته بر اساس توضیحات این فصل، داوری پس از مرگ و شیوه این داوری سهلتر و روشن تر قابل توضیح و تبیین است.)

فصل بیست و نهم - درباره خیر و شر، نیکی و بدی، زیبایی و زشتی، و نیروهائی که نماینده آنهاست .

فصل سی ام - درباره آزادی اراده .

(گویا گفته حضرت موسی است که : «خداوند قادر متعال بر همه چیز این جهان تسلط دارد مگر بر اراده و اختیار افراد.»

فصل سی و یکم - درباره هستی و لایزال بودن هستی .

(در این فصل مسئله بقای شخصیت و موضوع حیات پس از مرگ بحث میشده است.)

فصل سی و دوم - درباره محبت و دلسوزی .

[و بودا آئین خود را در دو کلمه دلپذیر خلاصه کرده بود :

« محبت ، دلسوزی »

از کتاب « عبرت بودا » - ترجمه حسن قائمیان .]

فصل سی و سوم - درباره اینکه خداوند در همه جا حاضر و ناظر است .

[« اوست که نما را بیافرید ، بعضی از شما کافرید و بعضی مؤمن و خدا به اعمالی که میکنید بیناست . »

(سوره تغابن ۲۰۱)

در این مورد به صفحه ۸۴ همین کتاب نیز رجوع شود .]

فصل سی و چهارم - درباره نیایش شبانه روزی .

(نیایشی که بدون صرف وقت و انجام تشریفات صورت میگیرد و ضمناً محاکمه شخصی روزانه هر فرد را نیز در بر دارد و شامل طلب آموزش (یا توبه) نیز بوده است ، همراه با تعهد احتراز از تکرار بدکاری . البته این اعمال یا نیایش خاص هر مذهب ارتباطی خاص ندارد .)

فصل سی و پنجم - درباره اندیشه .

[گروه راجیه معتقد بودند که وجود آدمی تنها قائم به جسم وی یعنی قائم به استخوان و رگ و پهی نیست بلکه مهتر از همه اندیشه اوست که وجود و شخصیت او را تشکیل میدهد . آنها بعقیده فلاسفه ای که برای دنیا حقیقی قائل نبودند و دنیا را ساخته و پرداخته پندار آدمی میدانستند کاری نداشته اند (تازه با قبول این فرض ، قدرت خداوند عظیمتر و درک ناشدنی تر جاوه میکنند) ولی « گروه راجیه » را تردیدی نبود که اندیشه در تشکیل وجود و شخصیت آدمی نقش مهمی دارد و بدین جهت برای جهان اندیشه اهمیت و ارزش وصف ناشدنی قائل بودند و ضمناً ارتباط با خداوند را جز از راه دنیای اندیشه امکان پذیر نمیشناخته اند .

مولوی میگوید :

ای برادر تو همه اندیشه ای مابقی تو استخوان و ریشه ای و زرتشت میفرماید :

« ای اهورا مزدا نخست از خرد خویش بشر را با دین و نیروی اندیشه آفریدی و آنگاه زندگانی را به پیکر مادی درآوردی و با پخشش اراده و کردار - خواستی که هر کس بر حسب اراده خود و از روی ایمان کامل روش خود را برگزیند » [اهنودگات بند ۱۱)

فصل سی و هشتم - در باره فساد و حد نهائی فساد.

[« گروه راجیه » پس از مطالعات مستند و طولانی در طبایع بشری و جماعات مختلف جهان به جامعه ای برخورد کرده بودند که وقیحانه حد نصاب فساد و تباهی را شکسته اند ، تا جائی که هرگز تجاوز از آن حد قابل تصور نیست . برای اثبات این امر باید به یک نیروی موهوم یعنی به قدرت پول و نقش پول در آن جامعه بذل توجه کرد ، نیروئی که جای خدا و وجدان و شرافت را اشغال کرده ، و دانش و آزادگی و دین و مروت را بنده خود ساخته است . سنک (Sènèque) که معاصر پولس رسول بوده است چنین مینویسد : « دنیا پر از فسق و جنایات شده ، ارتکاب اعمال زشت بقدری است که قدرت اصلاح آن میسر نیست ، برای شرارت جدال عظیمی برپاست ، جنایت دیگر نه نهبان بلکه در جلو چشم آشکار است ، پاکدامنی نه فقط نادر بلکه اثری از آثارش پیدانمست . »

(تاریخ و عقاید ص ۱۱۸)
چاپ تهران

گفته سنک وضع اخلاقی مردم دو هزار سال پیش را میسرمانند دیگر وضع مردم اسروزی را در این مورد با توجه به توسعه روزافزون قدرت پول که فساد و تباهی و وحشتناکی را در جماعات بشری به بار آورده است باسانی میتوان حدس زد .

فصل سی و نهم - در باره نوع دوستی و شعار جاویدان: « آنچه بر خود نمی پسندی بر دیگران مپسند . »

(روزی تروکونگ پرسید :

آیاواژه ای می توان یافت که همه وظیفه آدمیزاد را برساند ؟
و کنفوسیوس در پاسخ او گفت :
شاید نوع دوستی همان واژه باشد ، آنچه بر خود نمی پسندی بر دیگران مپسند .)

فصل سی و هشتم - در باره آموزش و پرورش .

(در این مورد در صفحات پیشین به شمه ای از نظریات « گروه راجیه » اشاره کرده توضیح داده بودیم که این گروه اساس برنامه آموزش و پرورش خود را بر اصول خداشناسی و توجه به معنویات قرار داده بودند .

برای حصول این مقصود « گروه راجیه » به استفاده از دو منبع گرانها و بی پایان زیر چشم دوخته بودند :

- ۱ - گنجینه ادبیات فارسی .
- ۲ - علوم .

در باره ادبیات فارسی شرح و بسط لازم نیست زیرا کسانی که به ادبیات زبان ما وارد هستند بخوبی میدانند که چه نکات و مطالب پر ارزشی در باره خداشناسی و معنویات در آن نهفته است و از این نظر با کمال جرأت میتوان گفت که ادبیات هیچ یک از کشورهای جهان در مورد مسائل الهی و عرفانی و اخلاقی بیای ادبیات زبان فارسی نمیرسد . بهمین جهت « گروه راجیه » ، بی آنکه اسیر احساسات افراط آمیز میهن دوستی یا نژاد پرستی و برتری طلبی های ابلهانه باشند معتقد بودند که میتوان این زبان را بتدریج طبق برنامه مشترک جهانی یک زبان همگانی و جهانی کرد و با همکاری صمیمانه کشورهای مختلف تعلیم آنرا در همه جا تعمیم داد تا روزی

که همه کس در نقاط مختلف زمین به شرافت و زیبایی و برتری کاربرهای ادبی این زبان پی ببرند و ارزش معنوی ادبیات زبان ما را دریابند .

اما در باره علوم ، « گروه راجیه » معتقد بودند اندک تدریس در کلاسهای بالاتر یعنی دوره ای که افراد در آن دوره به سن رشد و تشخیص میرسند باید بمنظور شناساندن خدا باشد و ضمن آن برنامه معمولی تدریس برای پرورش متخصصین فن اجرا شود و لذا لازم میدانستند که در امر آموزش باید طرخی در حدود طرح کتاب « اثبات وجود خدا » که قطعاتی از آن در اوائل کتاب حاضر نقل شده انتخاب گردد . باید تدریس مواد شیمی ، فیزیک ، گیاهشناسی و زیست شناسی و غیره و غیره را از این صورت خشک که در آن ناسی از خدا برده نمیشود بیرون آورد مثلاً در مورد شیمی یا فیزیک که اسرار مهمی از آفرینش را شامل است و با فرا گرفتن آن آدمی قادر شده است به رموز ساخت و ترکیب و تجزیه مواد گوناگون و با روابط انرژی و ماده و غیره و غیره پی ببرد باید به دانش آموز فهماند که منشأ آنها از کجا و چه کسی است و چه کسی این قدرت و استعداد شگفت را در سفر آدمی بودیعت نهاده است که وی اکنون قادر میباشد چیزهایی بسازد که حتی در آفرینش نیز سابقه ندارد . امروز از هر شخص مطلقاً بپرسید که چراغ برق را که ساخته جواب میدهد ادیسون . باید به این افراد در مدرسه بیاموزند که ادیسون بخودی خود کسی نیست که بتواند به رموز اعجاب آور برق پی برد بلکه این خداوند است که از راه مهربانی و برای تأمین آسایش و ترقی و تکامل بشری ، از گوشه ای از اسرار بی پایان خود پرده برداشته است یعنی در مقابل سؤال بالا باید در حدود عبارت زیر پاسخ داد :

« خداوند مهربان بوسیله ادیسون چراغ برق را بما مرحمت کرده است » و قس علیهذا .

باید به دانش آموزان در همان سالهای اول رشد و تمیز از این فکر خطرناک و مفسدات انگیز که درس خواندن و فارغ التحصیل شدن فقط بمنظور خریدن اتومبیل و پارک و انداختن ثروت و مال و یا کسب شهرت و مقام و یا با خانواده بالاتر و ثروتمندتر از دوام کردن میباشد متصرف کرد و مسائل بسیار دیگر .)

فصل سی و نهم - در باره تکامل .

فصل چهارم - در باره تضاد .

(هیچ اصلی از اصول جهانی و آفرینش را تا جائیکه اندیشه آدمی اجازه میدهد نمیتوان نشان داد که اصل تضاد در آن حاکم نباشد از اصول علمی و مادی گرفته تا امور معنوی من جمله مثلاً سرشت آدمی)

فصل چهل و یکم - در باره مال و ثروت .

[« مال بخشیدنی است میان خلق که همه بندگان خدا و فرزندان آدمند . به هر چه حاجت مند گردند باید که از مال یگدیگر خرج کنند تا هیچ کس را در هیچ معنی بی برگی و درماندگی نباشد . »

(از سیاست نامه خواجه نظام الملک)

عبارت ساده فوق به روشنی بیان میکند که برای حل مسئله مادی و اقتصادی بشر توسل به زور و انقلاب و خونریزی و کشمکشهای بی حاصل ضرورتی ندارد فقط کافی است که ما شعار بزرگ « برادری - برابری » را بپذیریم آنوقت در مورد ثروت نوعی

(بدواً توجه خواننده را به مصرع دوم مطلع یکی از غزل‌های معروف حافظ جلب میکنم :

« فلک را سقف بشکافیم و طرح نودر اندازیم »

و سپس به نقل یکی از عبارات صغحه اول مقدمه « گروه محکومین » نوشته صادق هدایت میپردازم :

« دنیای پوچی است که از این بعد هیچ فردی نمیتواند پشت گرمی داشته باشد مگر به نیروی خویش برای اینکه سرنوشت خود را تعیین بکند زیر شیرازه همه وابستگی های سنتی از هم گسیخته شده است و برای اینکه دوباره بوجود بیاید باید بموجب اصول و انگیزه دیگر شالوده اش ریخته شود. »

وفصلهای بسیار دیگر.

اما قسمت دوم برنامه که درباره امور مادی بشر بوده است طبعاً شامل امور اقتصادی و سازمانهای اقتصادی نیز بوده است. شاید لازم بتذکر نباشد که موضوع بحث این قسمت با مفاد متن کتابهایی که اینجانب سابقاً منتشر کرده‌ام مانند ، سوسیالیسم ، احتضار سرمایه داری ، تولید - طفیلی گری - انقلاب ، یکاری و غیره ارتباط مستقیم و مشابهت کامل ندارد.

ممکن است عدهای اعتراض کنند که چگونه میتوان به اصلاح جامعه‌ای پرداخت بی آنکه درباره رژیم و هیئت حاکمه آن اظهار نظر کرد ، باید بگویم که وقتی همه افراد در جامعه‌ای خدا پرست و درستکار باشند دیگر بحث درباره نوع رژیم و هیئت حاکمه آن موردی پیدا نمیکند زیرا هیئتی که آن جامعه را اداره میکند طبعاً از همان افراد تشکیل یافته است. و بر اساس همین طرز فکر است که « گروه راجیه » راه اصلاحی برای جوامع بشری نمیشناسد جز یک راه : راه خدا شناسی. و در این باره در صفحات سابق صحبت کرده ایم وقتی همه افراد خدا شناس و صالح باشند محلی برای تشکیل حکومت فاسد باقی نمی ماند.

راجع به قسمت سوم که درباره امور اجتماعی است نیز فعلاً مجال بحث موجود نمیشد.

همانطوریکه قبلاً بارها گفته شد متن اصلی برنامه فعلاً در دسترس نیست و آنچه نیز تا کنون ذکر شده به کمک حافظه و بدون رعایت درجه اهمیت و تقدم و تأخر موضوع فصلها بوده است - شاید در فرصت مناسب دیگری بتوانم درباره موارد مختلف اصول مورد بحث بیشتر صحبت کنم.

البته با همین توضیحات مختصر وسعت دامنه برنامه « گروه راجیه » را تا حدودی میتوان حدس زد و نیز بخوبی میتوان پی برد که برخی از این فصلها میتواند موضوع کتاب مفصل و جداگانه‌ای قرار گیرد.

اینک مطلب را با شعری از « حافظ » شاعر بزرگ و گرانمایه خاتمه میدهم :

« درونها تیره شد باشد که از غیب

چراغی بر کند خلوت نشینی »

بتاریخ فروردین ماه ۱۳۴۲

الراجی الله

حسن قائمیان

اشترک برادرانه پیش سیاید چه « همه ما بندگان خدا و فرزندان آدم هستیم » و لذا باید برای رفع احتیاجات یکدیگر کوشا باشیم تا درین ما « در هیچ معنی بی برگی و در ساندگی نباشد . »

اینجانب ناگزیر باید بگویم که بطوریکه همه میدانند من تحصیلات خود را در رشته اقتصاد و تجارت بی پایان رسانده‌ام و سالها در فرانسه و ایران عملاً در کار آزمایشهای بانکی و اقتصادی بوده‌ام بنابراین با احراز صلاحیت کافی میگویم که کلید حل مسئله غامض اقتصاد قرن ما شعار « برادری - برابری » است.

مانباید یهوده دستهای خود را به خون برادران خود بیالایم بلکه باید دردها و نیازمندیهای همدیگر را تشخیص دهیم و برای درمان این دردها و رفع این نیازمندیها مشترکاً در حدود و قیودات خود بکوشیم. ما باید همدیگر را واقعاً و از صمیم قلب دوست داشته باشیم و بهمه به چشم برادری و برابری نگاه کنیم. در غیر اینصورت کشمکشهای بیهوده و خوتریزیهای بی معنی برای همیشه باقی خواهد بود و بی برگی و در ساندگی هم !

چون بنای ما در این کتاب بر اختصار کامل است پیش از این نمیتوانیم درباره موضوع این فصل مهم چیزی بنویسیم فقط دوسه بیت از اشعار سعدی را که در صفحات پیشین نیز نقل کرده ایم در اینجا تکرار میکنیم :

اگر تو ملک جهان را بدست آوردی

مباش غره که نا پایدار خواهد بود

به مال غره چه باشی که بک دوروزد گر

همه نصیبه میراث خوار خواهد بود

فصل چهل و دوم - درباره خود بینی و خود رانی.

(در این باره اشعار بسیار زیبایی در ادبیات ما وجود دارد من جمله این شعر حافظ :

فکر خود و رأی خود در مذهب زندی نیست

کفر است در این مذهب خود بینی و خود رانی

و یا این شعر زیبا که درست بخاطر ندارم که از جامی یا نظامی گنجوی است :

نه هر ایزد پرست ایزد پرست است

چو خود را قبله سازد خود پرست است

ز خود بگذشتن است ایزد پرستی

ندارد روز با شب همنشستی

خدا از بندگان آنرا گزیند

که در راه خدا خود را نبیند .)

فصل چهل و سوم - درباره اینکه آیا این دنیا مرحله نهائی وجود آدمی است یا مرحله آغاز آن.

فصل چهل و چهارم - درباره لزوم ایجاد هم آهنگی بین اسور سادی و معنوی و بین منافع خصوصی و عمومی بشر .

فصل چهل و پنجم - درباره منشاء عقل و احساس و ادراک و حافظه و عاطفه و هنر و غیره.

فصل چهل و ششم - درباره اینکه باید شالوده این دنیا بر اصول دیگری ریخته شود.

درباره كره زمين

حال كه راجع به آدمي در موارد متعدد در اين كتاب مطالبی ذكر شده است بدنيست در باره كره زمين ، زادگاه موروثي و آرامگاه ابدی آدمي نیز چندكلمه صحبت كنيم .

قبلاً گفته ايم كه قدام زمين را مركز عالم ميدانستند و معتقد بودند كه همه افلاك به دور آن ميگردد و نیز آدمي را اشرف مخلوقات عالم مينداشتند و حتی آنقدر هم از قیافه خودشان خوششان ميآمد كه مدعی بودند خداوند انسان را بشکل و هيئت خود آفریده است !

اين دونظر ساده لوحانه و خنده آور بعدها بوسیله دانشمندان چون كوپرنیک و گالیله و برونو و ديگران رد شد يعني ثابت گردید كه نه تنها زمين مركز عالم نیست بلكه سیاره ای آنقدر حقیر و بی اهمیت است كه اگر به نسبت بگيريم در اين فضای بی پایان ، بقول معلم عربي ما ، جزو قازورات هم محسوب نمیشود .

اما درباره آدمي ، اشرف مخلوقات ، كه سابقاً كمي او را شناختيم ، برونو اظهار داشته بود كه : « امکان دارد جهانهای قابل سکونت دیگری باشد كه در آنها موجوداتی عالتر از ما زندگی كنند . » و امروز نیز بسیاری از دانشمندان بزرگ اين نظر را با دلائل محكمتر و قاطعتر بيتر بيان کرده اند . اکنون ديگر آدمي را اشرف مخلوقات دانستن نظری خودپرستانه و ابلهانه تلقی میشود .

در چند ميليون سال پيش در يکي از همین كراتی كه موجودات عالتر از ما در آن زندگی ميكنند حوادثی رخ داد كه اطلاع از آن برای بهتر شناختن خود ما و كره ما سودمند است و من بدرستی بخاطر ندارم در كجا خوانده يا از چه كسی شنیده ام .

در اينجا مجال شرح و بسط درباره كره فوق و موجودات عالی آن فراهم نیست همین قدر ميگويم كه علمای كره مزبور باندازه ای از نظر فكري و علمی پيشرفت کرده بودند كه با وجوديكه چهار ميليارد سال نوری با زمين فاصله داشتند بكمك دستگاههای مخصوص از تمام جزئیات امور ستاره ما از سير تا پياز آن باخبر بودند و با كمك تلسكوپ های بسیار نيرومندی كه اختراع کرده بودند فی المثل ميتوانستند حتی ماهی های ريز پلاستيكي حوضهای زير زمين ساختمان بی ريخت پلاكو را ببينند و يا نوانس رنگ روز لبهای خانمها را در پستوی تاريخی برخی از مغازه های لوازم آرايش قروشی بخوبی تشخيص دهند .

اما معلوم نیست اولين بار كدام يك از دانشمندان كره مزبور اين تخم لقي را تو دهن اهالی آنجا شكست كه : « ساكنان كره زمين از لذت های مخصوصی بهره مند هستند كه مهمترين آنها لذت شكم وزير شكم بين آنها ناميده میشود و همه كوشش و فعاليت شبانه روزی مردم كره زمين صرف تأمين اين لذتهاست و تا لحظه ای كه آنها بقول خودشان دار فانی را بدرود ميگويند يعني در زير خاك چالشان ميكنند آبی از فكر و ذكر اين لذتها فارغ نیستند و برای كسب اين لذتها حاضرند بی دریغ همه چیز خودشانرا فدا كنند چنانكه يکي از شعراء آنها در چند ميليون سال بعد از دست حرص و ولع آنها به تنگ آمده خطاب با آنها چنین خواهد سرود :

« دانش و آزادگی و دين و مروت
اينهمه را بنده شكم وزير شكم نتوان كرد . »

با اين اطلاعاتی كه در باره كره زمين بوسیله دانشمندان منتشر شد حس كنجكاوی يا لذت طلبی يا هر حس ديگر مردم كره مزبور تحريك شد و لذا همه در صدد برآمدن به نجوی كه باشد اين لذتها را شخصاً درك كنند غافل از اينكه درك اين هوسها دون مقام آنهاست زیرا در آفرينش ، اين گونه لذت های كثيف و زود گذر مخصوص موجودات بسیار پست قرار داده شده است بعلاوه مفاسدی كه اين لذتها بيار ميآورند موجودات را از آنچه هستند نيز پست تر ميكنند . البته آنها بی تقصير بودند زیرا از داشتن معلم اخلاق محروم بودند و متأسفانه از مستشاران اخلاقی كره زمين نیز بعلت بعد مسافت نمیتوانستند استفاده كنند !

اما مردم آن كره خنگ و بی سواد نبودند و ميدانستند كه برای درك اين لذتها اعضاء و جوارح مخصوص لازم است . پس از مراجعه به جراحان پلاستيك و ساير دانشمندان و اطلاع از اينكه كاری از دست آنها ساخته نیست تصميم گرفتند از خداوند عاجزانه تقاضا كنند تا آنها را قادر به درك اين لذتها بفرمايد و بامداد يك روز همه برای اين منظور در پرستشگاهها گرد آمدند و چون اين موجودات عالی عزيز دردانه خداوند بودند و هرگز خداوند تقاضای آنها را ولو نامعقول هم كه بود رد نميكرد اين بار نیز دل آنها را نشكست و مصلحت دید بنحوی دعای آنها را مستجاب كند . هنوز كلمات آخر دعای خود را ادا نكرده بودند كه ناگهان جهازات تغذيه و دفع و توليد مثل در آنها پديدار گردید و مردم شادی كنان از خداوند سپاسگزاری کرده پرستشگاهها را ترك نمودند .

چند ساعت از روز گذشته بود كه احساس تازه ای شبیه گرسنگی در آنها پيدا شد . البته آنها قبلاً به راهنمایی ميل و غريزه ای نا معلوم تعداد زیادی از حيوانات سودمند خودشان را كه تقريباً بصورت گوسفند پرواری و بره شيشك ما درآمده بودند سر بريده بودند و در ظرف چند دقيقه با وسائلی كه داشتند گوشت آنها را ترد و بيات کرده همه را بسخ كشيده اند . حوالی نيمروز مردم دسته دسته به چلو كبابی مرحوم شمشیری خودشان هجوم آوردند و هر يك با ولع مخصوص آدميزاد ، يك قاب چلو با كره و چند سيخ كباب سلطانی و چند شيشه دوغ آبلعی و مقدارى ترشی انبه و پياز و غيره را بی ریا كفلمه كردند و اتفاقاً نه تنها بدشان نیامد ، بلكه از شما چه پنهان ، خیلی خیلی هم خوششان آمده بود زیرا پس از تغييرات اخير ديگر آنها همان ذائقه عليل و شامه معيوب آدمي را داشتند و از خوردن گوشت مردار و فاسد شده يا گوشت باصطلاح بيات لذت ميبردند . خلاصه پس از صرف نهار هر كدام يك استكان از قهوه های قلابی كافه فردوسی خودشان را هم سر كشيده اند و چند عدد سيگار ويستون تاچاقی را

هم دود کردند و زیر تأثیر نشئه این کثافات، عده‌ای برای تأمین خوراک بیشتر و بهتر جهت فردا مشغول نقشه کشیدن شده عده‌ای نیز بفکر خرید و احتکار انواع مواد غذایی افتاده بودند. بعضیها درصدد دائر کردن میدانهای خواربار و راه انداختن بساط باجگیری و یا تأسیس سوپر مارکت و غیره برآمده بودند. خلاصه همه گونه انکار شیطانی و پلید که دائماً در کله گنبدیده آدمیزاد رژه میرود در پی رخنه و رسوخ به مغز آنها بود. کسانیکه دوسه سیخ کباب پشت بند بطوراضافی خورده بودند علاوه بر افکار فوق در فکر تدارک مقدمات کار محرمانه نیمه شب نیز بودند و حتی عده‌ای نیز فکر و کالت و وزارت بکله شان زده بود و حال آنکه اصلاً مجلس یا وزارتخانه‌ای در گره آنها وجود نداشت.

بهر صورت این حال پرکیف و وضع نشئه آور چند ساعتی برای عموم دوام داشت تا کم کم زمان دفع فرا رسید. چون عمل قضاء حاجت دراصل از شرایط زندگی در گره آنها نبود هرچه کردند نتوانستند مدفوع خود را از بدن خارج کنند (دانشمندان کره زمین معتقدند که از نظر علمی دلیلش این است که فشار درونی آنها نمیتوانست بر فشار خارجی جو کره سزور غلبه کند). هرچه آنها زور زدند و مثل تریاکیهای کهنه کار خودمان ساعتها روی دو پا نشستند و مرتباً بر فشار افزودند ولی موفق به انجام عمل دفع نمیشدند زیرا هرچه آنها بیشتر زور میزدند فشار خارجی، مدفوع آنها را شدیدتر به داخل روده‌هایشان پس میراند. همه برخود می‌پیچیدند و درد و ناراحتی همه را معذب و ناراحت کرده بود. تا گذیر آنها تیکه هنوز وضعیتشان کاملاً به وخامت نگراشیده بود سراسیمه برآکر دانشمندان خود شتافتند و از آنها عاجزانه استمداد طلبیدند.

دانشمندان هم برای اینکه مردم خیال نکنند که آنها نطق کردن بلد نیستند رشته سخن را دو دستی گرفته نطق مهم و جغرافیائی زیر را برای مردم ایراد کردند:

« هم‌سپه‌ن عزیزتر از شکم وزیر شکم! در اینجا متأسفانه یک اشتباه لپی رخ داده، ما فراموش کرده بودیم بشما بگوئیم که اگر اسور مورد تقاضای شما لذت دارد درد هم دارد! بعلاوه در تمام کائنات بی‌پایان جز در کره زمین و فضای وابسته به آن حتی یک سانتیمتر مربع هم نمیتوان یافت که بتوان روی آن قضاء حاجت کرد. بعبارت صریحتر و خودمانی‌تر، بشرطیکه نگذارید بگوش ساکنان محترم زمین برسند، بیت‌التخلیه همه کائنات کره زمین است: اگر کسی هوس قضاء حاجت دارد نه تنها از کره ما بلکه از هر کره دیگری هم که باشد باید ابرق خودش را بردارد و به کره زمین برود و در آنجا بدون اینکه احتیاجی به خوردن حب دکتور راس باشد باسانی میتواند سری سبک کند. این موهبتی است که روزی دوسه بار بوسیله ساکنان زمین نصیب آن کره میشود. اما مشکلی که فعلاً داریم بعد مسافت است اگر ما باز فقط یکی دومیلیارد سال نوری باز زمین فاصله می‌داشتیم شاید بشود کاری کرد، بنا براین یک راه بیشتر باقی نمی‌ماند و آن این است که از غسل خوردن خودمان پشیمان شویم و از درگاه خداوند طلب بخشش کنیم و از او مجدداً بخواهیم دوباره همه ما را بوضع سابق برگرداند بخصوص که اگر امروز کاملاً شب شود پس از نه ماه و نه روز و نه ساعت و نه دقیقه دیگر نوع دوم قضاء حاجت برای بسیاری از ما شروع خواهد شد که از دفع اول بسی دشوارتر و دردناکتر است.»

خلاصه کلام، چون مردم آنجا همه سرسبز و حرف شنو بودند به نطق بزرگان خود ترتیب اثر دادند و بلافاصله بسوی پرستشگاهها شتافتند. هنوز دعای آنها تمام نشده بود که ناگهان همه بوضع سابق خود برگشتند و شکرکنان از معبدها خارج شدند.

اما عجیب آنکه از لحظه‌ای که این حوادث در کره مورد بحث شروع شد تا لحظه‌ای که پایان یافت عقربه‌های ساعت حتی یک ثانیه گذشت زمان را نشان نمیداد و هیچگونه تغییری نیز در اسور زندگی آن کره حادث نشده بود. بنا به تشخیص علمای آنها این یک رؤیای موقت و همگانی بود که شاید خداوند برای عبرت مردم و نشان دادن برتری آنها بر سایر موجودات پست و پر مدعی، برای آنها پیش آورده بود و ضمناً دل آنها را هم نشکسته بود.

راوی میگفت که اگر عکس این وضع برای مردم زمین رخ میداد یعنی اگر مردم زمین در خواب میدیدند که دیگر نیاز بشکم وزیر شکم ندارند بی شک در همان عالم خواب چابجا سکنه میکردند!

بهر صورت برای جلوگیری از طول کلام موضوع را بهمین جا خاتمه میدهیم و یافتن تعریف مناسبی را برای کره زمین، مقر موروثی اشرف مخلوقات، به خوانندگان وامیگذاریم..... ح. ق.



آفرینش

و مقصود آفرینش از نظر صادق هدایت

ز آفرینش اگر از عشق تو مقصود نبود
جز زبان بر سر سودای جهان سود نبود
حسنّت از جلوه نمیگرد به مرآت صور
در معانی دو جهان را اثر بود نبود
باغبان کشته بی فایده در باغ نکشت
آنچه مردود که از حسن تو مسعود نبود
هرچه مدهوش در آن آینه ممکن دید
بوجود تو که جز حسن تو موجود نبود
« مدهوش »

در باره آفرینش و مقصود آفرینش تقریباً بین همه اهل معنی اتفاق رأی است ، نمونه‌ای از این رأی را که بوسیله یکی از شعرای نامشهور ولی گرانمایه ابراز شده در بالا ذکر کرده‌ایم . شعر پرمعنای فوق یکی از زیبا ترین اشعاری است که میتوان در این باره نقل کرد . البته از شعرای دیگرما از قبیل حافظ و غیره نیز در این باره که مقصود آفرینش عشق بخداوند و یا محبت بطور کلی است شعرهای زیادی میتوان نشان داد ولی چون غالب آن شعرها مشهور هستند از تکرار خودداری شده است ، مانند چند بیت معروف حافظ :

عاشق شو ار نه روزی کار جهان سر آید ناخوانده نقش مقصود از کارگاه هستی
و یا : نبود نقش دو عالم که رنگ الفت بود زمانه طرح محبت نه این زمان انداخت
و بسیاری دیگر .

صادق هدایت در باره آفرینش و مقصود آفرینش دو نظر ابراز کرده است یکی طنز آمیز و دیگری جدی ، هرچند که نظر جدی او در افسانه‌ای که بصورت خیمه شب بازی تنظیم شده بیان گردیده است .
صادق معتقد بود که : « دنیای خیلی خوبی زیر و بالا شد - خوب که توش تقود شد دنیای ما شد ! »
و در باره مقصود آفرینش در پایان « افسانه آفرینش » چاپ پاریس می‌نویسد :
« بابا آدم به ننه حوا - لبهایت را بیار نزدیک ، مقصود آفرینش همین است . »
برای سرگرمی خواننده متن کامل نظر طنز آمیز صادق در باره آفرینش در زیر نقل میشود :

اما بعد ، چنین گوید این حقیر سراپا تقصیر بی‌مایه
جنید بن عبید قادی کلائی من توابع القحیایه
که عرب پاچورا بدار چون گوید « کن فیکون »
یعنی : « زود باش تظاهر کن بیا به میدون
» خداوند در روز ازل به عدم خطاب کرد
« و باکن فیکون دنیا را بکھو به هستی پرتاب کرد
» علیهذا کن فیکون اصل و منشاء این دنیاست
« هر که شک کند واجب الازون کاریهاست . »

ای فتی ، کن فیکون اندر اصطلاح و اندر لغت
دو معنی متضاد دارد : یکی درست و یکی غلط
سالها خلق خدا به ضلالت بودند
در این قضیه محتاج دلالت بودند
تا اینکه بعون خالق متعال جل جلاله
این عبید مذنب غفرا لله عنه و عن امثاله
توفیق یافت به اینکه تحقیقات کامل کند
و بالتلیجه جاء الحق و ذھق الباطل کند .

از این طرف بشنو که ایرانیهای ناقلا
مقصودشان چیز دیگری است استغفرالله!
ایرانی که بگوید: کن فیکونش کردم
یعنی: « عزیز بودخار و زیونش کردم

» پولدار و خوشبخت بود ، بی پول و بدبختش کردم
» گردن کلفت و یوغور بود ، نعلس و لختش کردم
» باهوش بود گیجش کردم
» همه چی بود هیچش کردم .
اینک این عبد مذنب ضعیف جانی
تحقیقات خود را میگوید تا بدانی
هیفده سال آزرگار تحقیقات کردم ،
تا کسب یک عالمه معلومات کردم .
اندر قضیه کن فیکون ،
معلومات فوق الذکر را ذیلن بخون :

معنی ایرانی درست و مفهومی عربی قرین ابطال است ،
اثبات این مدعا سخت آسان و بعید از اشکال است .
محقق است که کن فیکون فرمول خلقت بوده
و وجود دنیا و مافیها معلول این علت بوده
ضمنن ملاحظه میشود که این دنیا دار محنت است
هرچاش را که بشکافی مشقت و زحمت است
یکی میگه : « دنیای دون » یا : « دنیای خراب
شده »

همچنین « کار این دنیا پایه اش بر آب شده » .
این را در خاطر داشته باش این را هم بشنو :
که منطقی نیست بعدم بگویند : « یالا وجودشو ! »
از اون گذشته این با فلسفه داروین جور نمیداد ،
در قرن بیستم هم کسی جلوی داروین عور نمیداد .
احقر از این مقدمات یک کشف عظیم کردم
خود را مشهور و واجب التکریم والتعظیم کردم

یک فلسفه خلقت پیدا کردم مثل ماه
جایزه نوبل اسمال حقم است والله .
اسمش را گذاشتم « طیئوریه الیاجوجیه »
نامم جاوید ثبت شد با خطوط مور کوروجیه .
اینک طبعوریه :

» درازل عدم نبود ، بلکه یک دنبائی بود ،
» خیلی قشنگ و راحت و بی گرد و دود .
» یک روزی نمیدونم چیطور شد
» که اخم توی پیشانی خدا پر شد .
» اون دنیا قشنگه را کن فیکون کرد
» عمارتهای آنرا بی سقف و سوتون کرد
» زمینهای نریش را سنگلاخ کرد
» کله کوههای سبزش را سولاخ کرد
» از سولاخها آتیش غرش کنون بیرون زد
» هرچی دم آتیش آمد میسوخته شد ،
» آدمهایش که بودند خوشمزه و مهربون ،
از کوچیک و بزرگ ، همه رفتند از میون .
یجایشان پیدا شدند جانورهای مثل لولو ،
همه یا بدجنس یاریقونه یا پررو و بی گند و بو ،
خلاصه اقتضاحی راه افتاد که نگور .
(صنعت سکنه ملیح)

اون دنیای خراب شده هه همین است که ما حالا داریم ،
که از دستش اینقدر عاجزیم و اینهمه بیزاریم !

پس ثابت شد که کن فیکون نه یعنی:
که اول هیچی نبود و یکهوی شد همه چی
بلکه یک دنیای خیلی خوبی زیرو بالا شد
خوب که توش تقود شد دنیای ما شد !



از نقاشیهای مادی

نیروهای مرموز

حامی ما

→ ۱- فرشته نگهبان

۲- دهر مادری

عشق پاکی که منشاء الهی دارد

۳- عقل

سورگرانبهانی که خداوند در ما بودیعت
نهاده و حافظ ما و عامل اصلی تشخیص
نیکی و بدی است



از فرشته نگهبان یا فرشته محافظ تا بلوهای گوناگونی بوسیله نقاشان کشورهای مختلف ترسیم شده است من جمله تابلویی که در آن کودکی خردسال در حال عبور از پل شکسته‌ای نشان داده شده و در تابلوی دیگری طفلی بر لب پرتگاه برای چیدن گل در معرض خطر سقوط قرار گرفته است. در این حالات فرشته محافظ کودکان را از خطراتی که ظاهراً حتمی الوقوع است حفظ میکند. در تابلوی فوق ماری در سر راه طفل کمین کرده و آماده گزیدن اوست ولی فرشته نگهبان دست طفل را گرفته او را به راه امن تری میکشاند. متأسفانه تصویر ما از تابلوی فوق اشتباهاً بریده شده و برای جلوگیری از افزایش هزینه از تهیه گراور مجدد صرف نظر شده است و تصور می‌رود با این توضیح نقص تابلو برطرف شده باشد.

عموماً کودکان در ستین کودکی به دنبال رنگها و صداها و شکلهای فریبنده می‌روند و چون هنوز عقل آنها رشد کافی ندارد از خطر نمی‌اندیشند. در چشم آنها یک مار خوش خط و خال با یک پروانه بی‌آزاریکی است ولی غالباً احساس میشود که یک دست غیبی کودکان را بطرز معجزه‌آسایی از خطر میرهاند. این حامی نامرئی که توقع مزد و پاداشی هم ندارد در حقیقت همان فرشته نگهبان است و طبق برخی از عقاید مذهبی هر فرد یک فرشته محافظ و ایسته بشخص خود دارد، البته علاوه بر مادر او که مانند فرشته محافظی دائماً از او حمایت میکند.

همینکه انسان به سن بلوغ رسیده تا حدودی عقل جانمیش این فرشته میشود زیرا دیگر انسان بالغ نیک را از بد و سودمند را از زیانپخش به آسانی تشخیص میدهد و به راهنمایی عقل از خطرات دوری میجوید. ضمناً از زمان بلوغ بعد است که هر کس مسؤل اعمال خود شناخته میشود و استحقاق پاداش یا کیفر را بر حسب نیکی یا بدی اعمال خود حاصل میکند، روشی که کاملاً منطقی و عادلانه است.

ضمائم:

ضمیمه ۱ - پاسخی به یک نقاش کپی‌چی و یاوه‌گو
و نمونه‌هایی از نقاشی‌های صادق.

ضمیمه ۲ - چند نامه منتشر نشده از صادق.

ضمیمه ۳ - چند شعر - از حسن قائمیان.



به حالت جالب از چهره زیبای صادق در آخرین ماه‌های
اقامت او در تهران



شنیدم یاوه گوئی هرزه پوئی
سفیهی جاکشی بی آبروئی
حجاب شرم و عفت را دریده
« ابرج »

چند ماه پیش کتاب قطوری بقلم یکی از مدعیان علوم نقاشی و معماری و سوسپولوژی و پسیکولوژی و پسیکانالیز و نقد ادبی و علمی و اجتماعی و غیره! در قضاوت آثار صادق هدایت منتشر شده است. شاید عده‌ای تصور کنند که من عنوان فوق را درباره ادعای نویسنده برای استهزاء یا از روی اغراق نوشته‌ام ولی چنین نیست و من اگر بخواهم همه علوم را که این نویسنده بی‌مایه و پرمعنی تبحر در آنها را بطور ضمنی در کتاب خود ادعا کرده است در اینجا بنویسم مثنوی هفتاد من کاغذ شود!

بهر جهت بمحض انتشار، یک جلد آن کتاب را خریده با شوق و آفری بمطالعه آن پرداختم.

اولاً از این کتاب قطور چهارصد صفحه‌ای فقط شاید در حدود صد صفحه را بتوان مطالبی دانست که از قلم وقیح خود نویسنده است، بقیه کتاب تمام نقل نوشته‌های صادق یا من یادگیران است که بمورد یا بیمورد آورده شده تا کتاب پر حجم و آبرومند جلوه کند! آنچه هم از جانب نویسنده منظور کرده‌ام قسمت اعظم ظاهراً نقل متن جزوه درسی دانشکده پزشکی است که گمان می‌رود نویسنده متخصص در روانپزشکی! آنرا از یک دانشجو بمانت گرفته با مثله کردن عبارات و پس و پیش کردن جملات، مطالبی سرهم کرده است تا خود را متخصص در روانپزشکی نشان بدهد.*

آنچه مسلماً طبق مطالب کتاب و سوابق تنظیم کننده آن که یک نقاش و خورده شمایل ساز و کپیه‌چی است بدست می‌آید این است که این نقاشی که گویند سالهاست هوای شهرت پسرش زده و در هنر خود نیز مایه‌ای نداشته است بفکر افتاده است که از راه توهین و ناسزا و یاوه‌گوئی و فزون طلبی خود را از این گمنامی جانکاه و دردناک نجات دهد، در نتیجه نام صادق هدایت را وسیله شهرت خود قرار داده است ولی بطوریکه لابد در این مدت نسبتاً درازی که از انتشار کتاب مزبور میگذرد بی برده تیرش کاملاً بظلم رفته است. کار او درست شبیه کار کثیف یک عرب یوگندوئی است که برای معروف شدن به چاه مقدس زمزم شاشیده بود ولی سودی که عایدش شده این است که در تاریخ همیشه از او جز به زشتی و پلیدی یاد نمیشود بی آنکه کسی نام او را درست بداند. اما نویسنده کتاب مورد بحث که مانند همان دیوانه پلید برای کسب شهرت خواسته است بخیال خود یکی از سرچشمه‌های بزرگ نبوغ و انسانیت و شرافت را آلوده کند چون آن ارزش را ندارد که حتی او را به این عنوان هم بشناسند با سکوت و بی‌اعتنائی جامعه مطبوعات و مردم انساندوست و شرافتمند مواجه شده است و چندی است که براستی خفقان گرفته و دیگر بدروغ و شارلاتانی دم از «تجدید چاپ بر اثر حسن استقبال عامه»، «یا طبق تقاضای عده‌ای که چاپ اول بدستشان نرسیده» و غیره نمیزند.....

در اینجا من قصد وارد شدن در مطالب این کتاب را ندارم شاید بعدها طی جزوه جداگانه‌ای طبق معمول درباره آن اظهار نظر کنم ولی مسلماً خوانندگان مایلند شمه‌ای از شیوه فنی روانکاوی و روانپزشکی این نقاش شهرت طلب و بی‌مایه را بدانند. من باب مثال دومورد را ذکر میکنم و قضاوت درباره آنها را عجالاً بنظر خود خوانندگان وامیگذارم:

در صفحه ۸۱ نویسنده، متن اعترافات اصغر قاتل پروجردی را نقل کرده و آنرا با متن کتاب «بوف کور» که بنا به نظر بزرگترین نویسندگان جهان نه تنها بزرگترین اثر ادبی قرن بیستم بلکه «شخص ادبیات قرن بیستم» است مقایسه نموده است و به راه نمائی مغز علیل و ناتوان خود پرت و پلاهایی سرهم کرده که ارزش آنرا ندارد در اینجا نقل شود فقط منظور این نویسنده دیوانه و بی‌مایه این بوده که همانطور که گفته شد سروصدائی راه بیندازد ولی بطوریکه می بینیم کسی اعتنائی به گفته‌های او نکرده است. گرچه جواب مناسب او همان خاموشی است ولی من بنا بوظیفه‌ای که دارم این چند سطر را در معرفی متن کتاب و نویسنده آن

* ضمناً باید گفت که نویسنده شارلاتان متن مقاله‌هایی را که اینجانب از فرانسه و انگلیسی و روسی ترجمه و منتشر کرده‌ام بارها بدون ذکر مأخذ نقل و بصورتی که گوئی خود مستقیماً بدانها دسترس داشته و همه این زبانها آشناست وانمود کرده است.

مینویسیم بی آنکه قصد من مثل خود نویسنده ناسزاگوئی باشد. باید با کمال تأسف بگویم که بر اثر هرج و مرجی که در وضع فرهنگی و هنری کشور ما وجود دارد این دیوانه فاسد و هرزه گو کارگاهی هم تأسیس کرده و با اصطلاح خود به آموزش و پرورش نوپا و گان عزیز میهن خود! در فن نقاشی و معماری مشغول است. دیگر این استاد آتلیه بود شاگردش را خودتان حدس بزنید که چه از آب درخواهد آمد! کسی که ادعای نقاشی و تعلیم نقاشی دارد آقدر بخود زحمت نداده است از کسی به پرسد که صادق آیا جز «غزال» معروف خود نقاشی دیگری هم دارد یا نه؟ هر چند که هدایت با وجود استعداد خارق العاده‌ای که در نقاشی داشت هرگز داعیه نقاشی بودن نداشته است.

نویسنده در صفحه ۳۴۲ کتاب قطور خود زیر تصویر «غزال» صادق هدایت مینویسد:

«ملاحظه کنید این تصویر غزال هدایت است که روی جلد کتابهایش چاپ شده. ما این شاهکار هنری! را در اینجا بنظر خوانندگان رسانیدیم تا در مقالات بعدی که منتقدینی! چون کامیساروف با تکیه آن از نبوغ هدایت در هنر نقاشی سخن میگویند و مکرر این تنها اثر! او را بعنوان شاهد یاد میکنند، نحوه حقیقی موضوع برایشان روشن باشد.»

بیچاره نمیفهمد که اگر نقاشی هدایت منحصر بهمین یک «غزال» هم می‌بود باز از روی قدرت قلم و زیبایی اثر و ظرافت اندام و حالت دینامیک و ژست سرشار از ناز و رعنائی حیوان ترسیم شده بخوبی میشد پی برد که صادق در نقاشی چه استعداد و نبوغی داشته است. برستی اگر دلزدگی او مانع نبود و در این رشته نیز فعالیتی میکرد امروز از این حیث نیز دارای همان مقام ارحمندی بود که در ادبیات ایران و جهان داراست.

از صادق نقاشیهای زیاد در دست نیست ولی نقاشی او منحصر بهمان یک «غزالی» که نویسنده ابله و مغرض نوشته است نیز نمیباشد. چند قطعه از نقاشیهای صادق مدتها در اختیار من بود ولی چون قرار شده بود یادگارهای صادق از هر قبیل که در اختیار دوستان است یکجا در اطاق خانه پدری او گرد آورده شود طبعاً این نقاشیها نیز تا مدتی که پدر صادق زنده بود در اطاق صادق موجود بود (یکبار در نخستین جلسه یادبود صادق هدایت از این گونه آثار و یادگارها نمایشگاه کوچکی در تالار فرهنگ ترتیب داده شده بود) ولی پس از مرگ اعتضادالملک ظاهراً دیگران قدر این یادگارهای گرانبها را آنطور که باید ندانستند بهمین جهت پس از فروش خانه پدری این یادگارها پراکنده شد و بدست این و آن افتاد من جمله نقاشیهای او. من پس از چندین بار مراجعه نتوانستم دو باره آنها را بدست بیاورم زیرا قرار بود این نقاشیها با قطع و رنگ اصلی چاپ شود. متأسفانه دانسته شده است که این یادگارهای گرانبها را یک استوار ارتش که گویا نقاشی مشق میکرده یا طراحی میکرده داده‌اند و هنوز نتوانسته‌اند از او پس بگیرند یا شاید برای استرداد آنها کوشش چندانی مبذول نشده است! قدر مسلم این است که اولاً من در رد کردن این نقاشیها به مرحوم اعتضادالملک خیبط بزرگی کرده‌ام و ثانیاً این نقاشیها در دست هر کس که باشد مسروقه است.

از حسن اتفاق سابقاً من به مناسبت انتشار کتاب کوچکی از بعضی از این نقاشیها گراورهای کوچکی تهیه کرده بودم که نزد من باقی مانده و در صفحات بعد آنها را یکجا در کنار هم چاپ میکنم. گرچه به اندازه‌های کوچکتر از اصل و لفظ با یک رنگ چاپ میشوند معذالک میتوانم برای خوانندگان نمونه‌هایی از ذوق تقنی صادق در نقاشی و پاسخی باظهارات بی‌شمرانه نویسنده کتاب اخیراً انتشار باشند.

البته نقشی زیبا و پر معنای اهورا مزدا که در صفحه دهم این کتاب چاپ شده نیز باید به نقاشیهای قرق افزوده شود. ضمناً محیط کادراهای بوف و غزال که یکی دوبار در این کتاب چاپ شده از روی نقاشی صادق کپی شده است. در خاتمه اضافه میکنم که مطالب بسیار دیگری درباره کتاب مورد بحث هنوز باقی است که متأسفانه فعلاً حوصله و مجال ذکر آنها را ندارم ولی امیدوارم بتوانم بعدها طبق معمول درباره آن صحبت کنم.



چند نمونه از نقاشیهای

صادق هدایت



زن از نظر صادق هدایت

رنگی

امضاء : S. Hedayat

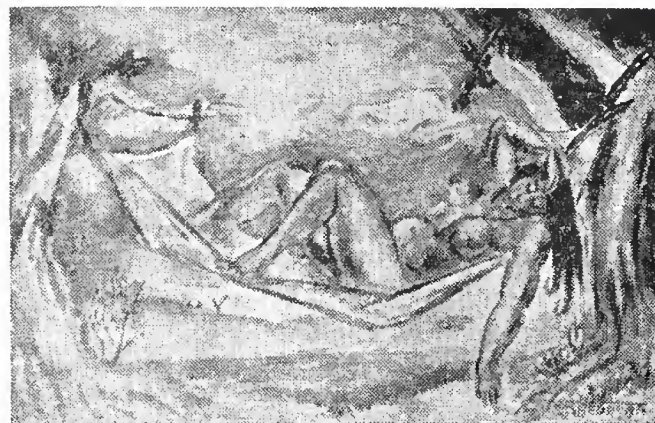
Paris 17.X.28



تولستوی - رنگی

S. Hedayat Paris

20. VI. 30



نقاشی رنگی

امضاء : S. Hedayat

بدون تاریخ

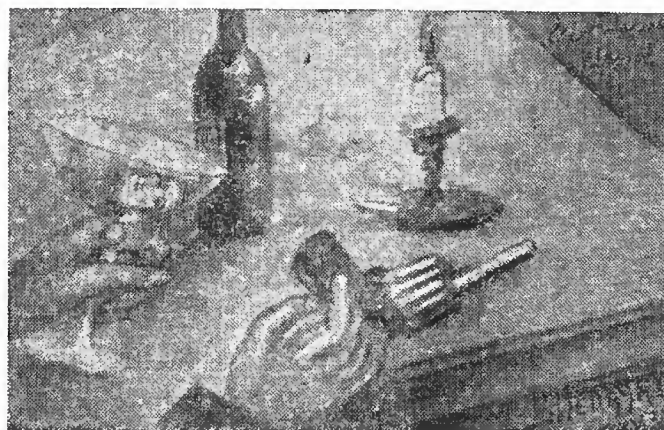
و چند نمونه دیگر



نقاشی رنگی
امضاء : S. Hedayat
بی تاریخ



نقاشی رنگی
امضاء : Sadegh Ht.
بی تاریخ



امضاء : S. Hedayat 22.V.30
گوشه راست طرف بالا، این مصرع از غزل معروف حافظ بخط صادق دیده میشود :
« ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم »

چند نامه از صادق هدایت

(که تاکنون منتشر نشده)

اینجانب مابقی متن چند نامه جالب توجه از صادق هدایت را در یاد بود نامه ششمین سال درگذشت او به همراه گراور عین نامه ها نقل کرده ام و چند نامه دیگر او نیز در یکی از مجلات ادبی تهران منتشر شده است. از صادق نامه های زیادی بجای مانده که غالباً در جواب نامه هائی است که از دکتر شهید نورائی از پاریس نوشته شده است. دکتر پیش از مرگ خود همه آن نامه ها را که در حدود صدرقعه بوده است به یکی از دوستان نزدیک خود واگذار کرده بود که محفوظ بماند و دارنده آنها نیز همه این نامه ها را به اختیار مجله ادبی فوق الذکر قرار داده بود که بتدریج یا یکجا انتشار یابد ولی مجله مزبور انتشار آنها را موافق سیاست ادبی خود ندید و جز چند نامه که طی دو سه شماره منتشر شد بقیه عیناً به پسر مرحوم دکتر شهید نورائی که تقاضای استرداد آنها را کرده بود پس داده شد.

در این کتاب متن چند نامه خصوصی صادق که در اختیار من است، از بیم آنکه مبادا روزی از میان برود، نقل میشود:

نامه اول، نامه ای است که صادق در دوازدهم ژانویه ۱۹۲۸ یعنی زمانی که در فرانسه تحصیل میکرد یکی از نزدیکان خود نوشته است و نامه دوم بدون تاریخ پشت یک کارت پستال که روی آن عکس صادق دیده میشود نوشته شده و از علامت اختصاری P. S. معلوم میشود که دنباله یا مکمل نامه دیگری از اوست.

نامه سوم نامه است که در تاریخ ۱۳۲۵/۱/۲۷ از تهران به شوش خطاب به آقای فریدون توللی که چند قصه محلی برای مجله پیام نور فرستاده بود نوشته شده است و شامل نکات مهمی است در باره حزب توده که در آن زمان دستخوش انشعاب با انحلال بوده، نامه ای که میتوان آنرا یکی از اسناد قابل توجه درباره نظر صادق نسبت به حزب مزبور دانست.

بالاخره نامه چهارم که بتاريخ دهم مارس ۱۹۵۱ است آخرین نامه ای است که صادق از پاریس پس از مرگ سپهبد رزم آرا، شوهر خواهر او، برای یکی از خویشان فرستاده است.

اینک متن نامه ها:

نامه اول

۱۲ ژانویه ۲۸

تصدقت کردم. پرپر روز در راه مدرسه کارت رنگین تلسنوی که در جوف پاکت ملاحظه میشود دیدم بنظرم خیلی خوب آمد ممکن است از روی آن با آب رنگ بکشید نقاشی امروزه چیز مهمی است تقریباً کاریکاتور بی تناسب شده در یک اکسپوزیسیون تقلید نقاشی ایرانی را دیده ام چیز مضحکی بود ولیکن بعضی از آنها بد نیست باری امروز در همان رستوران مخصوص که غذا میخورم محمد حسینخان پسر ادیب الدوله را دیدم قدری متلک گفت که اگر خانم جانم اینجا بودند چه چیزها میگفتند چون هر کسی کار خودش را میکند سینی و کارد و چنگال و نان برداشته خوراکیها روی میز بزرگی چیده شده وزیر بعضی از آنها گرم است از جلوان رد میشوند و انتخاب میکنند بعد از اتمام هم دوباره سینی و دم و دستگاه را در جای معینی میگذارند ولیکن میگفت که با پول خودش به پاریس برای تحصیل آمده است امروز که بعد از ظهر پنجشنبه بود، بایکی دوتفر رفا برحسب اتفاق از نزدیک قبرستانی گذشتیم قبر مادام کاملیا و پسر الکساندر دوما را دیدم تصور نکنید که قبرستانهای اینجا مثل ایران است بلکه بعضی از آنها گردشگاه مردم است و اغلب از میان آنها خیابان میگردد.

یکشنبه آینده بسراغ آقای فهیم الدوله خواهیم رفت خسروخان درسویس ماندنی شده اتراریکه پسر عظیمی میگفت به مناسبت رفاقت پدرش با وزیر جدید بنا شده او تا ۶ سال در فرنگ باشد در این ماه تا اندازه زیاد روی در خرج سر و وضع خودم کردم لباس را اگر چه خیاط از روی اندازه دوخت چیز خوبی نشده امروز رتم معایش را شرح دادم و بنا شد دو باره درست بکنند برای دوسه روز دیگر سرپرست ماهیانه دو ماهه را خواهد پرداخت کارتی برای خانم جانم در جوف پاکت گذاشتم سلام بنده را به همشیرگان برسانید زیاده پرت گوئی نمیکنم قربانت

امضاء

نامه دوم :

P. S. یادم رفت در کاغذ بنویسم خواهشمندم یکی دو جلد کتاب ابتدائی که از الف با شروع میشود ولی خوشخط و با کاغذ خوب برای بنده بفرستید یکی از اروپائیها میخواهد فارسی بخواند برای او میخواهم و دیگر کتابی که راجع به صنعت ایران چند سال پیش در برلن با قطع خستی و عکس چاپ شده بود البته در کتابخانه های ناصریه پیدا میشود آنرا هم برای کسی میخواهم قبلاً متشکرم باز هم قربانت

امضاء

۱۲ اردیبهشت ۱۳۰۸

تصدیق کردم بریز در راه مدرسه کارهای رنگینی کند در جزیره
بیم بنظم خج خوب آب مکن از در آن با آب نیکو کنید
چیزهای است توی کارها که در آب نیکو در دیگر آب نیکو
نقاش ایران را دیدیم چیز مضحک بود ولیکن بعضی از آنها برهنه بود
اروز در همان وقت در آن محضر هر غذا میخورم محمد حسین خان را در بر
را دیدیم قدری متشکر گفت در اگر خانم جانم اینجا بونر چه چیز میگفتند
چیزی که کسی کار نمیکنند را میکنند سینی و کار در کمال و نان بر آتش خوراک
در این بزرگ چیدمان در زیر بعضی از آنها گرم است از جلوان
در این سینی سینی بکنند بعد از آن دم در باک سینی و دم و در کلاه
در چای سینی بکنند و در این میگفتند با پرل خنجر بر آتش خنجر
آب را در روز بپزند و در ظهر بپزند به باکی در نوزاد خنجر
از نزدیک قبرستان گذرستیم قبر دام او کامل و پسر او در دو ما را
دیدیم تصور نکنند قبرستان را اینجا میسر ایران است بلکه بعضی از
انها گردنهای مردم است و اغلب از میان آنها خندان میکنند

Handwritten notes in Persian script, likely a continuation of the text or related commentary.

نامه سوم :

۲۵/۱۱/۲۷

گل گرات دو کاغذ دیگر که یکی توسط پیام نو و دیگری سخن بود رسید که اولی ۳ و دومی ۲ قصه دزفولی همراه داشت جمع آوری آنها بسیار دقیق و حسابی بود همانطور که نوشته بودید گناه بگردن خط کشیف ماست که اشکالات عجیب در چاپ تولید میکند بهمین مناسبت قبلا هم تذکر دادم که نسخه رونویس آنها را نگهدارید باین جهت که اگر این قصه ها در مجلات چاپ شد باضافه غلط اعراب اشتباه مطبعه هم با آن توأم خواهد شد لذا خوبست نمونه آنها باشد تا اگر روزی قرار شد مجموعه علمی از Dialectes مختلف یا حروف لاتین چاپ بشود بتوان از آنها استفاده کرد چون ممکن است اصل نسخه از بین برود من گمان میکنم این قصه ها بهتر است با حروف صدا دار بانضمام ترجمه تحت اللفظی چاپ بشود چون از لحاظ Phonétique بسیار مهم است اگر ممکن است قصه لالائی دوییتی مثل متلک ، معما ، افسانه و جادوگری و اعتقادات و دوا درمان و غیره هم هرچه بدست میآورد ضمیمه کنید و یا اقلا یادداشت بکنید که ممکن است روزی بدرد بخورد . خواستم یکی از قصه ها « سرگذشت ملک محمد » را رونویس بکنم در صفحه ۲ آن به اشکال برخوردیم از این قرار است : وقتیکه گریه وارد چادر میشود و میبوید در چشم شش برادر میشاشد « درومه اچادر رف ، قدری ره رف ، بیس چن (۴۴) سگی ، گف ای ملک محمد خیر ندوری که تیباشیش برادرته کور کوردمه » اشکال سرچن سگی است در پاورقی چن - باندازه معنی شده سگی را نفهمیدم چیست اگر ممکن است توضیح بدهید . اشعاری که اخیراً راجع به توده فرستاده بودید و پیام به توده در روزنامه مردم دیروز چاپ شده بود برادر کوچککپ . که اخیراً آمده برایم خوانده مطالب حسابی داشت

۲۷ / ۱۱ / ۲۵

و آن از این قرار است : وقتیکه گریه وارد چادر میشود و میبوید در چشم شش برادر میشاشد « درومه اچادر رف ، قدری ره رف ، بیس چن (۴۴) سگی ، گف ای ملک محمد خیر ندوری که تیباشیش برادرته کور کوردمه » اشکال سرچن سگی است در پاورقی چن - باندازه معنی شده سگی را نفهمیدم چیست اگر ممکن است توضیح بدهید . اشعاری که اخیراً راجع به توده فرستاده بودید و پیام به توده در روزنامه مردم دیروز چاپ شده بود برادر کوچک برادری که اخیراً آمده برایم خوانده مطالب حسابی در دست شعر برشته نشاس را ندیده ام لید بر جمله و یا پیشخولا شد مریم خانم اپنر سیرت بقول فرهنگ آن مشکور در این را در در ریاضه نشود در هر کون هاش خوبت گمان میکنم بخانه اش رفته باشه نوشته بود که فیال انقالب ؟ ترون را درید نمیدانم معصومان چیست (کارگرگری در نظر گرفته اید و) Nostalgie پیدا شد تهران به آن گفت سابق و صبح که سر ز پندش شد اینک دراجع به باخذت گریستن ندیده بودم تا سفاک در همه جا بایر این کثرت کار را دید و ز ر سیر گذشت بعد از آن در همان بزرگی که هاسم از دست و در تحقیقت بلاسر عفاق از دست دریم دیگر کار از دست کسی برخاسته بقول عبید « سخنش میگذشت ماری خفته دیر گفت : درینا مردی و سگی ه لیغ گذرسان

گل گرات دو کاغذ دیگر که یکی توسط پیام نو و دیگری سخن بود رسید که اولی ۳ و دومی ۲ قصه دزفولی همراه داشت جمع آوری آنها بسیار دقیق و حسابی بود همانطور که نوشته بودید گناه بگردن خط کشیف ماست که اشکالات عجیب در چاپ تولید میکند بهمین مناسبت قبلا هم تذکر دادم که نسخه رونویس آنها را نگهدارید باین جهت که اگر این قصه ها در مجلات چاپ شد باضافه غلط اعراب اشتباه مطبعه هم با آن توأم خواهد شد لذا خوبست نمونه آنها باشد تا اگر روزی قرار شد مجموعه علمی از Dialectes مختلف یا حروف لاتین چاپ بشود بتوان از آنها استفاده کرد چون ممکن است اصل نسخه از بین برود من گمان میکنم این قصه ها بهتر است با حروف صدا دار بانضمام ترجمه تحت اللفظی چاپ بشود

سخن از لحاظ phonétique بسیار مهم است اگر ممکن است توضیح بدهید . اشعاری که اخیراً راجع به توده فرستاده بودید و پیام به توده در روزنامه مردم دیروز چاپ شده بود برادر کوچک برادری که اخیراً آمده برایم خوانده مطالب حسابی در دست شعر برشته نشاس را ندیده ام لید بر جمله و یا پیشخولا شد مریم خانم اپنر سیرت بقول فرهنگ آن مشکور در این را در در ریاضه نشود در هر کون هاش خوبت گمان میکنم بخانه اش رفته باشه نوشته بود که فیال انقالب ؟ ترون را درید نمیدانم معصومان چیست (کارگرگری در نظر گرفته اید و) Nostalgie پیدا شد تهران به آن گفت سابق و صبح که سر ز پندش شد اینک دراجع به باخذت گریستن ندیده بودم تا سفاک در همه جا بایر این کثرت کار را دید و ز ر سیر گذشت بعد از آن در همان بزرگی که هاسم از دست و در تحقیقت بلاسر عفاق از دست دریم دیگر کار از دست کسی برخاسته بقول عبید « سخنش میگذشت ماری خفته دیر گفت : درینا مردی و سگی ه لیغ گذرسان

چند نامه منتشر نشده از صادق هدایت

شعر باستانشناس را ندیده‌ام لابد در مجله چاپ خواهد شد. خانم م. ایاندیسیت بقول فرهنگستان شکمواره‌اش را در مریضخانه شوروی عمل کرده حالش خوبست گمان میکنم به خانه‌اش رفته باشد نوشته بودید که خیال انتقال تهران را دارید نمیدانم مقصودتان چیست آیا کار دیگری در نظر گرفته اید و یا Nostalgie پیدا شده تهران بهمان کثافت سابق و خیلی گه ترا از پیش شده اینکه راجع به بد اخلاقی گریشمن نوشته بودید متأسفانه در همه جا باید این کثافت کاری را دید وزیر سیبل گذاشت بعد از آن امتحان بزرگی که باسم آزادی و درحقیقت برای خفقان آزادی دادیم دیگر کاری از دست کسی برنمی‌آید. بقول عبید «سخن میگذشت ماری خفته دید گفتم: دروغمردی و سنگی» این گنستان سرد و سنگ ندارد از همه این حرفها گذشته و باید حقیقتاً اولاد شش‌هزار ساله داریوش بود تا بازم به این جنگولکبازها فریب خورد مطالب بسیار مفصل و عجیب است ولی خیانت دوسه جانبه بود و حالا توده‌ایها خودشان را که مالی میکنند برای اینکه اصل مطلب را بیوشند بهرحال اختیارات که آلود خودمان را باید قاشق قاشق بخوریم و به به بگوئیم قربانت

نامه چهارم:

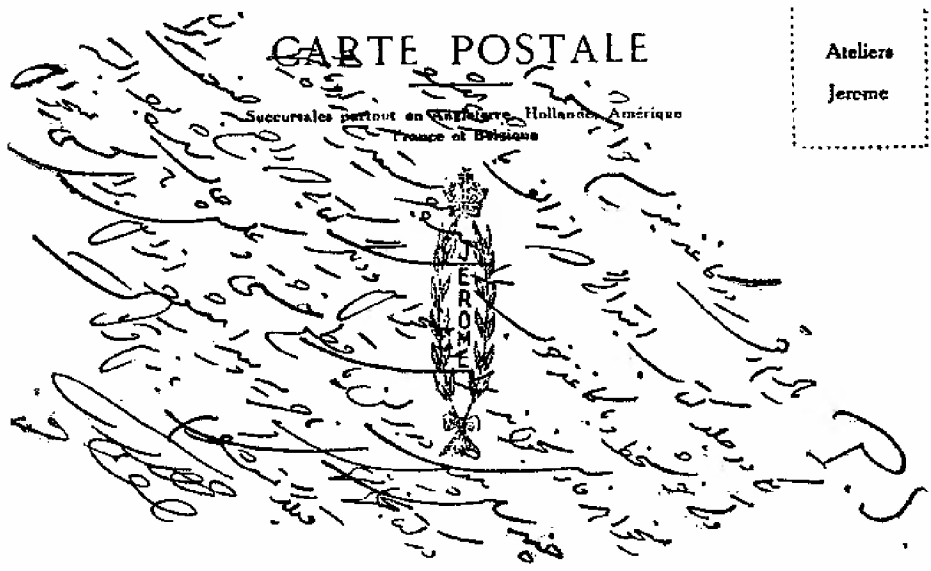
۱۰ مارس ۵۱

قربانت شوم کاغذ اخیرتان زیارت شد شرح پیش آمد اخیر تهران را در همه روزنامه‌های اینجا نوشتند ولیکن مثل همه چیزها معلوم نیست که در حقیقت چه بوده است چیزیکه مسلم است یک ترور سیاسی بوده و از این بیعد معلوم میشود که کسی در ایران تأمین جانی هم ندارد و چرخ میاست به دست یک مشت شاخ حسینی و چاقوکش افتاده است بهرحال جای تأسف است و از قول بنده خدمت همشیره انورالملوک تسلیمت بگوئید . . .

. از اوضاع من خواسته باشید بهمان طرز سابق میگذرد یعنی بی تکلیفی و دوندگی برای جا و غذا و هزار جور اشکالات مضحک دیگر چون فرانسé حالا با سابق از زمین تا آسمان فرق کرده و هیچ طرف مقایسه نیست بخصوص که روز بروز گرانتر میشود عجالتاً با اشکالات زیاد دوماه تمدید جواز اقامت درفرانسه را گرفتم ولیکن خیال دارم به سویس یا جای دیگر بروم اشکالات زیادی برای ایرانیان است. اتفاقاً پریش هانری ماسه به دیدن من آمد و مخصوصاً سفارش کرد که خدمتتان سلام برسانم. این کاغذ را در یک رستوران نوشتم برای اینکه فوراً به پست بیندازم. بهمگی سلام میرسانم قربانت امضاء

مرد سنگ ندارد از همه این حرفها گذشته و باید
 خصمه اولاد شش هزار ساله داریوش بود تا بازم با این
 جنجولکبازها فریب خورد مطالب بسیار مفصل
 عجیب است و خیانت دوسه جانبه بود و حالا
 توده‌ایها خودشان را که مالی میکنند برای اینکه اصل مطلب
 را بیوشند بهرحال اختیارات که آلود خودمان را باید
 قاشق قاشق بخوریم و به به بگوئیم قربانت

صادق هدایت



Ateliers
Jerome

سایه هجر جاودان

یاو مادر خدا پرست و مهربانم ، بانو بی بی جی ، کسی که بنای قائم
و استوار ایمان مرا نسبت به خداوند بزرگ پایه نگراری کرد .

ضمیمه سوم

اسسال بیش از دوازده سال است که دوست ارجمند من صادق هدایت هشیارانه و به میل و اراده خود این جهان پست و
پرفساده را ترک گفت و من تاکنون هر سال در حدود مقدرات خود یاد این دوست گرامی را در خاطره دوستان و دوستانان او تجدید
کرده ام ولی تاکنون برای اینکه حمل بر خودخواهی و خودپسندی نشود ، ذکر این نام مادر خود که برگردن من نیز حقوقی دارد
بمیان نیاورده ام . در صفحه ۹ و ۸ همین کتاب چنین نوشته ام :

« اکنون که چند کلمه بر سبیل تصادف یا به مناسبتی خاص در باره ایمان صادق و محبت او نسبت به خداوند سخن رفته
است لازم است اضافه کنم که من اگرچه ایمان خود را به خداوند بزرگ در اصل مدیون مادرم هستم که زنی پارسا و خداپرست بود
ولی باید بگویم که دوام و بقا و تقویت و توسعه آنرا مدیون دوست بزرگ و ارجمند خود صادق هدایت هستم و تا ابد این دو وجود
بی همتا را برای راهنمایی های گرانبهائی که در زندگی معنوی به من کرده اند فراموش نخواهم کرد و از خداوند بزرگ که مرا در
دامان یکی پرورده و سپس از مصاحبت دیگری بهره مند فرموده است تا ابد سپاسگزارم . »

بنابراین من به مادر خود دین هائی دارم که مرا وادار میکند که ضمن آخرین عمل تجدید خاطره صادق هدایت با نقل
قسمتی از یکی از شعرهای خود از آن زن پارسا و خداشناس نیز یاد کنم .

این شعر در اصل از دو قسمت تشکیل شده است قسمتی از آن که پنج بند است در روز پیش از مرگ مادرم و قسمت
دیگر آن که نیز پنج بند است و در پایان تضمینی از شعر حافظ را نیز در بردارم که بعد از مرگ او سروده شده . البته عنوان « سایه هجر
جاودان » با قسمت اول شعر که از نقل آن در اینجا خودداری میشود بیشتر مناسب دارد و برای قسمت دوم شاید بتوان عنوان « هجر جاودان »
را انتخاب کرد .

اینکه قسمت دوم شعر :

دردا که مرگ بست لب ت را ز گفت و گوی
خاموش شد صدای دلاویز گرم تو
اما بجای ماند تا جان بتن مرا ست
در گوش دل طنین سختهای نرم تو

*

کردی چرا هوای سفر سوی نیستی
مپسند بر دلم غم این هجر جاودان
از من جدا مشو که دوان آیم از پیت
در این ره دراز به دنبال کاروان

*

« من بزرگترین وام را نسبت
به کسی دارم که مرا
به وجود آورده است . »
« کرک ۳۴ »

حیف است کاین دل تو فروماند از طپش
این دل که غیر مهر خدا در جهان نداشت
این دل که جز شرار محبت در آن نبود
سوزی به جز ز درد و غم دیگران نداشت

*

از هر چه هست رشته الفت بریده ام
با هر که هست عهد محبت شکسته ام
نبود مرا توان بریدن ز مهر تو
با رشته های جان به وجود تو بسته ام

*

مادر ! گمان مبر که مرا اندر این جهان
تا جان نرفت از تن فکرت ز سر شود
« عشق تو در وجودم و مهر تو در دلم
با شیر اندرون شد و با جان بدر شود . »

حسن قائمیان

منته آبان ۱۳۳۴

رهائی در سرگه است اما به زندگی هم اسیدوار هستیم .
« صادق هدایت - از مقدمه گروه محکومین صفحه ۴۲ »

هستی بی پایان است ولیکن نامعلوم میباشد و ما نمیدانیم
از آن رانده شده ایم و یا در داخل آن برای همیشه زندانی گشته ایم
این وجود رویهمرفته یک جور دویدری است : در آن نیستیم ، جای
دیگریم و بیرون از آن هم نمیباشیم .

« صادق هدایت - مقدمه گروه محکومین صفحه ۴۲ »

بن بست

دل بسته ام به هستی بی اعتبار خویش
هر چند نیستی بر من نیز دلکش است
گریان نیم چو شمع ز سوز و گداز جان
من چون سمندرم که هماغوش آتش است

*

اما دلم گرفت در این خانه وجود
چونان هما که لانه کند جای کرکسی
نتوان ، دریغ ، رستن ازین تنگنای ژرف
کاین جهد نیست در حد نیروی هرکسی

*

بسته است این سراچه هستی زهرکران
هرگز ندید هیچکسش کوی و برزی
هرگز کسش نیافت ز سوئی ره گریز
هرگز کسی نجست در این خانه روزی

*

این خانه ای که هست رهی سوی نیستی
اما رهی کز آن همه آنها شکسته است
یا پیش چشم چون من نا آزموده ای
این راه بی گریز ز هر سوی بسته است

*

راهی که هر که رفت به مقصد نیافت دست
راهی کزان نبرد کسی ره به منزلی
راهی که جاگزیده چو غرقاب سهمگین
در بحر پر تلاطم گمگشته ساحلی

*

راهی که کسی نجست مر آن را نهایی
اما چه چاره رهرو از پا افتاده را
با چشمهای بسته در این تیرگی ژرف
صد ره نهد دوباره گام نهاده را

*

این راه نیست ، هست بی پایان بی رهی
کانرا ز هیچ سوی نشان از کرانه نیست
کی میتوان رسید به سر منزل امید
زان ره که از امید ، امید نشانه نیست

شعرهای «بن بست» و «گریز» که بیاد صادق هدایت و با توجه به طرز
تکرار سروده شده سابقاً یکبار در مجموعه مربوط به یادبود نامه ششمین سال
درگذشت او نیز چاپ شده است . ضمناً به توضیح اینجانب در صفحه ۲۸-۲۹
یادبودنامه مزبور مراجعه شود .

گریز

بنشسته از دهای زمان در کمین عمر
تا در کشد به خیره وجودم به کام خویش
گسترده دست مرگ بهر گوشه دام راه
تا افکنند به حيله حياتم به دام خویش

*

هرسو به هرچه در نگرم وحشت است و بیم
هرجای هرچه هست بجز ریپ ورننگ نیست
«باید برون کشیدن از این ورطه رخت خویش»
دیگر در این مقام صلاح درننگ نیست

*

نی همدلی که با وی گویم حدیث دل
نی همدلی که با من یاری کند دمی
نی مهری که خار غم از پای دل کشد
بر زخم دل نهد ز ره مهر مرهمی
سرمایه کسان
بدخواهی است و کین
خودبینی است و رننگ

گمراهی است و جهل
خودکامی است و جور
بدنامی است و ننگ

*

دردا که زندگانی بیهوده شد تباه
از کشتزار عمر نبردیم حاصلی
از شاخه حیات نچیدیم میوه ای
وز غرقگاه مرگ نجستیم ساحلی
از هر کرانه موج
جوشان و خشمگین
سرمسخت و سهمناک

پیچاندم به قهر
غلتاندم به کین
در ورطه هلاک

*

هر لب هر آنچه گوید غیر از دروغ نی
هر دل هر آنچه دارد جز حقد و کینه نیست
هر مغز آنچه فکر کند نیست جز فساد
کس را به غیر کینه به صندوق سینه نیست
دیگر نمانده تاب درننگ
زین بیش نیست جای قرار
افسوس ، نیست راه گریز
دردا که نیست پای فرار

فهرست کتابهای درباره ظهور و علامت ظهور

این فهرست شامل نام در حدود سیصد و پنجاه جلد کتاب درباره ظهور میباشد. گرچه تاکنون فهرستی بدین تفصیل دیده نشده معذالک از برخی جهات نمیتوان آنرا کامل دانست. زیرا هر فهرستی باید نام مؤلف، نام مترجم، تاریخ و محل انتشار و مشخصات دیگری را شامل باشد. اگر در فهرست کتونی چنین نیست بدین جهت است که به برخی از کتابهای ذکر شده مستقیماً دسترسی نبود و نام آنها بطور غیرمستقیم بدست ما رسیده و نام برخی نیز زمانی یادداشت شده که بدین مسائل توجه نمیشده است. دیگر اینکه فهرست حاضر شامل نام کتابهایی که به زبان خارجی در این زمینهها منتشر شده نیست معذالک امید می رود همین فهرست نسبتاً ناقص برای علاقه مندان به مطالعه درباره ظهور خالی از فایده نباشد.

ح . ق

اهالی - شیخ صدوق .	بصائر الدرجات - ابی بصیر .	الغایب - از احمد بن حسین بن عبدالله مهرانى ابن ابوالعباس عروضى .
انوار - حاجی محمد تقی نجفی .	بیان الحق - فخر الاسلام .	توقیعات غیبت - عبدالله بن جعفر حمیری .
اختصاص - شیخ مفید .	بقیة الطالب - فاضل قاضینی .	تبصرة الولی فیمن رأى القائم .
اثبات الهدات - شیخ حرعاسلی .	البرهان - سلاعلی ستقی .	تاریخ ولادت و وفات ائمه - ابو محمد خشاب .
اشاره - سید العلماء ملایری .	بیان - شیخ ابو عبدالله یوسف شافعی .	ثواب الاعمال - ابن ولید .
ارشاد القلوب ابی محمد الحسن الدیلمی	البراهین الساباطیه - قاضی جواد ساباطی .	جنة المأوی فیمن فاز ببقاء الحججة فی الغیبة الكبرى - حاج حسین نوری .
اثنا عشریه - باب پنجم .	برهان - در طول عمر صاحب الزمان - از ابو الفتح کراچی .	جامع الاخبار - صدوق .
احتجاج - شیخ مفید .	بشارة الاسلام - سید مصطفی ال السید حیدر .	جنا الجنین فی ذکر ولد العسکرین قطب راوندی .
ابطال - فاضل صدقاتی .	بحار الانوار - مجلسی .	جامع الاخبار - محمد بن محمد الشعیری .
الاتحاف فی حسب الاشراف - شیراوی .	پاتکل - (هندی) .	جرايد السبعة - حاج میرزا ابی الحسن المرندی .
اسعاف الراغبین - شیخ محمد صبان مصری .	تفسیر مجمع البیان - طبرسی .	الحججة فی ابطاء القائم .
ارشاد - شیخ مفید .	تفسیر - احمد بن محمد .	حکمة البائفة - شیخ عباس قمی .
انوار نعمانیه - سید نعمت الله جزایری .	تفسیر - عیاشی محمد بن سعود .	حدیقه الشیعه - احمد آذریباجانی معروف به مقدس اردبیلی .
ازالة الران عن قلوب الاخوان ابن جنید .	تذکرة الائمة - مجلسی .	حیة الحیوان - دمیری .
اثبات الرجعه - ابی محمد فضل بن شاذان نیشابوری .	تبصره المتعظین - مجلسی .	تذکره خواص الائمة - بغدادی حنفی .
ایقاظ الحججة فی اثبات الرجعه .	تاریخ قم - شیخ محمد حسن .	
الزام الناصب - شیخ علی یزدی .	تحفة التحف - فاضل سلماسی .	
اربعین - شیخ بهائی .	تاریخ الخمیس - قاضی مالکی .	
الاخبار الغیبه - شیخ ذبیح الله محلاتی .	ترتیب الادله فیما یلزم خصوص الامامیه دفعه عن الغیبة و	
براهین الفرقان - اسحاق مرندی .		

در باره طهور و علام طهور

تنظیم و ترکیب و تألیف از: حسین قایمیان

تصویر روی جلد :

فرشته عدالت و خیریت جهانی

گه ضمناً اشاراتی به شعرهای زیر را نیز در بردارد :

قولیا باور نهندارند روز داوری
کاین همه قلب و دغل در کار داور میکنند

« حافظ »

به قطره قطره حرامت عذاب خواهد بود

به ذره ذره هلاکت شمار خواهد بود

« سدی »

قیمت : ۲۲۰ ریال

۱۳۴۳